

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام شناسی

جلد سوم

(معرفت امام - شناخت شیعه - تفسیر آیه تطهیر)

تألیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

حسینی طهرانی ، سید محمد حسین ، ۱۳۴۵ - ۱۴۱۶ ق .

امام شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی . - مشهد : مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام ، ۱۴۲۲ ق .

ج ۱۸ . - (دوره علوم و معارف اسلام : ۲)

طبع اول : انتشارات حکمت : ۱۴۰۴ ق .

این مجموعه شامل موضوعات : عصمت درج ۱ ؛ آیات و روایات وارده در شأن امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام درج ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳ ؛ فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام درج ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵ ؛ ولایت درج ۱، ۵ ؛ غدیر درج ۶، ۷، ۸، ۹ ؛ شیعه درج ۳، ۱۴، ۱۶ و ۱۷ ؛ مکتب علمی امام جعفر صادق علیه السلام درج ۱۶ و ۱۷ ، ۱۸ ؛ و صحیفه سجّادیه درج ۱۵ می باشد .

کتابنامه بصورت زیر نویس .

۱. امامت . ۲. ولایت . ۳. علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام ،

۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق . - فضائل و مناقب . ۴. شیعه امامیه . ۵. غدیر خم .

الف . عنوان . ب . فروست : علوم و معارف اسلام .

۲۹۷/۴۵

BP۲۲۳

شابک معمولی X - ۲۳ - ۷۲۲۷ - ۹۶۴ (جلد ۳) ISBN 964 - 7227 - 23 - X (VOL . 3)

شابک زرکوب ۲ - ۱۳ - ۷۲۲۷ - ۹۶۴ (جلد ۳) ISBN 964 - 7227 - 13 - 2 (VOL . 3)

شابک معمولی ۷ - ۷ - ۷۲۲۷ - ۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی) ISBN 964 - 7227 - 02 - 7 (18 VOL . SET)

شابک زرکوب ۸ - ۷ - ۷۲۲۷ - ۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی) ISBN 964 - 7227 - 07 - 8 (18 VOL . SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۲)

امام شناسی جلد سوم

تألیف : حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

ناشر : انتشارات مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام ، مشهد مقدّس ،

صندوق پستی ۳۵۵۹ - ۹۱۳۷۵ ، تلفن ۲۲۱۰۰۶۲

طبع اول (توسط این انتشارات) با ملحقاتی از مؤلف : ۸ ربیع الثانی ۱۴۲۲ هجری قمری

تعداد : ۲۲۰۰ نسخه

موسسه ترجمه و نشر
۸۵۰ تومان

چاپ و صحافی : چاپخانه دانشگاه مشهد

این کتاب تحت إشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد .

هوالمعزین

امام شناسی

بحث های تفسیری، فلسفی، درائی، تاریخی، اجتماعی

در باره امامت و ولایت بطور کلی

و در باره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب

و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص

درس های استدلالی علمی فقهاء از قرآن کریم

و روایات وارده از خاصه و عامه؛ و اجابات حلی و نقدی

پیرامین ولایت

ملفوظه الحضر:

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی عنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَصَلَّى وَسَلَّمَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ لَيْسَتْ عَلَيْهِمْ عَلَى الْعَالَمِينَ عِقَابٌ

إمام شناسی

خلاصہ فقارہ نامہ میضان کبیر رسید و فروع بحر قرین
 نہ سجدہ قائم کھران تمشد زہد آیات کد کد آتہ
 دامت اہل بیت روایت قائم مرد در مجموع در روایت
 مؤلف سید محمد حسین

جلد سوم

- ۱- تفسیر آیه: یا ایت ان تد جائن من العلم ما لم یا تبا ما تبغی اهدک صراطاً مستویاً { دکت درین و فقہ حاشیہ
- ۲- تفسیر آیه: ومن اعظم ممن اتبع صواء بعبء من الله والله لا یهدى القوم الظالین { من تہم لم یعرف الامام
- ۳- تفسیر آیه: فلا اقم بالشفق واللیل وما وسق لکرتین طبعا عن طبع در روایت و تفرق اسن بعدی علی ملائکہ و سبب فرقہ
- ۴- تفسیر آیه: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریۃ در روایات ان عتیا و شیعہ ہم القانوزن
- ۵- تفسیر آیه: ومن یطع الله فالرسول اولئک مع الذین انعم الله علیہم من النبیین تصدقین و در حدیث شیعہ
- ۶- تفسیر آیه: من یطع الرسول فقد اطاع الله و من رد الرسول فقد کفر به و من ینزل کلامنا فلیسمعوا و یحذروا و من ینزل کلامنا فلیسمعوا و یحذروا و من ینزل کلامنا فلیسمعوا و یحذروا
- ۷- تفسیر آیه: انما یرید الله لیتذہب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیراً و انما یرید الله لیتذہب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیراً

فہرست

أهمّ مطالب و عناوين برگزیده
جلد سوّم امام شناسی (شناخت شیعه ، تفسیر آیه تطهیر)

- ۱- لزوم متابعت از اعلم
- ۲- حدیث جابر درباره ائمه اثنی عشر
- ۳- بحث در سند و مفاد حدیث: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً
- ۴- حوادث واقعه در امام گذشته در امت اسلام نیز پیدا خواهد شد
- ۵- آیه کریمه إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ درباره امیرالمؤمنین و شیعیان آنحضرت وارد شده است
- ۶- مبدأ پیدایش تشیع و نام شیعه
- ۷- معیت و اتحاد معنوی ارواح مؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام
- ۸- صفات و نشانه‌های شیعه اهل البیت علیهم السلام
- ۹- برخی از بدعت‌های عمر
- ۱۰- مراد از تطهیر و بیان مصادیق مُطَهَّرُونَ در آیه تطهیر
- ۱۱- استشهاد رسول اکرم و ائمه هدی علیهم السلام به آیه تطهیر
- ۱۲- خروج زنان پیامبر از آیه تطهیر

فهرست امام شناسی جلد ۳

۹ تا ۲۴	درس سی و یکم: تفسیر آیه «یا أَتَبِّتِ إِنِّی قَدْ جِئْتُ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَلْهَدِکَ صِرَاطاً سَوِیّاً.» شامل مطالب: لزوم متابعت از اعلم
۹	رجوع شیعیان به امام محمد تقی بعد از شهادت حضرت رضا علیهما السلام
۱۱	مردن در حال عدم شناخت امام، مردن در حال جاهلیت است.
۱۳	حدیث جابر در باره ائمه اثناعشر
۱۹	در باره علم غیب ائمه علیهم السلام
۲۲	
۲۷ تا ۳۹	درس سی و دوم: تفسیر آیه «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًی مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ.» شامل مطالب: بحث در مفهوم مرگ جاهلی
۲۸	در هر زمان مردم مکلف به شناخت امام خود هستند
۳۴	منازعه حضرت سجاد علیه السلام با محمد بن حنفیه در امر امامت
۳۶	اخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت خود
۳۸	
۴۳ تا ۵۳	درس سی و سوم: تفسیر آیه: «فَلَا أُقِیْمُ بِالسَّفَقِ... لَتَرْکَبَنَّ ظَبَقاً عَن طَبَقِ» شامل مطالب: حوادث واقعه در امام گذشته، در امت اسلام نیز پیدا خواهد شد.
۴۴	احادیث راجع به افتراق امت پس از رسول الله
۴۵	اخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ نهروان
۵۲	

درس سی و چهارم سی و پنجم:

۵۷ تا ۸۰

تفسیر آیه: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ...

شامل مطالب:

۵۷

شأن نزول آیه «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» امیرالمؤمنین علیه السلام است

۶۰

احادیث اهل سنت در تفسیر آیه «خیر البریة» به امیرالمؤمنین و شیعه او

۶۲

روایت «إِنَّ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ» در مدارک اهل سنت

۶۵

روایات اهل سنت راجع به شیعیان امیرالمؤمنین

۶۸

پیروی شیعیان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله

۶۹

نامگذاری پیروان علی به شیعه توسط خود پیامبر اکرم بوده است

۷۰

تشیع یک فرقه خاص از اسلام نیست، بلکه حقیقت اسلام است

۷۲

اسامی گروهی از شیعیان امیرالمؤمنین از صحابه و تابعین

۷۳

علت عصمت و کرامت شیعه

۷۵

احوال مستضعفین از اهل سنت

درس سی و هشتم سی و هفتم:

۸۳ تا ۱۰۶

تفسیر آیه: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ

وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا

شامل مطالب:

۸۴

معیت و اتحاد معنوی میان ارواح مؤمنین و ائمه معصومین علیه السلام

۸۶

صفات و نشانه های شیعه اهل البیت علیهم السلام

۹۵

طرد حضرت رضا علیه السلام جماعتی را که ادعای تشیع نمودند و تعلیم آنها

۹۸

خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف شیعه

۱۰۰

روایات امام صادق علیه السلام در اوصاف شیعه

۱۰۲

خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف شیعه و مرگ همام

۱۰۹ - ۱۳۸

درس سی و هشتم سی و نهم:

تفسیر آیه: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ

شامل مطالب:

۱۱۰

مراد از جماعت، اهل حنند اگر چه اندک باشند

۱۱۲

شیعه اهل سنت رسول خدا و رفض باطل است

۱۱۶

سیره شیخین ملاک عمل نیست

۱۱۷

بدعتهای عمر

- ۱۲۱ برخی اختلافات شیعه با اهل سنت در اصول و فروع
- ۱۲۷ متن فتوای شیخ محمود شلتوت در جواز پیروی از مذهب شیعه
- ۱۳۰ تشیع سلطان محمد خدابنده در نزد علامه حلی

درس چهلم تا چهل و پنجم

۱۴۱-۲۲۴

تفسیر آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**

اسامی کتب عامه که آیه تطهیر را راجع به اصحاب کساء می دانند

۱۴۲

احادیث اهل سنت و شیعه راجع به شأن نزول آیه تطهیر

۱۴۴

استشهاد رسول اکرم و حضرت مجتبی به آیه تطهیر

۱۵۹

احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام به آیه تطهیر راجع به خود

۱۶۲

استشهاد حضرت فاطمه به آیه تطهیر

۱۷۲

احتجاج حضرت امام حسن به آیه تطهیر

۱۷۵

استشهاد حضرت سیدالشهداء به آیه تطهیر

۱۷۹

استشهاد حضرت سجاد به آیه تطهیر

۱۸۱

استشهاد حضرت زینب به آیه تطهیر

۱۸۳

سایر استشادات به آیه تطهیر

۱۸۴

تواتر احادیث در نزول آیه تطهیر در باره پنج تن از معصومین علیهم السلام

۱۹۴

زنان پیامبر مصداق اهل بیت نیستند

۱۹۵

تفسیر آیه شریفه تطهیر

۱۹۸

عصمت اهل بیت عالیترین درجه عصمت است

۲۰۰

مراد از رجس در آیه تطهیر

۲۰۲

شبهات وارده پیرامون آیه تطهیر و پاسخ آنها

۲۰۷-۲۲۴

درس سی و یکم

تفسیر آیه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا فَذَجَابِئِي مِنَ الْعُلَمَاءِ مَا لَمْ يَأْتِكُمْ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكُمْ

صِرَاطًا سَوِيًّا

درس سی و یکم بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جِئْتُكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا^١

ترجمه: «ای پدر به درستی که از جانب خدا به من علمی رسیده است که آن علم به تو نرسیده بنابراین از من پیروی بنما تا تو را در راه راست و مستوی راهنمایی کنم».

مُفَاد این آیه گفتار و احتجاج حضرت ابراهیم عليه السلام است به سرپرست خود آزر که بت پرست بوده و نسبت به خدای تعالی مشرک بود.

چون در این آیه وجوب متابعت را منوط به علم حضرت ابراهیم و نبودن علم در آزر نموده است، بنابراین استفاده میشود که هر جاهلی لازم است از عالم پیروی کند. یعنی به جای اراده و اختیار خود در امور، اختیار و اراده او را مقدم بدارد و جایگزین خواسته‌ها و منویات خود کند. و در این صورت آن جاهل در اثر متابعت از عالم کامیاب شده و از مواهب الهیه که در صراط مستقیم برای انسان قرار دارد متمتع می‌گردد.

به قول بزرگان از اهل علم، در این گفتار به علت و سبب پیروی نمودن تصریح شده است، و امر حضرت ابراهیم توأم با دلیل و برهان است و آن اینکه: من

(۱) سورة مريم ۱۹ - آية ۴۳.

علم دارم و تونداری، بنابراین لازم است از من پیروی کنی تا تو را به راه سعادت و کمال انسانیت و بروز استعدادات نهفته رهنمون گردم و این امر متکی بر غریزه فطری و حکم عقلی رجوع جاهل به عالم است.

از کلیت این برهان می‌توان دو استفاده نمود: اول— رجوع عامی
لزوم متابعت
 به عالم و لزوم تقلید در مسائل شرعیة فرعیة، بلکه لزوم
عامی از عالم
 رجوع عامی به اعلم. گرچه من تا به حال در مسائل اجتهاد و
 تقلید در کتب اصولیة به احدی از بزرگان برخورد نکرده‌ام که
 به این آیه استدلال نموده باشد.

اما رجوع عامی به عالم به علت آن است که عامی نمی‌داند و عالم می‌داند. و به همین مناط حضرت ابراهیم به سرپرست خود آزر الزام می‌کند که باید از من متابعت کنی.

اما رجوع عامی به اعلم به جهت آنکه همین مناط بعینه در آن موجود است و آن اینکه اعلم در همه مسائل اطلاع و تبخّر و وسعت علم و قدرت استنباطش بیشتر است و عالم نسبت به اعلم اطلاعات کم‌تر و قدرتش کم‌تر و علمش تنگ‌تر و ضعیف‌تر است، بنابراین در تمام مسائل جهاتی است که بدانها اعلم راه یافته و آنها را شکافته و دسترسی پیدا نموده است، که بدان جهات عالم دسترسی پیدا ننموده و به آن دقایق راه نیافته است، و عامی اگر رجوع به این عالم کند و بدان اعلم رجوع نکند، در این جهات و دقایق رجوع به غیر عالم نموده است^۱ و اگر رجوع به اعلم کند در خصوص این مزایا و خواص نیز از عالم که همان اعلم است پیروی نموده و بالنتیجه در تمام جهات و خصوصیات که خود جاهل است به عالم مراجعه کرده است، چه خصوصیات

(۱) طبق این فرض و بیان، تردید ما بین مجتهد مطلق و مجتهد متجزی واقع است نه ما بین اعلم و عالمی که حجت شرعی در عامه احکام برایش قائم است و واجب العمل، و گرنه به خود مجتهد عالم واجب بود که به مجتهد اعلم رجوع کند، و این امر با بناء قطعی عقلاء مخالف است. مثلاً در هیچ شهری بیماران و حتی خود اطباء در معالجه منحصرأ به اعلم اطباء شهر رجوع نمی‌کنند و همچنین در سایر صناعات و حرفه‌ها تنها به بالاترین استاد رجوع نمی‌کنند و اگر رجوع هم کنند به عنوان ارجحیت است نه تعین و لزوم. در آیه کریمه هم علم و جهل مناط گرفته شده نه اعلیّت و عالمیّت، یا اعلیّت و جاهلیّت. (این تعلیقه از استاد گرامی حضرت آیه الله علامه طباطبائی مدظله العالی است).

که عالم و اعلم هر دو می دانند و چه خصوصیاتِی که فقط شخص اعلم می داند. و حضرت ابراهیم به طور مطلق در تمام جهات و خصوصیات و مزایائی که آزر نمی داند پیروی او را از خود که داناست لازم شمرده است.

دوم - لزوم پیروی و تبعیت از امام است. و آن اینکه امام باید حتماً اعلم و افضل از جمیع امت باشد و بالفرض اگر علمش با بعضی مساوی یا از بعضی کمتر باشد نسبت به آنها امام و مقتدا نخواهد بود. در صورت اول ترجیح بلامرجح و در صورت دوم ترجیح مرجوح خواهد بود. و بنا براین تمام افراد امت باید از امام متابعت کنند چون در امام علمی است که در هیچ يك از آنها نیست، و حضرت ابراهیم براین اساس به سرپرست خود آزر امر به تبعیت می کند.

مسئله رجوع جاهل به عالم يك مسئله فطری و عقلی است، که در تمام امور مورد نیاز است. مریض باید به طبیب متخصص رجوع کند و بناء و عمله باید به مهندس و نقشه کش رجوع کنند، و الاً مریض هلاک و عمارت کج و خراب خواهد شد. در «بحار الانوار» از کتاب «عیون المعجزات» نقل شده است که چون حضرت رضا علیه السلام به درود حیات گفتند سنّ فرزندشان حضرت امام محمد تقی علیه السلام هفت سال بود، و راجع به امامت آن حضرت در بین مردم بغداد و سایر شهرها اختلاف شد.

در این حال ریّان بن الصلت و صفوان بن یحیی و محمد بن حکیم و عبدالرحمن بن حجاج و یونس بن عبدالرحمن و افراد بسیاری از بزرگان شیعه و موثقین از آنها، همگی در خانه عبدالرحمن بن حجاج که در محله بركه ذلول بود گرد آمده گریه می کردند و بر این مصیبت عظمی که شهادت امام بود ماتم سرائی نموده می گریستند. در آن هنگام یونس بن عبدالرحمن به آنها گفت: گریه را کنار گذارید بیایید فکری کنیم و در مسائل دینیّه تا زمانی که ابو جعفر (امام جواد) بزرگ نشده است به چه کسی رجوع کنیم و چه کسی را مرجع و ملاذ خود قرار دهیم؟ ناگهان ریّان بن صلت برخاست و گلوی او را محکم بفشرد و چندین لطمه و سیلی های متواتر به صورت او بنواخت، و گفت: تو همان کسی هستی که برای ما به ظاهر مؤمن بودی ولی در باطن خود شك و شرك را پنهان می داشتی. اگر امر ابو جعفر از طرف خدا باشد، در این صورت اگر فرضاً طفل يك روزه باشد به منزله عالمی بزرگ و شیخی

عظیم‌القدر و مافوق آن خواهد بود، و اما اگر از طرف خدا نباشد در این صورت اگر فرضاً عمر او هزار سال باشد باز به منزله یکی از مردم عادی خواهد بود، اینطور باید در حق ابو جعفر تفکر نمود. در پایان کلام ریّان بن صلت تمام آن جمعیت یونس بن عبدالرحمن را سرزنش کردند، و بر آن گفتارش ملامت و توبیخ نمودند.

آن زمان موسم حج بود، از علمای بغداد و سایر شهرها و از فقهای این بلاد هشتاد نفر اجتماع نموده قصد حج بیت‌الله را نمودند، و اول وارد مدینه شده برای آنکه حضرت ابو جعفر را دیدار کنند. در بدو ورود در خانه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که خانه بزرگ و خالی بود وارد شدند و همگی روی فرشی گسترده نشستند، در این حال عبدالله بن موسی وارد شد و در صدر مجلس نشست و شخصی ندا درداد که: این است فرزند رسول خدا، هرکس از شما سئوالی دارد بنماید. این جماعت از مسائل مختلفی سؤال کردند و جوابهای عبدالله کافی نبود، جماعت شیعه مهموم و مغموم شدند و در دل فقهاء تشویش و اضطرابی وارد شد و برخاسته می‌خواستند مجلس را ترک کنند، و با خود می‌گفتند که: اگر ابو جعفر آمده بود تمام مسائل را آن‌طور که باید جواب می‌گفت و این جماعت دچار پاسخهای ناتمام عبدالله نمی‌شدند.

ناگهان دری از صدر مجلس باز شد و موفق خادم، داخل شد و گفت: این است ابو جعفر که الآن وارد خواهد شد.

همگی برخاستند و استقبال کردند و بر آن حضرت سلام کردند حضرت داخل شد. در تن خود دو پیراهن داشت و عمامه خود را از دو طرف آویزان کرده و نعل عربی در پای داشت و نشست. مردم همگی ساکت شدند، همان سؤال کننده قبلی برخاست و از مسائل خود که سابقاً پرسیده بود از حضرت سؤال کرد. حضرت جواب کافی و شافی فرمودند، به طوری که همه آنها خوشحال شدند و بر آن حضرت دعا کرده درودها فرستادند، و سپس گفتند عموی شما عبدالله به چنین وچنان فتوا داد. حضرت رو به عموی خود نموده فرمودند:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا عَمَّ عَظِيمُ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقِفَ غَدًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولَ لَكَ: لِمَ تَقْتِي
عِبَادِي بِمَا لَمْ تَعَلِّمْ وَفِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ!؟

«ای عمو به درستیکه بسیار بزرگ است نزد خدا آنکه فردای قیامت در پیش او بایستی سپس از تو سؤال کند چرا فتوا دادی بندگان مرا به چیزی که نمی دانستی در حالی که در بین امت از تو شخص داناتری بود؟!».

و از عمر بن فرج رنجی روایت شده که در آن مجلس، گفتم به ابی جعفر که: شیعیان تو ادعا می کنند که از تمام آب دجله و وزن آن اطلاع داری و ما کنار دجله منزل داریم؟! حضرت فرمود: آیا خداوند چنین قدرتی دارد که این علم را به پشه ای بیاموزد یا نه؟ عرض کردم: بلی قدرت دارد، حضرت فرمود: **أَنَا أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ بَعْضَةِ وَمِنْ أَكْثَرِ خَلْقِهِ.** «من نزد خدای تعالی از پشه و از بسیاری از مخلوقاتش گرامی ترم!».

مردن در حال
عدم شناخت
امام، مردن
جاهلیت است

باری روایاتی که از رسول خدا روایت شده و دلالت بر آن دارد که افرادی که بدون امام باشند، گمراه هستند بسیار زیاد و دارای مضامین مختلفی است. ما امروزیکی از آنها را که شیعه و سنی بر آن اجماع دارند و صدور آنها از رسول اکرم قطعی می دانند ذکر می کنیم:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً^۲.

«کسیکه بمیرد درحالیکه امام خود را نشناخته است مردن او مانند مردن مردمان جاهلیت بوده است».

اما از طریق شیعه این حدیث به چند عبارت روایت شده است. در «روضه

کافی»^۳ يك روایت و در «بحارالانوار» از «محاسن». برقی و «رجال» کشتی و «اکمال الدین» صدوق مجموعاً شش روایت بدین مضمون حدیث می کند؛ که: **مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.**

(۱) «بحارالانوار» ج ۱۲ ص ۱۲۴.

(۲) سید علیخان کبیر در شرح دعای چهل و هفتم از «ریاض السالکین» ص ۵۰۱ فرماید: فمنه الحدیث المشهور المتفق علی روايته عن التبی (ص): من مات ولم يعرف امام زمانه مات مיתה جاهلیة.

(۳) «روضه کافی» ص ۱۴۶.

(۴) «بحارالانوار» ج ۷ ص ۱۶ تا ص ۲۰.

و نیز در «بحار الانوار» از «کافی»^۱ از حضرت صادق از رسول اکرم، و از «غیبت نعمانی»^۲ از رسول اکرم و از «عیون اخبار الرضا»^۳، فیما کتب الرضا للمأمون، مجموعاً سه حدیث بدین مضمون حدیث می کند که: مَنْ مَاتَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

و از «ثواب الاعمال»^۴ صدوق يك روایت بدین مضمون که: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

و از «محاسن»^۵ برقی يك روایت بدین مضمون که: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ.

و نیز از «محاسن»^۶ برقی يك روایت به این مضمون که: مَنْ مَاتَ بغيرِ إِمَامٍ جَمَاعَةً مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

و از «غیبت»^۷ نعمانی يك روایت بدین مضمون که: مَنْ بَاتَ لَيْلَةً لَا يَعْرِفُ فِيهَا إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

و از «عیون اخبار الرضا»^۸ و «کنز» کراچکی^۹ از حضرت رضا، عن آبائه، عن عليٍّ عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دو روایت بدین مضمون که: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ وَوَلَدِي مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَيُؤَخَذُ بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَالْإِسْلَامِ.

و نیز از «غیبت»^{۱۰} نعمانی سه روایت: اول از ابن ابی یغفور و دوم از سماعة بن مهران و سوم از حمران بن اعین که هر سه نفر با مختصر اختلافی در مضمون می گویند: ما خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض کردیم که مردی است که شما

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۹۵.

(۲) و (۳) «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۶ تا ص ۲۰.

(۴) همان کتاب ص ۱۸.

(۵) همان کتاب ص ۱۷.

(۶) همان کتاب ص ۱۷.

(۷) همان کتاب ص ۱۷.

(۸) همان کتاب ص ۱۷.

(۹) همان کتاب ص ۲۰.

(۱۰) «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۷.

را دوست دارد و از دشمنان شما بیزاری می جوید و حلال شما را حلال و حرام شما را حرام می شمارد و چنین معتقد است که امر ولایت در میان شماست و از شما خارج نیست و هیچگاه ولایت امر به سوی غیر آل محمد نخواهد بود الا آنکه می گوید: آل محمد (منظور اولادهای مختلف حضرت سجاد و حضرت باقر و بنی الحسن به طور کلی) باهم اختلاف دارند، اگر همه جمع می شدند و تسلیم یکی از آنها می شدند و او را رئیس و پیشوا می شمردند ما هم از او پیروی نموده و او را پیشوای خود قرار می دادیم. حضرت فرمودند: إِنْ مَاتَ عَلِيٌّ هَذَا فَقَدِمَاتِ مَيْتَةٍ جَاهِلِيَّةٍ. «اگر بر این عقیده بمیرد بر عقیده مردم جاهلیت مرده است».

و نیز سه روایت از کتاب «اختصاص» نقل می کند، اول—از عمر بن یزید از حضرت موسی بن جعفر عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً إِمَامٍ حَتَّى يَعْرِفَهُ قُلْتُ: لَمْ أَسْمَعْ أَبَاكَ يَذْكُرْ هَذَا يَعْنِي إِمَامًا حَيًّا، فَقَالَ: قَدْ وَاللَّهِ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَيُطِيعُ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً.

می گوید: از حضرت موسی بن جعفر عليه السلام شنیدم که می فرمود: «کسیکه بمیرد و امام زنده ای نداشته باشد که او را بشناسد مانند مردن اهل جاهلیت مرده است. عرض کردم: من از پدر شما حضرت صادق عليه السلام نشنیدم که در روایت خود از رسول در متابعت از امام، قید حیات و زنده بودن را نموده باشد، حضرت فرمود: سوگند به خدا که پیغمبر این طور فرمودند. موسی بن جعفر فرمود: که رسول خدا فرمودند: کسیکه بمیرد و امامی نداشته باشد زنده که کلام او را بشنود و فرمان او را پذیرفته و اطاعت کند مانند مردمان جاهلی مرده است.

دوم— از محمد بن علی الحلبي قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَتَّى ظَاهِرٌ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً.

می گوید: حضرت صادق عليه السلام فرمودند: «کسیکه بمیرد و در تحت تربیت و فرمان امام زنده و ظاهری نبوده باشد مانند مردن اهل جاهلیت مرده است».

سوم- از ابی الجارود قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَتَّى ظَاهِرٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. قَالَ بَقِلْتُ: إِمَامٌ حَتَّى جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: إِمَامٌ حَتَّى، إِمَامٌ حَتَّى.

ابی الجارود می گوید: از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود: «کسیکه بمیرد و امام زنده و ظاهری نداشته باشد مانند مردمان جاهلیت مرده است. عرض کردم فدایت شوم حتماً امام باید زنده باشد؟ حضرت دو مرتبه تکرار فرمود: امام زنده، امام زنده».

و سید علیخان کبیر در شرح صحیفه سجّادیه^۱ فرماید: روایات در این زمینه از طرق شیعه از حدّ شماره افزون است. اما از طریق اهل تستن^۲ حدیثی است متفق علیه بین عامه از رسول خدا که فرمود: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. و حاکم در «مستدرک» آورده و از طریق ابن عمر صحیح شمرده است که رسول خدا فرمود: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ جَمَاعَةً فَإِنَّ مَوْتَهُ مَوْتُهُ جَاهِلِيَّةً.

و ابن مردویه حدیثی از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با سند متصل روایت کرده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۳ قَالَ: يُدْعَى كُلُّ قَوْمٍ بِإِمَامِ زَمَانِهِمْ وَكِتَابِ رَبِّهِمْ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِمْ.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پیرامون تفسیر این آیه مبارکه: «روزی که می خوانیم هردسته از مردم را به نام امامشان» روایت می کند که رسول خدا فرمود: «هر گروه و طایفه ای خوانده می شوند به نام امام زمان خودشان و کتاب پروردگارشان و سنت پیغمبرشان».

و ابن عساکر از خالد بن صفوان روایت را با سند متصل روایت کرده است که رسول خدا فرمود: لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ فِي عِبَادِهِ. «هیچگاه زمین از حجتی که در میان بندگان خدا برای خدا قیام کند خالی نخواهد بود». و دیگر از طریق عامه علامه امینی گوید: این حدیث از طریق ابی صالح از معاویه مرفوعاً روایت شده و در

(۱) «تلخیص الریاض» ج ۳ ص ۲۴۲.

(۲) همان کتاب ص ۲۴۱.

(۳) سورة اسراء ۱۷- آیه ۷۱.

«مسند» امام احمد حنبل ج ۴ ص ۹۶ وارد است که رسول خدا فرمود: مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً^۱ و سپس فرماید: این حدیث را حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۱۸، و ابوداود طیالسی در «مسند» خود ص ۲۵۹ از طریق عبدالله بن عمر آورده و یک جمله را از رسول خدا بر آن افزوده است که: وَمَنْ نَزَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأُحْجَجَ لَهُ. یعنی: «کسی که دست خود را از طاعت امام بیرون کشد در روز قیامت که به محشر آید حجتی برای او نخواهد بود».

و نیز گوید: این حدیث را با الفاظ دیگری از طرق مختلفی روایت کرده اند. اول— قوله وَاللَّهِ عَلَيْهِ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که بمیرد و برگردن و عهده او بیعتی نباشد مانند مردمان جاهلی مرده است». این حدیث را مسلم در «صحیح» خود ج ۶ ص ۲۲، و بیهقی در «سُنَن» خود ج ۸ ص ۱۵۶ و ابن کثیر در «تفسیر» خود ج ۱ ص ۵۱۷ و حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۱۸ آورده، و شاه ولی الله در کتاب «ازالة الخفاء» ج ۱ ص ۳ به همین لفظ آورده، و استدلال کرده به آن بر وجوب نصب خلیفه بر مسلمانان تا روز قیامت به طور وجوب کفائی.

دوم— قوله وَاللَّهِ عَلَيْهِ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ طَاعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسیکه بمیرد و بر عهده او طاعت و فرمانی نباشد مانند مردمان جاهلیت مرده است». این حدیث را احمد حنبل در «مسند» خود ج ۳ ص ۴۴۶ و هیثمی در «مجمع» ج ۵ ص ۲۲۳ آورده است.

سوم— قوله وَاللَّهِ عَلَيْهِ: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسیکه بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مانند اهل جاهلیت مرده است». این حدیث را تفتازانی در «شرح مقاصد» ج ۲ ص ۲۷۵ ذکر نموده و او را همانند قول خدای تعالی در مفاد و مفهوم قرار داده است، آنجا که فرماید: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ. و به همین لفظ نیز تفتازانی در «شرح عقائد نسفی» مطبوع در سنه ۱۳۰۲ آورده است. مگر آنکه دست طبع که باید بر ذخائر و ودائع علم امین باشد، در طبع سنه ۱۳۱۳، هفت صفحه از این کتاب را که از آن جمله این حدیث شریف بوده است برداشته و

(۱) «الغدیر» ج ۱۰ ص ۳۵۸.

تحریف نموده است. این حدیث را نیز شیخ علی قاری صاحب کتاب «مِرْقَاة» در خاتمه کتاب «الجواهر المضية» ج ۲ ص ۵۰۹ ذکر کرده است. و در ص ۴۵۷ گفته است که: قول رسول خدا در «صحیح» مسلم: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً معنایش آن است که: کسی که نداند امامی را که واجب است به او اقتدا کند و از او پیروی نماید در زمان آن امام.

چهارم — قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که دست از اطاعت امام بیرون کشد و از جماعت امام جدا شود و بمیرد مانند مردمان جاهلی مرده است». این حدیث را مسلم در «صحیح» خود ج ۶ ص ۲۱، و بیهقی در «سنن» خود ج ۸ ص ۱۵۶ آورده، و در «تیسیر الوصول» ج ۳ ص ۳۹ از «صحیح» بخاری و «صحیح» مسلم از طریق ابوهریره از رسول خدا روایت کرده است.

پنجم — قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ فَمِيتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ. «کسی که از جماعت امام به اندازه يك و جب دور شود و سپس بمیرد پس مردن او مردن مردم جاهلیت است». این حدیث را مسلم در «صحیح» خود ج ۶ ص ۲۱ آورده است.

ششم — قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ مَاتَ وَلَا إِمَامَ لَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسیکه بمیرد درحالیکه امام نداشته باشد مرده است به مانند مردن مردم جاهلیت». این حدیث را ابو جعفر اسکافی در «خلاصة نقض کتاب عثمانیة جاحظ» در ص ۲۹ آورده است، و هیشمی در «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۲۴ و ص ۲۲۵ به لفظ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمِيتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ؛ و به لفظ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً آورده است.

هفتم — قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لِإِمَامٍ جَمَاعَةٌ عَلَيْهِ طَاعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که بمیرد و برای امام جماعت همه مردم برعهده او فرمان و اطاعتی نباشد مرده است مانند مردن جاهلیت». این حدیث را حافظ هیشمی در

(۱) و (۲) مرحوم صدوق فرموده است: الجماعة اهل الحق وان قلوبهم وقد روى عن النبي صلى الله

عليه وآله انه قال: المؤمن وحده حجة والمؤمن وحده جماعة (بحار الانوار ج ۸ ص ۲).

«مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۱۹ ذکر کرده است.

هشتم- قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : مَنْ آتَاهُ مِنْ أَمِيرِهِ مَا يَكْرَهُهُ فَلْيَضِرْبُهُ فَإِنَّ مَنْ خَالَفَ الْمُسْلِمِينَ قَيْدَ شِبْرُثَمَّ مَاتَ مَاتَ مَيْتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ. «كسیکه از ناحیه امیر و امامش به او چیزی رسد که ناگوار است باید صبر و تحمل کند، زیرا کسی که به قدریک و جب از مسلمان ها تخلف ورزد و سپس مرگ او را دریابد به مرگ اهل جاهلیت مرده است».

این حدیث را در «شرح السیر الکبیر» ج ۱ ص ۱۱۳ ذکر کرده است.^۱

باری این مجموع احادیثی بود که بدین سیاق آورده شده و حکم رسول خدا را درباره افرادی که به امام زمان خود معرفت پیدا نکرده اند به مثابه مُردن اهل جاهلیت شمرده است. این احادیث از نقطه نظر سند جای بحث نیست چون علاوه بر آنکه بسیاری از آنها دارای سند صحیح هستند از نقطه نظر کثرت به حدّ استفاضه بلکه به حدّ تواتر رسیده است، به طوری که بعضی از بزرگان از جمله احادیثی که از رسول- اکرم روایت شده و به حدّ تواتر معنوی رسیده است این حدیث را دانسته اند مانند حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. گویند این حدیث نیز به تواتر معنوی از حضرت رسول الله صادر شده است و بسیاری گفته اند تواتر لفظی دارد.

مرحوم مولی فتح الله کاشانی در تفسیر خود^۲، در ذیل آیه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ^۳، از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که چون آیه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ نازل شد، به محضر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض کردم: یا رسول الله خدای تعالی و رسول خدا را می شناسم ولی اولی الامر که خداوند در این آیه اطاعت آنها را با اطاعت رسولش برابر و مقرون با یکدیگر داشته چه کسانیست؟ فرمود: يَا جَابِرُ هُمْ خُلَفَائِي وَأَيُّمَةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ

(۱) «الغدیر» ج ۱۰ ص ۳۵۹ و ص ۳۶۰.

(۲) این روایت شریفه را مرحوم سید هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» در ذیل آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ج ۱ ص ۲۳۴ و ص ۲۳۵ و در کتاب «غایة المرام» ص ۲۶۵ و ص ۲۶۶ از ابن بابویه قمی با سلسله سند متصل خود تا قوله علیه السلام: فَاكْتَمَهُ الْآعَنُ أَهْلُهُ روایت کرده است. و علامه طباطبائی در «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۵ و ص ۴۳۶ از «تفسیر برهان» روایت کرده اند.

(۳) سوره نور ۲۴- آیه ۵۵.

(۴) سوره نساء ۴- آیه ۵۹.

بَعْدِي، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدٌ
ابْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي النَّوَاذِرِ بِالْبَاقِرِ، وَسَدْرُكَهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرَأَهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ
الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ
عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ سَمِيُّ وَكُنْيَتِي حُجَّةُ اللَّهِ
فِي أَرْضِهِ وَبَقِيَّةُ اللَّهِ فِي بِلَادِهِ، ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا،
ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنِّي شِعْبَتَهُ غَيْبَةً لَا يَتَّبِطُّ فِيهَا عَلَيَّ الْقَوْلُ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ
بِالْإِيمَانِ.

یعنی: «ای جابر! اولوالامر خلیفه‌های من و جانشینان من بعد از من هستند
که امامان و پیشوایان مسلمانانند. اول آنها علی بن ابیطالب و پس از او حسن و سپس
حسن و سپس حسین و بعد از او علی بن الحسین و آنکه محمد بن علی که در تورات
به باقر معروف است، و ای جابر تو او را در خواهی یافت و چون او را ملاقات نمودی
سلام مرا به او برسان، و پس از او جعفر بن محمد الصادق و سپس موسی بن جعفر و
بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و پس از او علی بن محمد و سپس
حسن بن علی و بعداً فرزندش، که هم اسم و هم کنیه من است. اوست حجت خدا
در روی زمین و بقیهٔ خدا در میان شهرهای خدا. و او همان کسی است که از
شیعیان خود غیبتی طولانی خواهد نمود که هیچیک از افرادی که قائل به امامت او
هستند پایدار نخواهند ماند مگر آن کس که خداوند قلب او را به مراتب ایمان و یقین
آزموده باشد». جابری گوید: «گفتم: یا رسول الله آیا شیعیان او در زمان غیبت او از او
بهره‌مند خواهند شد؟ فرمود: بلی سوگند به آن کسی که مرا به نبوت برگزیده است،
ای وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ، که شیعیان از نور او استضاءه کنند و به ولایت او بهره‌مند
گردند اگر چه در غیبت باشد، همچنانکه از آفتاب در وقتی که ابروی آنرا پوشانیده
باشد بهره‌مند گردند. سپس فرمود: يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَمَحْزُونِ عِلْمِ اللَّهِ
فَاكْتُمُوهُ إِلَّا عَنِ أَهْلِهِ. «ای جابر این کلام از اسرار مخفیة خدا و از خزائن علم

(۱) بقیة الله و بقیة خدا یعنی آن کسی که تمام اسماء و صفات الهیه‌ای که تا به حال ظهور خارجی
پیدا نموده اند در او ظهور پیدا بنماید و باقی مانده و تمام کنندهٔ ظهورات انبیاء و امامان باشد و ارادهٔ حتمیه
پروردگار به بقاء او تعلق گرفته باشد.

خداست، تو نیز او را از غیر اهلش مخفی دار).

جابر گوید مدتی مدید گذشت و من منتظر این وعده بودم تا يك روز نزد امام همام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام رفته بودم و در حالیکه او با من سخن می گفت ناگاه محمد بن علی از اطاق زنها بیرون آمد و بر سرش دوشسته از گیسو بود، چون در او خوب نگرستم پهلوهایم بلرزید و موبر اندامم راست شد زیرا تمام خصوصیاتى که رسول خدا فرموده بود در او مشاهده کردم. گفتم: **يَا عَلَامُ أَقْبِلُ** ای کوزک روی به من آر، روی به من آورد. گفتم: **أَذْبُرُ** برگرد، برگشت، گفتم: **شَمَائِلُ رَسُولِ اللَّهِ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ**، این شمائل سوگند به پروردگار کعبه که شمائل رسول— خداست. گفتم: نام تو چیست؟ فرمود: محمد، گفتم پدرت کیست؟ فرمود: زین العابدین علی بن الحسین، گفتم: همانا که تو باقری؟ فرمود: آری ای جابر پیغام رسول خدا را به من برسان. گفتم: رسول خدا مرا بشارت داد که تو چندان در دنیا زیست کنی که باقرا در یابی و چون او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان. اینک ای محمد بن علی بدان که رسول خدا به تو سلام می رساند، فرمود: **عَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَعَلَيْكَ يَا جَابِرُ كَمَا بَلَغَتْ السَّلَامُ**. بر رسول خدا سلام خدا باد تا وقتی که آسمانها و زمین برپا هستند و بر تو سلام باد ای جابر که سلام رسول خدا را به من رسانیدی.

جابر گوید: از آن به بعد من به محضر آن حضرت رفت و آمد می کردم و از مسائلی چند پرسش می نمودم. يك روز آن حضرت از من مسئله ای پرسید، گفتم: **لَا وَاللَّهِ لَأَدْخَلْتُ فِي نَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ حَيْثُ قَالَ: إِنَّهُمْ الْأَيَّمَةُ الْهُدَاهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، أَخْلَمُهُمْ صَغَارًا وَأَعْلَمُهُمْ كِبَارًا، لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ**. عرض کردم سوگند به خدا که جواب نخواهم گفت و خود را در نهی رسول خدا وارد نخواهم ساخت، چون آن حضرت فرمود: ایشانند ائمه و راهنمایان از اهل بیت من بعد از مرگ من، حلم و بردباری آنها در کودکی از همهٔ افراد بشر بیشتر و دانش آنها در بزرگی از همهٔ افراد بشر افزون است، شما آنها را تعلیم نکنید که آنها از شما داناترند. فرمود: **صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ إِيَّيْ أَعْلَمُ مِنْكَ بِهَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَلَقَدْ أُوتِيَتْ الْحُكْمَ صَبِيًّا، كُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتِهِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ**. راست گفت رسول خدا، من در این مسأله از تو داناترم و حقا که حکم از طرف خدا در زمان کودکی به من عنایت شده است و تمام

این مزایا و کمالات در اثر فضل خدا و رحمتش بر ما اهل بیت رسول خدا است»^۱.
مرحوم شعرانی در پاورقی گوید که: در این وقت جابر هنوز نابینا نشده بود و آنکه بعضی گویند در سنه ۶۱ که به زیارت قبر مطهر حضرت سید الشهداء آمد نابینا بود صحیح نیست، اما در آخر عمر نابینا شد، چون جابر ۹۴ ساله بود که فوت کرد و وفات او را در سال ۷۷ نوشته اند، که در آن هنگام حضرت باقر علیه السلام بیست ساله بودند و در بعضی از کتب عامه، حضرت باقر از جابر روایاتی را نقل می کند.^۲

باری ائمه علیهم السلام دارای علم غیب بوده اند^۳ و بسیاری از بزرگان و معارف اهل تستن به این معنی معترف اند.
ابن اثیر جزری گوید با سلسله اسناد خود از عثمان بن می باشند

صُهَيْبٌ، از پدرش که قَالَ قَالَ بِأَلِّ عَلِيٍّ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهِ مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ؟ قُلْتُ: عَاقِرُ النَّاقَةِ، قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ: فَمَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ؟ قُلْتُ: لَا عِلْمَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذَا وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى يَأْفُوخِهِ - وَكَانَ يَقُولُ: وَوَدِدْتُ أَنَّهُ قَدْ أَنْبَعَثَ أَشْقَاكُمْ فَخَضَبَ هُدَيْهِ مِنْ هُدَيْهِ، يَعْنِي لِحْيَتَهُ مِنْ دَمِ رَأْسِهِ.^۴

صهیب از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که رسول خدا وَاللَّهِ به من فرمود: «شقی ترین از پیشینیان کیست؟ گفتم: پی کننده شتر صالح. فرمود: راست گفتم، سپس فرمود: شقی ترین از پسینیان کیست؟ گفتم: نمی دانم ای رسول خدا، فرمود: آن کسی که بر اینجا شمشیر بزند و اشاره کردند به استخوان سر امیرالمؤمنین علیه السلام. و آن حضرت بعضی از اوقات می فرمود: دوست دارم که شقی ترین شما بر انگیخته گردد و این را از این خضاب کند یعنی ریش مبارکش را از خون سرش». و سپس ابن اثیر گوید: إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَ النَّاسَ لِلْبَيْعَةِ فَبَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ

(۱) «تفسیر منهج الصادقین» ج ۶ ص ۳۳۸.

(۲) همان کتاب (پاورقی) ولی حضرت باقر علیه السلام از طریق خاصه هم از جابر روایت نقل می کند مانند روایتی که در غایه المرام ص ۳۲۷ روایت سوم نقل شده است.

(۳) درباره علم غیب در «نهج البلاغه» سخنانی از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است از قبیل أَنْتَ تَرَى مَا أَرَى و... و... لَوْ شِئْتُ لَأَخْبَرْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ... وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِي رَسُولِ اللَّهِ.

(۴) «اسد الغابه» ج ۴ ص ۳۵.

بْنُ مُلْجَمِ الْمُرَادِيُّ فَرَدَّهُ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: مَا يَخْبِسُ أَشْقَاهَا؟! فَوَاللَّهِ لَيُخْضِبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ، ثُمَّ تَمَثَّلَ:

أَشْدُّ حَيَازِمَكَ لِلْمَوْتِ تِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لِأَقْبِكَ
وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْقَدْرِ لِي إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ ١

گوید: «علی علیه السلام تمام مردم را برای بیعت جمع نمود، عبدالرحمن بن ملجم مرادی آمد که بیعت کند، دومرتبه حضرت او را رد کرد و سپس فرمود: چه چیز جلوگیری مانع شقی ترین امت می شود، سوگند به خدا که ابن ملجم محاسن مرا از خون سرم خضاب می کند. و بعداً تمثال جست به این شعر: کمر بند خود را برای مرگ محکم کن چون مرگ به تو خواهد رسید، و از مرگ جزع و فرج نکن زمانی که در آستان تو فرود آید».

و سپس گوید عثمان بن مغیره گفت که: لَمَّا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ جَعَلَ عَلِيٌّ يَتَعَشَّى لَيْلَةً عِنْدَ الْحَسَنِ، وَلَيْلَةً عِنْدَ الْحُسَيْنِ، وَلَيْلَةً عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ لِأَيَّرِيدُ عَلِيًّا ثَلَاثَ لَقِمٍ، وَيَقُولُ: يَا أَيُّ أَمْرٍ لِلَّهِ وَأَنَا خَمِيصٌ، وَأَنَا هِيَ لَيْلَةُ أَوْلِيَّتَانِ ٢.

«چون ماه رمضان داخل شد امیرالمؤمنین يك شب در نزد امام حسن و يك شب در نزد امام حسین و يك شب در نزد عبدالله بن جعفر بود و زیاده از سه لقمه میل نمی فرمود و می فرمود: امر خدا می رسد و من باید در آن حال گرسنه باشم، یکی دو شب بیشتر نمانده است» . و سپس گوید: خَرَجَ عَلِيٌّ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ فَاسْتَقْبَلَهُ الْإِوْرُ بِصِخْرٍ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ: فَجَعَلْنَا نَظْرَ دُهْنٍ عَنْهُ، فَقَالَ: دَعَوْهُمْ فَأَنْهَنَ نَوَاحِيحُ، وَخَرَجَ فَأَصِيبَ. وَهَذَا يَدُلُّ عَلِيًّا أَنَّهُ عَلِمَ السَّنَةَ وَالشَّهْرَ وَاللَّيْلَةَ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا، وَاللَّهُ أَعْلَمُ ٣.

«امیرالمؤمنین برای نماز صبح از منزل بیرون شد مرغابیان در مواجهه با علی به صیحه درآمدند. کثیر که راوی این حدیث است می گوید: ما شروع کردیم که مرغابیان را از آن حضرت دور کنیم، فرمود: آنها را به حال خود گذارید، آنها نوحه

(١) «اسد الغابة» ج ٤ ص ٣٥.

(٢) و (٣) همان کتاب ص ٣٦، و نیز بعضی از جملات فوق در دو مقام در «الصواعق المحرقة»

ص ٨٠ ذکر شده است.

می کند بر من. حضرت خارج شد و در همان وقت ضربت به او رسید. و این دلالت دارد بر آنکه آن حضرت سال و ماه و شبی را که در آن شب شهید شده همه را می دانسته است، و خدا عالم تراست».

و ابن حجر هیثمی گوید: فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا أَكْثَرَ الْخُرُوجِ وَالنَّظَرَ إِلَى السَّمَاءِ، وَجَعَلَ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ وَإِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعِدْتُ. ۱.

«در آن شبی که در صبحش حضرت ضربت خوردند بسیار از اطاق بیرون آمده و به آسمان نظر می کردند و می گفتند: سوگند به خدا که نه دروغ می گویم و نه دروغ به من گفته شده است، امشب همان شب میعاد من است».

(۱) «الصواعق المحرقة» ص ۸۰.

تفسیر آیہ

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعِيْرَهُدًى مِّنَ اللّٰهِ
اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ

درس سی و دوم بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۱.
ترجمه: «و چه کسی گمراه‌تر است از کسی که به دنبال خواسته‌های خود
رود و از هوای نفس خود پیروی کند بی آنکه از هدایت الهی بهره‌مند باشد، و البته
خداوند گروه ستمکاران را رهبری نخواهد کرد».

منظور از هدایت الهی در این آیه پیامبران و امامان اند که دل آنها به نور خدا
منور و سوادای ضمیرشان درخشان گردیده است و اسرار عوالم غیب بر آنها مکشوف،
واز ایصال به مطلوب درباره افرادی که به آنها پیبوندند دریغ نخواهند نمود. افراد
انسان چنانچه در امور تکاملی خود به جهت رسیدن به مقصود و کمال راه بشریت از
خواسته‌های خود دست برداشته و تابع و تسلیم چنین افرادی شوند، بدیهی است در
کشور وجود آنان بجای اراده و اختیار ضعیف و تاریک خود آنها اراده و اختیار مرتبی
کلاس دیده متبخر، که از تمام مزایای سیر و سلوک و مصالح و مفاسد راه خبر دارد
جایگزین می‌گردد؛ و در این صورت مکمل و متمم نقاط ضعف و فتور آنان شده،
دردهای معنوی آنان را علاج و از عقبات و کریوه‌های صعُبُ العُبُورِ نفس، آنها راعبور
و به تعلیم مجاهده بانفس و طرق إخلاص و سیطره معنوی و ملکوتی بر قلب آنها و تابش
نور حقیقی در اذهان و نفوس آنان همه را به منزل کامیابی از همه مواهب الهیه

(۱) سورة قصص ۲۸- آیه ۵۰.

رسانیده و میوه کال و نارس وجود آنان را با تربیت تشریعی و امداد نور تکوینی پر آب و شیرین و رسیده می‌کند.

اما اگر بنا بشود انسان از افکار شخص خود تجاوز نکند و در تحت تعلیم و تربیت چنین مرتبی قرار نگیرد. در همان محدوده خیالات و افکار کوتاه زندانی می‌گردد، راه تکامل بر او بسته می‌شود، از نابینائی جهل به بینائی علم و از ظلمت به نور عبور نمی‌کند. و حقاً از همه افراد بشر محرومیت و خسران او بیشتر خواهد بود، و این همان گمراهی عمیق و غیر قابل علاج است؛ چون هر درد را می‌توان معالجه کرد به جز درد جهل و نادانی را. و برای جاهل همین درد بس که جاهل است و در گردابهای تاریک غوطه خورده و هر لحظه در انتظار هلاکت سرمدی که عکس— العمل‌های همین جهل می‌باشد، خواهد بود.

امام سرچشمه نور و علم است چون چراغ تاریک دل را به تسلیم و تبعیت از او واداریم دل ظلمانی، نورانی می‌شود، و چاه خشک پر آب می‌گردد، و کالبد مرده زنده، و در تن بی‌روح روان می‌دمد. و اگر متصل ننمودیم چاه خشک به همان منوال، و چراغ تاربه همان قسم، و بدن مرده نیز بی‌روح و روان باقی می‌ماند.

در کتاب «غیبت» نعمانی از کلینی با اسناد متصل خود از ابن ابی نصر از حضرت ابی الحسن علی بن موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ راجع به تفسیر آیه کریمه: **وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ**، روایت می‌کند که فرمود: **مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ وَرَأْيَهُ بَغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أُمَّةٍ الْمُهْدَى^۱**.

حضرت فرمود: «منظور از این شخص گمراه در آیه مبارکه همان کسی است که رویه و دین خود را همان آراء و افکار خود قرار داده و از ائمه هدی پیروی نمی‌کند». و این همان جاهلیتی است که در روایات متواتره از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده است که: **مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً**.

ما از نقطه نظر سند این روایات مفصلاً بحث کردیم، اما از نقطه نظر مفاد و دلالت بسیار جای دقت و تحقیق است. اولاً باید دید مردن جاهلی یعنی چه، و مردم جاهلیت در چه

بحث در مفهوم
مرگ جاهلی

(۱) «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۷.

درجه از بدبختی و زبونی بوده‌اند که شخصی که بدون امام بمیرد مانند آنان جان سپرده است؛ گرچه فعلاً از قرآن و سنت پیغمبر اکرم تبعیت می‌کند، ولی در عین حال چون امام را مربی خود نمی‌داند، واحکام اسلام را طبق سلیقه و تشخیص خود به جای می‌آورد همانند مردمان جاهلیت است. اهل جاهلیت، با ملت اسلام از نقطه نظر شقاوت و سعادت در دو قطب مختلف و متباعد از یکدیگر قرار دارند. تمام نکبت‌ها و زشتی‌ها و رذائل اخلاقی و مفساد اجتماعی و کژروی‌های عقیدتی در آنها موجود بود: آدم‌کشی، قربانی کردن طفل و جوان خود را در برابر بت، زیر خاک نمودن دختر زنده بی‌گناه، شرب خمر، دزدی و قطع طریق، قمار، و ربا به حد اعلی و مضاعف، زنا و هتک نوامیس، شرک و بت‌پرستی عمیق و سایر مفساد روحی، قساوت دل، ماده‌پرستی، فقدان حمیت و انصاف.

اما در تربیت اسلامی رحم و مروت، صفا و وفا، ایثار و اغماض، حیا و عفت، خداشناسی و عبودیت، معاملات از روی تراضی، حفظ حقوق فردی و اجتماعی، فداکاری برای هدایت کفار و مشرکین، یتیم‌نوازی و احسان به فقرا و مستمندان، روشنی دل، حصول یقین، انشراح صدر، و تجلی انوار ملکوتیه الهیه در قلب، به طوری که این ملت را ملت علم و آن را ملت جهل، این را نور، و آن را ظلمت، این را ترقی و تکامل، آن را جمود و نقصان، این را طیران و پرش، آن را توقف و تقید می‌توان شمرد. و همه آن رذائل برای آن ملت بخت برگشته از ناحیه جهل آنان، و این همه فضائل و ملکات برای ملت اسلام به علت علم و سعه نورد وجود و روح آنان بوده است. و لذا آن زمان را قرآن مجید به زمان جاهلیت نام گذاری نموده است، و این زمان را اسلام.

مسلمانان در اثر مواجهه با پیامبر اکرم و تعلیمات آن حضرت در قطب مثبت آمدند، اهل جاهلیت به علت فقدان راهنما و قطع رابطه با هدایت الهی در آن قطب منفی قرار گرفتند. لذا عنوان جهل به جای بزرگترین سب و لعن و دشنام و اظهار تنفر و انضجاری است که قرآن مجید بر آنها روا می‌دارد، و عنوان جاهلیت را که معرف و نام فامیلی در شناسنامه آنان قرار داده است حاکی از آنکه تمام این مفاسد ناشی از جهل بوده، و جهل بزرگترین گناه نابخشدنی آنانست. و در جایی که عنوان جهل و جاهلیت را ذکر می‌کنند دیگر محتاج به ذکر هیچ عیب دگر

نیست، و این عنوان خود به تنهایی جامع تمام آن عناوین زشت می باشد، و آنجائی که تا حدّ نهائی می خواهد از کاری یا عقیده ای انتقاد کند آنرا کاریا عقیده جاهلی می شمارد. **أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ.**^۱ «آیا این مردم حکم جاهلیت را جستجو می کنند». **يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ**^۲ «گمان می برند به خدا گمان باطل مانند گمان مردم جاهلیت». **إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ**^۳ «در آن زمانی که کفار در دل خود عصبیت جاهلیت را راه دادند و از آن حمیت پیروی کردند». **قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ تُأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ**؛ «ای پیغمبر به این مردم مشرک بگو: آیا شما مرا امر می کنید که غیر از خدا را پرستش کنم؟ ای مردمان جاهل». **قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ**^۴ حضرت موسی در جواب قوم خود که گفتند: آیا ما را به سخریه و استهزاء گرفتی؟ در پاسخ گفت: «من پناه می برم به خدا که از گروه جهال بوده باشم».

اگر شخصی در ملت اسلام کارهایش طبق سلیقه و خواهشهای خود باشد و از تبعیت امام زنده سرپیچی کند، چه تفاوتی دارد با مردم اهل جاهلیت؟ آنها خودسر و خود رأی بودند این نیز خودسر و خودرأی است، آن به شکلی خاص و این نیز به صورت و شکلی مخصوص. اگر ربط واقعی با امام نباشد چه تفاوت بین آن صورت و این صورت؟ چون حقیقت عدم ربط، که ظلمت هوا و میل نفسانی است در هر دو جا یکی است. کمال و علوتی که مسلمانان پیدا نمودند در اثر ربط با پیامبر بود، اگر پس از پیامبر این رابط که به صورت ربط با امام است از بین برود همان حقیقت جاهلیت است که بدین صورت جلوه کرده است، لذا شخص بدون امام در زندگی و مرگ، زندگی و مرگ مردمان جاهل را دارا خواهد بود. امام است که انسان را در اثر تعلیم و تربیت خارجی و در اثر اشراقات انوار ملکوتی باطنی زنده می کند و دل تاریک را با مبدأ نور و روشنائی ربط می دهد و سیراب می کند.

۱- سورة مائده ۵- آیه ۵۰.

۲- سورة آل عمران ۳- آیه ۱۵۴.

۳- سورة فتح ۴۸- آیه ۲۶.

۴- سورة زمر ۳۹- آیه ۶۴.

۵- سورة بقره ۲- آیه ۶۷.

از کتاب «کنز الفوائد» کراچکی روایت شده است با اسناد متصل خود از سلمة بن عطا از حضرت صادق علیه السلام قَالَ: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ عليه السلام. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ وَاللَّهِ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ، فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَى أَنْتَ وَأُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ^۱.

«حضرت فرمودند: روزی حضرت سیدالشهداء علیه السلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبه مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جل و عز و درود بر محمد رسول خدا فرمودند: ای مردم سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند پس در وقتی که او را شناختند او را می پرستند و به عبادت او برمی خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی نیاز می شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا. مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمود: معرفت و شناسائی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند». ملاحظه می شود که در اینجا حضرت معرفت خدا را عین معرفت امام شمرده است چون راه منحصر برای معرفت خدا معرفت امام است. چون اولاً تعلیم و تربیت و اخذ احکام دین توسط امام صورت می گیرد، و ثانیاً امام اسم اعظم خداست و معرفت آنها به نورانیت عین معرفت خداست؛ بنابراین معرفت امام و معرفت خدا از هم جدا نبوده و قابل تفکیک نیستند.

و بر همین اساس از «قرب الاسناد» حَمیری از ابن عیسی از بزنطی از حضرت رضا علیه السلام روایتی است: قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَيَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَيَتَّبِعْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَيَأْتُمْ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ، فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَنَظَرَ إِلَى اللَّهِ^۲.

«حضرت فرمودند که: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: کسی که خوشحال

(۱) «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۸.

(۲) «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۷.

می شود و دوست دارد که بین او و بین خدا هیچ حجابی نباشد به طوری که او خدا را ببیند و خدا او را نظر کند، باید آل محمد را دوست داشته و از دشمنان آنها بیزاری جوید و به امام آنها اقتداء نموده و پیروی نماید، در این صورت خدا به او نظر می کند و او به مقام ملاقات و دیدار خدا می رسد».

از این روایت استفاده می شود که اصلاً مقام لقاء خدا بدون تبعیت از امام صورت نخواهد گرفت و عاشقان و سوختگان بارگاه عرش تا سر تسلیم در حرم امامش نسپرند به عز و وصول و مقام دیدار نائل نخواهند شد. لذا می بینیم که بسیاری از سالکین و عاشقین که در بدو سلوک از عالم تشیع محروم بوده اند چون دارای نیت صادقه بوده و بدون عناد و لجاج سلوک کرده اند در عاقبت امر مطلب بر آنها مکشوف شده است، آنها مقام ولایت را اعتراف و از شیعیان پاک گشته اند، و اگرچه در زمان تقیه می زیسته اند، ولی از کلمات و اشارات، بلکه بعضی از تصریحات آنها ارشادشان به مقام حق مشهود است.

جهت دیگر از بحث در روایت وارده از رسول خدا آنکه: انسان باید معرفت به امام زنده و ظاهر پیدا کند تا به مرگ جاهلی نمرده باشد. امام زنده، معلّم و دستگیر و صاحب ولایت مطلقه فعلیه، و قادر بر افاضه انوار ملکوتی در دل مؤمن، و مُسَيِّطِر بر عالم مُلک است، و پیروی از دستورات و سنن رسول اکرم تنها، یا امامانی که بدرود حیات گفته اند بدون اتکاء و تعلّم و تربیت از امام زنده مفید و مثمر ثمر نخواهد بود، و الاّ چه نیاز به پیغمبر اکرم باشد در صورتی که حضرت ابراهیم عليه السلام که از دنیا رفته و صاحب شریعت بوده ممکن است از دستورات او پیروی نمود؟! و بعد از رسول الله دیگر چه نیازی به امام زنده مولی الموحّدين امیر المؤمنین علیه افضل الصلوة — والسلام باشد؟! مگر آن مرد نگفت: **كُفَانَا كِتَابُ اللّٰهِ** «کتاب خدا برای ما کافی است» ما به آن عمل می کنیم و نیازی به امام نداریم. این سخن از درجه اعتبار نزد اهل فن ساقط است. متابعت از دستورات پیغمبر یا امامی که مرده است پیروی از خواسته های نفس و امیال شخصی است که آنها را پسندیده و به هر طور که نفسش بخواهد تفسیر و تأویل می کند و سپس بدان عمل می نماید، ولی متابعت از امام زنده حقیقتاً تبعیت از حق است. و علاوه ولایت و قدرت روحی در امام زنده است، و لذا بازگشت تمام استشفاعات و توسلات از صاحبان یقین از اولیاء خدا و ائمه

طاهرین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به استشفاع و توسل از امام حی و زنده خواهد شد.

و لذا در آن سه حدیثی که از کتاب «اختصاص» شیخ مفید (ره) نقل شده حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر ظَهْرَانِیُّ منحصراً راه نجات را معرفت امام زنده و ظاهر فرموده اند و از رسول خدا چنین حکایت کرده اند که فرموده است: کسی که بمیرد و امام ظاهر و زنده ای نداشته باشد به طوریکه سخن او را بشنود و سمعاً و طاعةً گوش کند و فرمان برد و در تحت تعلیم و تربیت او تربیت گردد، به مرگ اهل جاهلیت از دنیا رفته است. و این مسئله بسیار صحیح و بسیار جای دقت است.

بنابراین افرادی که در غیبت امام زندگی می کنند از اکثر فضائل و فواضل بدون تردید محروم اند و برای آنکه از موت جاهلی رهائی یابند باید مقدمات ظهور را فراهم کنند و با عمل به دستورات قرآن و مجاهده در راه خدا و ایتلاف دلها زمینه را برای ظهورش آماده نمایند، چون علت غیبت نقص و فتور در مردم است و عدم استعداد آنان، نه نقص در آن حضرت. اگر این نقص رو به کاهش رود و دلها کم کم قوت گیرد و تعلیمات قرآنی صحیحاً بر دلها بنشیند ظهور آن حضرت حتمی خواهد شد. کما آنکه در نامه ای که آن حضرت به شیخ مفید رضوان الله علیه نوشته اند متذکر این حقیقت می گردند که: **وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَقَفَّهِمُ اللَّهُ لِيُطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا**. «اگر شیعیان و پیروان ما - که خداوند توفیق دهد آنها را به اطاعت خود - بر اتحاد آراء و افکار به وفای عهدی که با آنان شده است یکدله اتفاق کنند، هر آینه یمن تشرّف آنها به دیدار و ملاقات ما به تأخیر نمی افتاد».

بنابراین معلوم می شود علت عدم ظهور، افتراق آراء و عدم اتحاد دلهاست بر وفای به عهدی که با آنان شده است؛ و این تقصیری است بزرگ از شیعیان بلکه از جمیع امت. و تمام محرومیت ها از فقدان انصاف و گسترش ظلم و بیداد و شرک واعتساف با تمام مظاهر زشت و ناپسندش، همه و همه معلول این فتور و سستی و بالتّیجه غیبت آن حضرت است.

و روایت وارده از رسول خدا به جابر بن عبدالله انصاری که شیعیان در زمان غیبت از آن حضرت بهره مند می شوند مانند کسی که از آفتاب در زیر آبر بهره مند شود

(۱) «احتجاج» شیخ طبرسی ج ۲ ص ۳۲۵.

منافات با این معنی ندارد، چون البته وجود آن حضرت با آن نفس زکیه و دل واسع و ولایت تکوینیته موجود است، چه غائب چه ظاهر، غایه الامر در زمان غیبت، آن نور دستگیری ظاهری نمی کند، و مردم در تحت تعلیم و تربیت و ارشاد و سیر تکاملی واقع نمی شوند و این مایه تأسفی است بس بزرگ. تفاوت بسیاری است در میان آنکه خورشید طلوع کند درختان را سرسبز، و به زمین نور و حرارت بیشتری دهد، امراض و میکروبها را بکشد، صحت و سلامت را به جای آن بیاورد و بواطن اشیاء را ظهور دهد، و میان آنکه خورشید در پس ابر باشد، آسمان مه آلوده، و میکروبهای زکام و غیر آن همیشه مردم را مریض بنمایند. آری مردم در زمان غیبت بهره مند می شوند و در زمان ظهور هم بهره مندی شونده ولی این کجا و آن کجا؟! گرچه در زمان غیبت هم بعضی از افراد با همت، با اراده ای استوار و عزمی راسخ و نیتی متین پای در مقام عمل نهاده تا به حدی که در اثر صفای دل و طهارت روح به شرف معرفت آن حضرت فائز می گردند. و البته این ظهوری است شخصی برای آنها، مانند کسی که در آسمان مه آلود و ابری بر هواپیما سوار و از ابرها تجاوز کند و خود را به آفتاب برساند. لذا در زمان غیبت هم راه و سیر تکاملی برای دلباختگان حریم مقدسش مسدود نیست و آن که به مقام معرفت رسیده و آن وجود را به حقیقت ولایت و نورانیت درک نموده برای او ظهور و غیبت چه تفاوت دارد! از بزرگی سؤال کردند چه موقع انسان به شرف حضور آن حضرت مشرف می گردد؟ در پاسخ گفت: وقتی که غیبت و ظهورش برای انسان تفاوتی نکند. از بزرگی دیگر نیز سؤال کردند: آیا شما خدمت امام زمان رسیده اید؟ در جواب گفت: کور است آن چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اول وهله نظرش بر آن حضرت نیفتد.

از کتاب «محاسن» برقی با اسناد متصل خود از فضیل روایت است قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ، وَلَا يُعْذَرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ، وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَا يَبْصُرُهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ، وَمَنْ مَاتَ عَارِفًا لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ.^۱

«فضیل می گوید: از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود:

(۱) بحار الانوار ج ۷ ص ۱۷.

کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد پس مردن او مردن مردم جاهلیت است. و مردم در پیشگاه خدا معذور نیستند مگر زمانی که امام خود را بشناسند. و کسی که بمیرد و معرفت به امام خود پیدا کرده باشد برای او دیگر تفاوتی ندارد، ظهور آن امام جلو افتد یا عقب واقع شود. و کسیکه بمیرد در حالیکه معرفت به امام خود حاصل کرده باشد مانند کسی است که زنده و با آن حضرت و در چادر آن حضرت باشد».

جهت دیگر بحث در روایت متواتره از رسول خدا آن است که: مراد از معرفت امام، معرفتِ شخص واحد در هر زمان است. همانطور که در حدیث جابر حضرت رسول الله یکایک را بالخصوص شمردند. و اجمالاً اگر کسی بگوید که: من آل-محمد را قبول دارم، و از میان آنها امام معین و منصوص را برای خود امام قرار ندهد، مثلاً محمد بن حنفیه یا زید بن علی بن الحسین یا عبدالله بن موسی بن جعفر را امام خود بگزیند، باز به مرگ جاهلی مرده است.

ائمة طاهرین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دارای خصوصیات هستند که در افراد دیگر از ذریه رسول-خدا از بنی الحسن و بنی الحسین نیست و این امتیازات روحی و سعۀ قلبی و مقام ولایت باطنی منحصرأ اختصاص به آنها دارد. و لذا در سه روایت از «غیبت» نعمانی سابقاً ذکر شد که ائمة طاهرین افرادی را که به یکی از ائمة نگرویده اند، بلکه اجمالاً می گویند: امر ولایت از آل محمد خارج نیست، ولی چون آنها با خود اختلاف دارند اگر آنها همگی تسلیم یکی شوند ما هم امامت او را گردن می نهیم، ضالّ و گمراه شمرده و فرمودند: اگر با این نیت بمیرند به مرگ جاهلی مرده اند، با آنکه حلال آل-محمد را حلال و حرام آنها را حرام می دانند و نماز می گزارند و زکات می دهند. چون معنی ندارد که همه جمع شوند و یک امام معین کنند، تعیین امام به دست کسی نیست و علاوه امام که نمی تواند تسلیم دیگری شود، و احیاناً اگر دیگران نیز حاضر نشدند تسلیم امام کردند در این صورت امامتِ امام ساقط نمی شود. پس تکلیف معرفت برداشته نمی شود، و با وجود اختلاف در بین ذریه رسول خدا انسان باید به دنبال معرفت امام واقعی رفته و از جاهلیت نجات یابد لذا در بین اصحاب ائمة بسیاری بودند که بعد از رحلت امامی در امامت امام بعدی تردید و توقف کردند و یا قائل به امامت دیگری از اولاد حضرت امیرالمؤمنین یا حضرت امام حسن و یا سایر ائمة شدند، مانند کیسانیه و فَطَحِيَّة و ناووسیه و واقفیه و زیدیه و اسماعیلیه و غیر آنها؛ و به مقتضای این

روایات همه آنها گمراه بوده و از آن به بعد بزرگان از اصحاب و علماء روایات آنها را در ردیف روایات شیعه معتبر نمی شمارند.

باری در آخر کتاب «مدارک الاحکام» که از کتب نفیسه فقهیه است در ضمن بیست خبری که متضمن فوایدی است می گوید: شانزدهم، خبری است صحیح که کلینی از ابو عبیده حَدَاء، و زراره و هر دو نفر آنها از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده اند که چون حضرت سید الشهداء علیه السلام شهید شدند محمد ابن حنفیه که فرزند امیرالمؤمنین بود فرستاد نزد حضرت سجّاد بن العابدین علی ابن الحسین و با آن حضرت در مجلسی خلوت کرد و گفت: ای فرزند برادر من می دانی که رسول خدا بعد از خود به امیرالمؤمنین وصیت کرد و سپس به امام حسن و پس از آن به امام حسین علیهما السلام، و پدر تو علیه السلام کشته شده و وصیتی نکرده است و من عمومی تو هستم و هم طراز با پدر تو و من فرزند علی هستم و من با این سنّ و سابقه ای که دارم از تو که نوجوانی، به امر امامت سزاوارترم، بنابراین در امر وصیت و امامت با من نزاع مکن و احتجاج منما. حضرت سجّاد علیه السلام فرمود: يَا عَمَّ اَنْتَ اللّٰهَ وَلَا تَدَّعِ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ، اِنِّي اَعْطُكَ اَنْ تَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ. «ای عموجان از خدا پرهیز و دنبال مقامی که شایسته تو نیست مرو، من به تو پند و اندرز می دهم که مبادا از جاهلین باشی». پدر من قبل از آنکه متوجه به سوی عراق شود به من وصیت کرد، و در امر امامت از من پیمان گرفت قبل از يك ساعت که در کربلا کشته شود، و اینک اسلحه رسول خدا که علامت امامت است در نزد من است متعرض این مقام مشو می ترسم که بدین سبب عمرت کوتاه و حالت تباه گردد. خداوند تعالی امامت را در اولاد حضرت حسین قرار داده است؛ و اگر می خواهی یقین پیدا کنی بیا باهم برویم نزد حَجْرالاسود و او را حَكَم قرار داده و از او سؤال کنیم.

حضرت باقر فرمودند: این کلام بین آنها در مگه واقع شد. پس هر دو آمدند به سوی حَجْرالاسود، حضرت سجّاد علیه السلام به محمد ابن حنفیه گفتند: ابتدا کن به تضرع و ابتهال به سوی خداوند و بخواه که حَجْرالاسود را برای توبه گفتار در آورد و سپس از حَجْرالاسود سؤال کن. محمد ابن حنفیه ابتهال و تضرع کرد و از خدا خواست و سپس از حَجْر سؤال کرد و پاسخی نشنید. حضرت سجّاد فرمود: ای عموجان اگر تو امام و وصی بودی هر آینه

حَجْر پاسخ تو را می داد. محمد گفت: تو ای برادرزاده بخوان خدا را و دعا کن و از حَجْر سؤال کن. حضرت سجاد خواندند خدای عزوجل را آن مقداری که خواستند و سپس گفتند: ای حجر تو را سوگند می دهم به آن خدائی که در تو میثاق انبیا و میثاق اوصیاء و میثاق جمیع خلایق را قرار داده است اینکه بگوئی وصی و امام بعد از حسین ابن علی کیست؟ گفت: که حَجْر به حرکت آمد به طوری که نزدیک بود از جای خود بیفتد و خداوند به زبان عربی فصیح او را به سخن درآورد و گفت: وصیت و امامت بعد از حسین بن علی عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَآلِهِ است. در این حال محمد ابن حنفیه مراجعت نمود در حالی که ولایت حضرت سجاد را پذیرفت و به عهده گرفت.^۱

باری امام دارای خصوصیتی است که در دیگری نیست گرچه عمرش کمتر باشد. دانه در گرچه قیمتی است ولی قابل قیاس با دانه الماس و برلیان نیست؛ يك دانه الماس ممکن است چندین هزار برابر از دانه در قیمت داشته باشد. عقیق یمانی و عقیق هندی هر دو عقیق است ولی این کجا و آن کجا؟! محمد ابن حنفیه و زید بن علی بن الحسین دارای مقاماتی بس ارجمند و سوابقی در راه خدمت، و فکری عالی دارند ولی ابداً قابل قیاس با مقام و درجه امام نیستند. علی بن جعفر که مردی است عالم و محدث و خبیر و راوی روایات و فقیه و زاهد در سن شیخوخت و پیری که از ریش سفیدان بنی هاشم و بنی الزهراء و اولاد حضرت سیدالشهداء عَلِيٌّ و عموی پدر حضرت جواد بود، با تمام این مقامات و درجات امامت طفل هفت ساله «حضرت جواد» را پذیرفت و در مقابل آن حضرت تسلیم و خاضع و از احترام و شرایط ادب ابداً دریغ ننمود و از محضر علمی آن حضرت استفاده ها می برد. میثم تمار مردی است خرما فروش. چند سبد خرما دارد و در دکه ای نزدیک مسجد کوفه می گذارد و می فروشد، در اثر تسلیم و اطاعت آن قدر مقام و منزلت یافت که امام خود را به نورانیت و به ولایت شناخت و امیرالمؤمنین عَلِيٌّ ساعاتی چند در دکان او می رفتند و می نشستند و مانند دو برادر مهربان مانوس بودند و آن قدر از اسرار غیبی و معارف الهی به او آموختند که هر بیننده را متحیر می ساخت.

(۱) «مدارك الاحكام» ص ۴۶۱ و ص ۴۶۲، و «اثبات الهداة» ج ۵ ص ۲۱۸.

ابن عباس که شاگرد مکتب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است و در تفسیر، استاد و از سرلشگران نامی و مبرز و از خواص آن حضرت است و محمداً بن حنفیه او را استاد و ربانی امت خطاب می کند در مقابل علوم میثم نتوانست طاقت بیاورد و ظرفیت تحمل آنرا داشته باشد، و به آن درجه ای که این مرد خرما فروش امام خود را شناخت و به حقیقت معرفت پی برد ابن عباس پی نبرد، و گهگاهی به آن حضرت دستور می داد یا ایراد می گرفت.

حضرت روزی به میثم فرمودند: حالت چگونه است در وقتی که زنازاده بنی امیه^۱ تورا بطلبد و امر کند که از من بیزاری بجوئی؟ میثم گفت: به خدا سوگند که هیچگاه از تو بیزاری نخواهم جست. حضرت فرمود: به خدا قسم ترا خواهند کشت و بردار خواهند کشید. میثم گفت: صبر خواهم کرد و اینها در راه خدا کم است و آسان. حضرت فرمود که: ای میثم تو در آخرت با من خواهی بود و در درجه من. این شاگرد عارف و امام شناس است که سیطره غیبی امام خود را بر ملک و ملکوت ادراک نموده است و لذا از مغیبات و از فتن آینده خبر می داد و چون آینه ای تمام وقایع آینده در مقابل دیدگانش هویدا و مشهود بود تا چه رسد به خود مقام ولایت که از اسرار و مغیبات خبر دهد و دوست و دشمن بر علوم غیبی او معترف باشند.

ابن حجر هیتمی گوید: وَسُئِلَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ بِالْكُوفَةِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «رَجَاءُ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا بَدَلًا» فَقَالَ: اللَّهُمَّ غَفْرًا، هَذِهِ آيَاتُ نَزَلَتْ فِيَّ وَفِي عَمِّي حَمْرَةَ وَفِي ابْنِ عَمِّي عُبَيْدَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَأَمَّا عُبَيْدَةُ فَقَضَىٰ نَحْبَهُ شَهِيدًا يَوْمَ بَدْرٍ، وَحَمْرَةَ فَقَضَىٰ نَحْبَهُ شَهِيدًا يَوْمَ أُحُدٍ، وَأَمَّا أَنَا فَانْتَظِرُ أَشْقَاهَا يَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَأَسَارِي يَدِهِ إِلَىٰ لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ — عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَىٰ حَبِيبِي أَبُو الْقَاسِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۳.

می گوید: «حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر فراز مسجد کوفه بودند که کسی

(۱) در عبارت حضرت چنین وارد است که: دَعَىٰ ابْنِ امِيَّةٍ تَوْرًا يَطْلُبُ، و«دَعَىٰ» بمعنای پسرخوانده و

چسبانیده شده و متهم در نسب است.

(۲) سورة احزاب ۳۳- آیه ۲۳.

(۳) «الصواعق المحرقة» ص ۸۰، و«نور الأبصار» شبلنجی ص ۹۷.

از تفسیر آیه شریفه «رِجَالٌ صَدَقُوا» و شأن نزول آن سؤال کرد. حضرت فرمود: خدایا آمرزش با توست، سپس فرمود: این آیات درباره من و درباره عموی من حمزه و درباره فرزند عموی من عبیده بن الحارث نازل شده است. اما عبیده در جنگ بدر به درجه شهادت رسید، و اما حمزه در جنگ اُحُد شهید گشت، و اما من منتظرم که شقی ترین امت این را از این خضاب کند— و با دست خود اشاره به محاسن خود و به سر خود نمودند— و این پیمانی است که حبیب من محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با من بسته است».

وَرَوَى أَنَّ عَلِيًّا جَاءَهُ ابْنُ مَلْجَمٍ يَسْتَحْمِلُهُ فَحَمَلَهُ، ثُمَّ قَالَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ:
أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي
عَذِيرِي أَمِنْ خَلِيلِي مِنْ مُرَادٍ
ثُمَّ قَالَ: هَذَا وَاللَّهِ قَاتِلِي، فَقِيلَ لَهُ: أَلَا تَقْتُلُهُ؟ فَقَالَ: فَمَنْ يَقْتُلُنِي؟!^۳

«و در روایت آمده که ابن ملجم خدمت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام آمده و طلب حاجت و مرکب سواری کرد، حضرت به او اسبی داد و حاجت او را برآورد و سپس فرمود: من برای او زندگی و حیات می خواهم و او اراده کشتن مرادارد، بیاور پذیرنده عذر مرا در این صورت از دوستان من از طائفه مراد. و سپس فرمود: سوگند به خدا که این مرد قاتل من است. به حضرت گفتند: آیا اورانمی کشی؟ حضرت فرمود: پس چه کسی مرا خواهد کشت؟».

(۱) معنای «یستحمله» این است که از حضرت مرکبی طلب می نمود و شاهد بر این معنی روایتی است از ابن سعد در «طبقات». مرحوم مجلسی در ج ۹ «بحارالانوار» ص ۶۴۷ گوید: و ذکر ابن سعد فی «الطبقات»: انّ امیرالمؤمنین علیه السلام لما جاء ابن ملجم و طلب منه البيعة طلب منه فرساً أشقر فحمله عليه فرکبه فأثمد امیرالمؤمنین علیه السلام: أريد حياته— البيت.

(۲) در «نهایه» ابن اثیر عذیرک من خلیک من مراد ذکر کرده است و گفته است «عذیر» به معنی اسم فاعل یعنی عاذر است و عاذر پذیرنده عذر را گویند، و «عذیرک» منصوب است به فعل مقدر «ای هالک عذیرک». و بنابراین عذیرک و عذیری فرق نمی کند و کاف خطاب مراد نفس خود متکلم است، و این شعر را به خود امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده است و تمثّل نیست، و در بعضی از نسخ به جای «حیاته» «حیاه» آمده است.

(۳) «الصواعق المحرقة» ص ۸۰.

تفسیر آیہ

فَلَا أُفْسِمُ بِالشَّفَقِ ... لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ

درس سی و سوم بسم الله الرحمن الرحيم

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

فَلَا أُقْسِمُ بِاللَّشْفِقِ * وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ * وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ * لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ.^١

ترجمه: «سوگند به روشنی آسمان هنگام غروب آفتاب، و سوگند بر شب
تار و آنچه از جنبندگان در دل شب به مأوای خود رفته و آرام گرفته اند، و سوگند بر
ماه در آن وقتی که فروزان گردد، که هر آینه شما احوال گوناگون و حوادث مشابه با
يك ديگر در آینده خواهید داشت».

بسیاری از تفاسیر، جمله لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ را به احوالات مختلفه انسان
در برزخ و قیامت و عرض و صراط و میزان، و بالأخره دوزخ و بهشت تفسیر کرده اند.

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل این آیه از رسول خدا ﷺ
مروی است که: لَتَرْكَبُنَّ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوَالنَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ، لَا تُخْطِئُونَ
ظَرْبَهُمْ وَلَا يُخْطَأُ شِبْرٌ بِشِيرٍ وَذِرَاعٌ بِذِرَاعٍ وَبَاعٌ بِبَاعٍ، حَتَّىٰ أَنْ لَوْ كَانَ مَنْ قَبْلَكُمْ دَخَلَ
جُحْرَضْبًا لَدَخَلْتُمُوهُ. قَالُوا: الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى تَعْنَى يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: فَمَنْ أَعْنَى؟
لَتَنْقُضَنَّ عُرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةً عُرْوَةً فَيَكُونُ أَوَّلُ مَا تَنْقُضُونَ مِنْ دِينِكُمْ الْأَمَانَةَ وَآخِرُهَا الصَّلَاةَ».^٢

(١) سورة انشقاق: ٨٤ — آية ١٦ تا ١٩.

(٢) «بحار الانوار» ج ٨ ص ٤، و «تفسیر علی بن ابراهیم» ص ٧١٨. لکن در خود تفسیر به جای

«لَا يُخْطَأُ» «لَا يَحِطُّ» گذارده است.

رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هر آینه شما بجا خواهید آورد و در میان شما واقع خواهد شد تمام کارها و تمام وقایعی که در افرادی که قبل از شما بودند واقع شده است بدون هیچ اختلاف، مثل تشابه يك قطعه نعل با قطعه دیگر و یا مثل تشابه درازای يك قطعه تیر با درازای قطعه دیگر،^۱ شما از مسیر آنها به هیچ وجه منحرف نخواهید شد و يك وجب از کارهای آنان با يك وجب از کارهای شما فرق نخواهد کرد، و نه يك ذراع به يك ذراع و نه يك باع به يك باع^۲، حتی اگر فرضاً افرادی از آنان که قبل از شما بودند داخل در سوراخ سوسماری شدند هر آینه شما نیز داخل می شوید. عرض کردند: آیا منظور شما از افرادی که قبل از ما بودند یهود و نصاری است؟ فرمود: پس چه منظوری دارم؟ حَقّاً که شما تمام بندهای اسلام را خواهید گشود و دستاویزهای آنرا خواهید شکست یکی یکی، اولین دستاویزی که خُرد خواهید نمود و درهم خواهید کوفت امانت است و آخرین دستاویز نماز است».

طبق مفاد این روایت، روایات دیگری نیز از طریق خاصه و عامه وارد شده است. از جمله اتفاقاتی که در قوم یهود و نصاری واقع شده است، اختلاف امت بوده است. در امت حضرت موسی و عیسی اختلافات بسیار واقع شد و منازعات و مشاجرات بسیار پیدا شد و آراء و نَحَل مختلفی پدیدار گشت. هر طایفه از آنها به دنبال رئیسی رفتند و لذا تحزب و تحریف از اصل شریعت به اندازه ای شد که آن دین واقعی در میان اینها گم، و افرادی که تابع آن بودند بسیار قلیل و انگشت شمار گشتند. از تمام امت حضرت موسی يك طایفه از وصی او یوشع بن نون پیروی کردند، و از تمام امت حضرت عیسی فقط يك فرقه از وصیّش شمعون بن صفا متابعت نمودند. بنابراین اختلاف در امت پیامبر آخر الزمان مسلماً پدیدار خواهد گشت و فقط يك دسته از وصی او علی بن ابیطالب عليه السلام پیروی خواهند کرد.

موفق بن احمد خوارزمی که از اعیان و بزرگان عامه است با سند متصل خود

(۳) چون يك لنگه کفش بسیار شبیه به لنگه دیگر است، و چون تیرهایی را که می برینند از چوب یا از نی اول يك دسته از آنها را پهلوی هم قرار داده و سپس سر و ته آنها را یکبار با هم می برینند برای آنکه يك اندازه باشد، لذا طول يك تیر کاملاً به اندازه طول تیر دیگر بود.

(۴) ذراع به معنی درازای سرانگشتان است تا آرنج، و باع به معنی فاصله بین دوسر دستهاست در

حالی که کاملاً باز شود.

از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می کند که: قَالَ بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَا عَلِيُّ مَسَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ، افْتَرَقَ قَوْمُهُ ثَلَاثَ فِرَقٍ: فِرْقَةٌ مُؤْمِنُونَ وَهُمْ الْحَوَارِيُّونَ، وَفِرْقَةٌ عَادُوهُ وَهُمْ الْيَهُودُ، وَفِرْقَةٌ غَلَوْا فِيهِ فَخَرَجُوا عَنِ الْإِيمَانِ. وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ فِيكَ ثَلَاثَ فِرَقٍ: شِيعَتِكَ وَهُمْ الْمُؤْمِنُونَ، وَفِرْقَةٌ هُمْ أَعْدَاؤُكَ وَهُمْ التَّائِكُونَ، وَفِرْقَةٌ غَلَوْا فِيكَ وَهُمْ الْجَاهِدُونَ وَهُمْ الضَّالُّونَ، وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ وَشِيعَتِكَ فِي الْجَنَّةِ، وَعَدُوُّكَ وَالغَالِي فِيكَ فِي النَّارِ^۱

«حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود که: رسول خدا صلى الله عليه وآله به من فرمود: ای علی مثل تو در امت من مثل عیسی ابن مریم است. قوم عیسی به سه دسته تقسیم شدند، یک دسته به او ایمان آوردند و آنها حواریون بودند، و یک دسته با او دشمنی ورزیدند و آنها یهود بودند، و یک دسته درباره او غلو کردند و او را از مرتبه اش بالا برده درجه الوهیت برای او قائل شدند و آنها از ایمان خارج شدند. و امت من درباره تو نیز به سه فرقه تقسیم می شوند، یک فرقه شیعیان تو هستند و آنها مؤمنین اند، و یک دسته دشمنان تو هستند و آنها عهد شکنان اند، و یک فرقه درباره تو غلو می کنند و برای تو درجه و مرتبه خدائی را قائلند و آنها منکران و گمراهانند. و ای علی تو و شیعیانت در بهشت خواهید بود، و دشمنانت و غلو کنندگان در آتش».

و نیز از ابن مردویه که از بزرگان و معاریف وثقات عامه است با سند متصل خود از ابان بن تغلب از مسلم روایت شده است قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ وَالْمِقْدَادَ وَسَلْمَانَ يَقُولُونَ: كُنَّا قَعُودًا عِنْدَ النَّبِيِّ إِذْ أَقْبَلَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَقَالَ ﷺ: تَفْتَرِقُ أُمَّتِي بَعْدِي ثَلَاثَ فِرَقٍ: أَهْلُ حَقِّ لَيْسُوْبُونَهُ بِأَطْلٍ، مَسَّهُمْ كَالذَّهَبِ كُلَّمَا فَتِنْتَهُ التَّارُزَادَ جُودَةً، وَإِمَامُهُمْ هَذَا— وَأَشَارَ إِلَى أَحَدِ الثَّلَاثَةِ— وَهُوَ الَّذِي أَمَرَ اللَّهَ فِي كِتَابِهِ «إِمَامًا وَرَحْمَةً»، وَفِرْقَةٌ أَهْلُ بَاطِلٍ لَيْسُوْبُونَهُ بِحَقٍّ، مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الْحَدِيدِ كُلَّمَا فَتِنْتَهُ التَّارُزَادَ حُبْنًا، وَإِمَامُهُمْ هَذَا، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَإِمَامِهِمْ، فَقَالُوا: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَمْسَكُوا عَنِ الْآخَرِينَ، فَجَهَدْتُ فِي الْآخَرِينَ أَنْ يُسْمَوْهُمَا فَلَمْ يَقْعَلُوا. هَذِهِ رِوَايَةُ أَهْلِ الْمَذْهَبِ^۲.

«مسلم می گوید: شنیدم از سلمان و ابوذر و مقداد که می گفتند: ما نشسته

(۱) «غایة المرام» ص ۵۷۷ و «مناقب خوارزمی» فصل نوزدهم ص ۲۲۶.

(۲) «غایة المرام» ص ۵۷۸.

بودیم نزد رسول خدا که ناگهان سه نفر از مهاجرین آمدند. حضرت رسول ﷺ فرمودند: امت من بعد از من به سه دسته تقسیم می شوند. يك دسته اهل حق محض اند که ابدأً آن حق را به باطل مخلوط نمی کنند، و مثل آنها مانند تلاست که هرچه آتش بر آن دمیده شود پاکی و خلوص آن بیشتر خواهد شد، و امام آنها این است— و به یکی از آن سه نفر اشاره فرمود، و او همان کسی است که خداوند تعالی در کتاب خود به عنوان امام و رحمت امر به پیروی از او نموده است. و يك دسته اهل باطل اند که ابدأً آن باطل را با حق مخلوط نمی کنند، مثل آنها مانند آهن است هرچه بیشتر آتش به آن دمیده شود خبث و ناپاکی خود را بیشتر خواهد نمود. مسلم می گوید: من سؤال کردم که اهل حق چه کسانیند و امام آنها که بود؟ گفتند: علی بن ابیطالب، و از گفتن دو امام دیگر خودداری نمودند، و هرچه من اصرار کردم که از آن دو امام نیز بازگو کنند بازگو نکردند. سپس این مردویه می گوید: به این قسم که ما این روایت را آوریم اهل مذهب یعنی سنی ها روایت کرده اند).

باری این روایت را بعینه در کتاب «سلیم بن قیس هلالی کوفی» آورده است و همه جملات را يك به يك ذکر می کند تا این جمله که: **كَلَّمَا فَتَنَهُ التَّارُزَادَ خُبْنًا وَأَمَامُهُمْ هَذَا، وَ سِيسَ مِیْ كَوَیْدَ: وَ فَرَقَهُ مُدْبِنَیْنِ ضَلَالًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هَذَا— أَحَدُ الثَّلَاثَةِ وَسَأَلْتُهُمْ عَنِ الثَّلَاثَةِ، فَقَالُوا: إِمَامُ الْحَقِّ وَالْهُدَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَسَعْدُ إِمَامُ الْمُدْبِنَيْنِ، وَحَرَضْتُ أَنْ يُسَمَّوْا لِی الثَّلَاثَ فَأَبَوْا، وَعَرَّضُوا لِي حَتَّى عَرَفْتُ مَنْ يَعْنُونَ.**^۲

«و يك دسته متردد و متلون و گمراه اند، نه با اهل حق اند و نه با اهل باطل، و امام آنها این است— که یکی از آن سه نفر بود— و من سؤال کردم از امام حق و هدایت، گفتند: علی بن ابیطالب است، و سعد امام مترددین و متلونین است. و هرچه اصرار کردم که نام امام سومین را برای من ببرند، آنها امتناع ورزیدند، لکن به کنایه و اشاره به طوری تعریض کردند که من او را شناختم».

و روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی وارد شده است که امت رسول خدا به هفتاد و سه دسته تقسیم می شوند هفتاد و دو فرقه در آتش و يك فرقه اهل نجات اند و در

(۱) منظور سعد وقاص است.

(۲) «کتاب سلیم» ص ۲۲۷ و نیز در «بحار الانوار» ج ۸ ص ۶ از ابان از «کتاب سلیم» نقل می کند.

بهشت وارد می شوند و آنها شیعیان و پیروان وصی آن حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام هستند.

اما از طریق شیعه به چند مضمون وارد شده است. ۱- از «کافی» و «تفسیر عیاشی» و «امالی» شیخ طوسی و «جامع الاخبار» و «خصال» صدوق و «احتجاج» طبرسی و «تفسیر ثعلبی» و کتاب «سلیم بن قیس هلالی» و «فضائل» ابن شاذان و کتاب «الروضه فی الفضائل» همگی با اسناد خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کنند قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ، وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ. وَافْتَرَقَتْ أُمَّةَ عِيسَى بَعْدَهُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ، وَإِحْدَى وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ، وَاثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ ۲.

«می فرماید: شنیدم از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می فرمود: اُمت موسی بعد از او به هفتاد و یک دسته تقسیم شدند، یک دسته اهل نجات و هفتاد دسته در آتش اند. و اُمت عیسی بعد از او به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند، یک گروه اهل نجات و هفتاد و یک گروه در آتش اند. و اُمت من بعد از من به هفتاد و سه فرقه قسمت خواهند شد، یک فرقه اهل نجات و هفتاد و دو فرقه آنها در آتش اند.»

۲- از کتاب «غارت» از ابی عقیل از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت است که فرمود: اِخْتَلَفَتِ النَّصَارَى عَلَى كَذَا وَكَذَا، وَاخْتَلَفَتِ الْيَهُودُ عَلَى كَذَا وَكَذَا، وَ لَا أَرَاكُمْ أَيُّهَا الْأُمَّةُ إِلَّا سَتَخْتَلِفُونَ كَمَا اخْتَلَفُوا وَتَرِيدُونَ عَلَيْهِمْ فِرْقَةً، أَلَا وَإِنَّ الْفِرْقَ كُلَّهَا ضَالَّةٌ إِلَّا أَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي ۳.

حضرت فرمود: «طایفه نصاری بر فلان مقدار اختلاف کردند و طایفه یهود نیز بر فلان مقدار مختلف شدند، و ای اُمت اسلام من نمی بینم شما را مگر آنکه شما نیز اختلاف خواهید کرد و از مقدار اختلاف آنها به یک دسته بیشتر، بدانید تمام این دسته ها گمراهند مگر من و پیروان من.»

۳- از کتاب «فضایل» ابن شاذان و کتاب «روضه» روایت می کند که

(۱) ثعلبی ظاهراً از عامه است.

(۲) «بحار الانوار» ج ۸ ص ۲ تا ص ۵.

(۳) «بحار الانوار» ج ۸ ص ۷۴۰.

امیرالمؤمنین فرمود: بعد از آنکه رسول خدا افتراق امت‌ها را ذکر فرمود، فرمود: فرقه ناجیه از قوم موسی، کسانی بودند که از وصی او پیروی کردند، و فرقه ناجیه از قوم عیسی کسانی بودند که از وصی او متابعت کردند. و بعد فرمود: سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، اِثْنَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ وَصِيَّيْ - وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكِبِي ثُمَّ قَالَ: - اِثْنَانِ وَسَبْعُونَ فِرْقَةً حَلَّتْ عَقْدَ الْإِلَهِ فِيكَ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَهِيَ الَّتِي اتَّخَذَتْ مَحَبَّتَكَ وَهُمْ شِيعَتُكَ ۱.

«و امت من بر هفتاد و سه فرقه افتراق خواهند نمود، هفتاد و دو فرقه در آتش و يك فرقه اهل بهشتند، و آنان کسانی هستند که از وصی من پیروی می‌کنند. حضرت امیر گوید: در این وقت رسول الله با دست خود به شانه من زدند و سپس فرمودند: هفتاد و دو فرقه از امت کسانی هستند که پیمان خدا را درباره تو می‌شکنند، و يك دسته در بهشتند و آنان کسانی هستند که محبت تو را اتخاذ می‌کنند و آنها شیعیان تو هستند».

۴- از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت است که: إِنَّهُ قَالَ لِرَأْسِ الْيَهُودِ: عَلَى كَمِ افْتَرَقْتُمْ؟ قَالَ: عَلَى كَذَا وَكَذَا فِرْقَةً، فَقَالَ عليه السلام كَذَبْتَ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ نُبِّئْتُ لِي الْوَسَادَةَ لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ، وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ، وَبَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ، اِفْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، سَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَصِيَّيْ مُوسَى. وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً إِحْدَى وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ وَصِيَّيْ عِيسَى. وَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً اِثْنَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ وَصِيَّيْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَالسَّبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا تَنْجِلُ مَوَدَّتِي وَحُبِّي، وَوَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَهُمْ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ وَاثْنَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ ۲.

«حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام به رئیس یهود فرمودند: برچند دسته شما مختلف شدید؟ گفت: بر فلان مقدار، حضرت فرمودند: دروغ می‌گوئی و سپس رو

(۱) «بحار الانوار» ج ۸ ص ۵.

(۲) «غایة المرام» ص ۵۷۸ از «امالی» شیخ، و کتاب «سلیم بن قیس» ص ۲۱۴ و «بحار الانوار» ج

۸ ص ۳ از «احتجاج» طبرسی.

کردند به مردم و فرمودند: هر آینه اگر اریکه و کرسی حکم برای من مقرر گردد، در میان اهل تورات به تورات آنها حکم خواهم نمود، و در میان اهل انجیل به انجیل آنها، و در میان اهل قرآن به قرآن آنها. طایفه یهود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، هفتاد فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آنها کسانی هستند که از یوشع بن نون وصی موسی پیروی کرده اند. و طایفه نصاری به هفتاد دو فرقه تقسیم شدند، هفتاد و یک در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آنها کسانی هستند که از شمعون وصی عیسی متابعت کردند. و این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد هفتاد و دو طایفه در آتش و یک طایفه در بهشتند، و آنها کسانی هستند که از وصی محمد ﷺ پیروی کردند. و با دست خود به سینه خود زدند، و سپس فرمودند: سیزده فرقه از این هفتاد و سه فرقه همگی دوستی و مودت مرا ادعا کنند، یک دسته از آنها در بهشتند و آنها طایفه ای از شیعیان معتدل و مستقیم و دوازده دسته دیگر در آتش اند».

و اما از طریق روایات اهل تسنن که راجع به حدیث افتراق است، در «مسند» ابی داود و «سنن» ابن ماجه و «مسند» احمد حنبل^۱ روایاتی وارد است. و نیز امام الحرمین موقق بن احمد خوارزمی با اسناد خود از علی بن ابیطالب روایت می کند که قال: تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، ثِنْتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي حَقِّهِمْ: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»^۲ وَهُمْ أَنَا وَشِيعَتِي.^۳

«امیرالمؤمنین فرمودند که: این امت بر هفتاد و سه طایفه قسمت می شوند، هفتاد و دو طایفه در آتش و یک طایفه در بهشتند و آنها کسانی هستند که خدای تعالی درباره آن فرموده است: «و از کسانی که آفریده ایم جماعتی هستند که به حق هدایت می کنند و به سبب آن عدالت را پیاپی دارند» و آنها من و شیعیان من هستند».

و نیز حافظ محمد بن موسی شیرازی در کتابی که نوشته و آنها را از مجموع دوازده تفسیر گردآوری کرده است (تفسیرابی یوسف یعقوب بن سفیان و تفسیر ابن

(۱) «المعجم المفهرس» ج ۵ ص ۱۳۶.

(۲) سورة اعراف ۷- آیه ۱۸۱.

(۳) «غایة المرام» ص ۵۷۷، ودر «مناقب» خوارزمی فصل ۱۹ ص ۲۳۷.

جَرَّيْح و تفسیر مُقاتل بن سلیمان و تفسیر وَکیع بن جَرَّاح و تفسیر یوسف بن موسی
 الْفَطَّان و تفسیر قَتَادَة و تفسیر ابی عُبَیْدَة الْقَاسِم بن سَلَام و تفسیر عَلَی بن حَرَب الطَّائِی
 و تفسیر السُّدَی و تفسیر مجاهد و تفسیر مُقاتل بن حِیَّان و تفسیر ابی صالح؛ و هریک از
 صاحبان این تفاسیر از بزرگان و معاریف اهل سنت اند، (از انس بن مالک روایت
 می کند که او می گوید: ما در محضر رسول اکرم نشسته بودیم و از مردی یاد
 می کردیم که نماز می خواند و روزه می گیرد و تصدق می کند و زکات می دهد.
 حضرت رسول اکرم به ما فرمود: من او را نمی شناسم. گفتیم: ای رسول خدا او بنده
 خداست، تسبیح می کند، تقدیس می کند و خدا را به وحدانیت یاد می کند. حضرت
 فرمود: من او را نمی شناسم. در این بین که ما در مذاکره و بیان حالات آن مرد بودیم
 ناگاه ظاهر شد، عرض کردیم: این است آن مرد مؤمن و عابد، حضرت رسول الله به او
 نظری کردند و به ابوبکر گفتند: این شمشیر مرا بگیر و به دنبال او برو و گردن او را
 بزن، چون او اول کسی است که از حزب شیطان فتنه می انگیزد. ابوبکر داخل
 مسجد شد دید آن مرد در حال رکوع است، با خود گفت: سوگند به خدا که این مرد
 را نخواهم کشت، چون رسول الله ما را از کشتن نمازگزاران منع نموده است.
 برگشت خدمت حضرت رسول اکرم، و عرض کرد: یا رسول الله من او را در حالت
 نماز دیدم، حضرت فرمود: بنشین تو اهلیت کشتن او را نداری. برخی از عمر شمشیر
 را از ابوبکر بگیر و برو در مسجد گردن او را بزن. عمر می گوید: شمشیر را از ابوبکر
 گرفتم و داخل در مسجد شدم، دیدم آن مرد در حال سجده است با خود گفتم: قسم به
 خدا که من او را نخواهم کشت چون کسی که از من بهتر بود (کنایه از ابوبکر) او را
 نکشت و در امان حفظ کرد، پس به خدمت حضرت رسول الله برگشتم و گفتم: ای
 پیغمبر خدا آن مرد در حال سجود بود. حضرت فرمود: بنشین ای عمر تو اهلیت
 نداری. برخی از علی تو کشته او هستی اگر یافتی او را، او را بکش و در این
 صورت بین امت من اختلافی هرگز پدیدار نخواهد شد. امیرالمؤمنین گوید: من
 شمشیر را گرفتم و داخل در مسجد شدم، او را ندیدم، برگشتم خدمت رسول الله و
 عرض کردم: یا رسول الله من او را ندیدم فقال لی: يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى افترقت

إِخْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةُ نَاجِيَّةٌ وَالْبَاقُونَ فِي النَّارِ، وَإِنَّ أُمَّةَ عِيسَى افترقت اثنتَينِ وَ
 سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةُ نَاجِيَّةٌ وَالْبَاقُونَ فِي النَّارِ، وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفترقُ عَلَيَّ ثَلَاثَ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً،

فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَالْبَاقُونَ فِي النَّارِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا النَّاجِيَةُ؟ فَقَالَ: الْمُتَمَسِّكُ بِمَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَأَصْحَابُكَ.

«حضرت رسول فرمودند: ای ابا الحسن امت موسی به هفتادویک گروه جدا جدا شدند، یک گروه نجات یافتند و بقیه در آتش رفتند. امت عیسی به هفتاد و دو گروه جدا جدا شدند، یک گروه نجات یافتند و بقیه در آتش؛ و در آینده امت من به هفتاد و سه گروه جدا جدا و تقسیم شوند، یک گروه نجات یابند و بقیه در آتش روند. عرض کردم: ای رسول خدا آن گروه نجات یابنده کدامند؟ فرمود: آن کسانی که به رویه و مرام تو و اصحاب تو تمسک جویند». و در آن حال در شأن آن مرد فتنه جو این آیه نازل شد: ثَانِي عِظْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيْقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ.^۱

ترجمه: «بانخوت و تکبر اعراض نموده تا مردم را از راه خدا گمراه کند، از برای او در دنیا ذلت است و در قیامت از آتش سوزان به او خواهیم چشاند».

آن مرد اولین کسی بود که از اهل بدعت و ضلالت بر علیه امیرالمؤمنین قیام کرد. ابن عباس گوید: سوگند به خدا آن مرد را نکشت مگر امیرالمؤمنین در جنگ صفین و منظور از خزی در دنیا کشته شدن به خواری و ذلت، و عذاب سوزان در قیامت به واسطه قتال و نبرد با امیرالمؤمنین بود.^۲

بسیاری از بزرگان گفته اند که: آن مرد فتنه جو در جنگ نهروان کشته شد واز جمله خوارج بود و او را ذُو النَّدْبَةِ یا ذُو النَّدْبَةِ به تصغیر گویند. در کتاب «الاصابة» وارد است که هنگامی که در آن قضیه در مقابل پیغمبر ظاهر شد پیغمبر از او پرسید: تو را به خدا سوگند الآن که از مقابل ما عبور کردی در دل خود با خود نگفتی که من از همه این جماعتی که اینجا نشسته اند افضل هستم؟ گفت: چرا. آنگاه گوید: قول قوی، آن است که ذُو النَّدْبَةِ همان ذُو الْخُوَيْصِرِ، حرقوص بن زهیر باشد که در نهروان به دست امیرالمؤمنین عليه السلام کشته شد. و حضرت پس از خاتمه جنگ از

(۱) سوره حج ۲۲- آیه ۹.

(۲) این روایت مفضل را مرحوم مجلسی در «بحارالانوار» ج ۸ ص ۲۳۹ از «کشف الیقین» علامه

حلی نقل می کند.

اصحاب خودسؤال کردند که بروید و جنازه او را پیدا کنید، چون بنابه اخبار رسول— خدا مسلماً کشته شده است. هر چه اصحاب گردش کردند نیافتند. حضرت فرمود: مسلماً کشته شده است، خوب تجسس کنید، اصحاب پس از تجسس کافی جنازه او را در گودالی که مملو از نی بود در میان نیزار یافتند، و صدق کلام رسول خدا ظاهر شد، که ای علی تو قاتل او خواهی بود.

از جمله اخبار غیبیه حضرت در نهروان آن است که فرمود: قبل از جنگ از این جماعت ده نفر نمی ماند و از اصحاب ما ده نفر کشته نمی شوند. از نهروانی ها فقط نه نفر فرار کردند و جان به سلامت بردند در حالیکه مجموع آنها چهار هزار نفر بود، و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام فقط نه نفر کشته شدند. یکی از خوارج عبدالرحمن بن ملجم مرادی است که با دو نفر در مکه هم پیمان شد و اراده قتل آن حضرت را نمود. از ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» با اسناد متصل خود نقل است از ابو عبدالرحمن سلمی قال: قال الحسن بن علی علیه السلام: خَرَجْتُ وَآبِي يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ لِي: يَا بَنِيَّ إِنِّي بِتِ اللَّيْلَةِ أَوْ قَطُّ أَهْلِي لِأَنَّهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ صَبِيحَةَ يَوْمِ بَدْرٍ لِسَبْعِ عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلْتُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَمَلَكَتْنِي عَيْنَايَ فَسَبَّحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَدِ! فَقَالَ: ادْعُ عَلَيْهِمْ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ أَبْدِلْ لِي بِهِمْ مَنْ هُوَ خَيْرٌ لِي، وَأَبْدِلْ لَهُمْ بِي مَنْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ مِنِّي. فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام وَجَاءَ ابْنُ أَبِي النَّبَّاحِ فَأَذَنَهُ بِالصَّلَاةِ، فَخَرَجَ وَخَرَجْتُ خَلْفَهُ، فَأَعْتَوَرَهُ رَجُلَانِ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَوَقَعَتْ ضَرْبَتُهُ فِي الطَّاقِ، وَأَمَّا الْآخَرُ أَنْبَتَهَا فِي الرَّأْسِ.^۱

«حضرت امام حسن می فرماید: من از منزل خارج شدم و پدرم در مسجد نماز می خواند، پدرم به من گفت: ای نور دیده من! امشب را تا به صبح بیدار بودم و اهل بیت خود را بیدار نگاه داشتم. چون شب جمعه بود، که آن جمعه روز بدر بود که

(۱) «غایة المرام» ص ۵۷۳ الحدیث الثامن. و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ۶ ص ۱۲۱ ضمن شرح خطبه ۶۸ آورده است. و عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۶۸ «نهج البلاغه» این است: ملکتنی عینی وأنا جالس فسبح لی رسول الله صلی الله علیه و آله! ماذا لقیتم من أمتکم من الأود واللدد! فقال: ادع علیهم، فقلت: أبدلنی الله بهم خیراً منهم وأبدلهم بی شرّاً لهم متی. و ابن ابی الحدید ضمن این خطبه در شرح خود در ج ۶ از ص ۱۱۳ تا ص ۱۲۶ مفصلاً از علت شهادت و وقایع و اخبار و وصیت و مدفن و سایر جهات آن حضرت شرح داده است.

هفده روز از ماه رمضان گذشته بود. پس به واسطه شدت بی خوابی، چرت و پینکی مرا گرفت. رسول خدا بر من ظاهر شد، عرض کردم: ای رسول خدا چه بسیار از امت تو به من سختی و تعب و دشمنی وارد شده است! رسول خدا فرمود: آنها را نفرین کن، عرض کردم: بارپروردگارا به عوض آنها برای من ملاقات خوبان را نصیب من بنما، و به عوض من بر آنان بدتراز مرا نصیب آنان کن. حضرت امام حسن فرمود: ابن ابی التَّباح آمد و اذان نماز در داد. حضرت برای نماز خارج شد و من به دنبال او رفتم آن دو مرد یکی پس از دیگری حربه خود را حواله امیرالمؤمنین کردند يك حربه بر طاق فرود آمد، اما دیگری بر سر آقا نشست». در بعضی از روایات وارد است که این خواب را امیرالمؤمنین عليه السلام برای امام حسن در شب آخر عمر خود بیان کردند، و سپس بیان کردند که بعد از دعای من پیغمبر فرمود: یا علی دعایت مستجاب شد، سه شب دیگر میهمان مائی. ای حسن دو شب از آن خواب گذشته و امشب شب آخر من است.

درس سى چارم دسى پنجم

تفسيرية

اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمُ
خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

درس سی و چهارم و سی و پنجم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَّلَعْنَةُ
اللّٰهِ عَلٰى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ مِنَ الْاَنِّ اِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَّلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال اللّٰهُ الْحَكِيمِ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ
لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ!

ترجمه: «به درستی که افرادی که ایمان آورده اند و کردار شایسته انجام داده اند ایشان بهترین خلایق خواهند بود، پاداش آنان در نزد پروردگارشان باغ‌هایی پردرخت سر به هم آورده از بهشت‌های عدن خواهد بود که در زیر آن درختان، نهرهایی جاری است، در آن بهشت‌ها به طور جاودان و دوام زیست خواهند نمود، خدا از آنها راضی و آنان نیز از خدا راضی هستند. این است مقام و منزلت کسی که از عظمت پروردگار خود درخشیت افتد (و بالتّیجیه به طاعت او بپردازد)».

این آیه کریمه درباره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و شیعیان آن حضرت وارد شده است. روایاتی که در شأن نزول این آیه راجع به آن حضرت و شیعیان اوست زیاده از حدّ احصاء، و علمای بزرگ شیعه و سنتی در کتب خود ضبط و در تفاسیر خود در ذیل این آیه مبارکه آورده اند. در کتاب «غایة المرام» از طریق عامه یازده حدیث و از طریق خاصه هفت حدیث به مضامین مختلفه راجع به شأن نزول این آیه درباره

(۱) سورة بینه ۹۸ - آیه ۷ و ۸.

علی بن ابیطالب و شیعیان آن حضرت با سلسله سندهای متصل خود روایت نموده است.^۱ از شیخ طوسی در کتاب «امالی»^۲ و از صاحب کتاب «اربعین»^۳ با اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ فَأَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ: قَدْ أَنَاكُمْ أَحْيَى، ثُمَّ التَّقَتَ إِلَى الْكَعْبَةِ فَضَرَبَهَا بِيَدِهِ فَقَالَ: وَاللَّهِ نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَارِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ أَوْلَكُمْ إِيْمَانًا مَعِي، وَأَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَأَفْوَمَكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَأَعْدَلَكُمْ فِي الرَّعِيَةِ، وَأَفْسَمُكُمْ بِالسَّوَابِ، وَأَعْظَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرِيَّةً. قَالَ: وَتَرَلْتُ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» قَالَ: وَكَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ إِذَا أَقْبَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا: جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.^۴

«جابر بن عبدالله می گوید: ما در محضر حضرت رسول الله ﷺ بودیم که ناگاه علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد، رسول خدا فرمود: برادر من به سوی شما آمد، و سپس روی خود را به طرف کعبه متوجه نموده و با دست خود به کعبه زدند و گفتند: سوگند به آن خدائی که جان من در ید قدرت اوست حقا که این مرد و شیعیان او فقط رستگارانند و اهل نجات در روز قیامت. و سپس فرمود: این مرد اولین مؤمن به خداست با من، و وفا کننده ترین شماست به پیمان با خدا، و راسخ ترین شماست در امر خدا، و راستین ترین شماست در حکم بین رعیت، و مساوی قسمت کننده ترین شماست بین آنها، و عظیم ترین شماست در نزد خدا از نظر مقام و منزلت. جابر می گوید: و این آیه بر پیغمبر نازل شد: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ «حقا که کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته

(۱) «غایة المرام» ص ۳۲۶ تا ص ۳۲۸.

(۲) «غایة المرام» ص ۳۲۸ روایت ششم، و نیز در ص ۴۸۳ حدیث چهاردهم از طریق عامه ذکر

کرده است.

(۳) «غایة المرام» ص ۳۲۹ روایت پنجم.

(۴) این حدیث را به عین همین عبارات گنجی شافعی در «کفایة الطالب» باب ۶۲ ص ۲۴۴ از طبع

ثانی نجف آورده است و سپس گوید: محدث شام (ابن عساکر) به طرق مختلفی این حدیث را در «تاریخ»

خود آورده است. و دیگر عین این حدیث را طبری در «تفسیر» خود در جزء ۳۰ ص ۱۴۶ با اسناد خود از ابی-

الجارود از محمد بن علی (ع) آورده است.

انجام دادند ایشانند بهترین مخلوقات عالم». جابر گوید: پس از آن هر وقت علی بن ابیطالب وارد می شد، اصحاب رسول خدا می گفتند: جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ «بهترین اهل عالم آمد».

و نیز از طریق محمد بن عباس از جعفر بن محمد حسینی، مرحوم سید بحرانی حدیث را به ابورافع می رساند، که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به عین این حدیث با اهل شورائی که عمر بعد از خود تشکیل داده بود احتجاج نموده گفتند: «شما را به خدا سوگند آیا می دانید در آنروزی که من آمدم به سوی شما و شما با رسول خدا نشسته بودید فرمود: اینست برادر من، و بعداً روی خود را به کعبه نموده و گفت: سوگند به این خانه بنا شده که فقط این مرد و شیعیان او رستگارند در روز قیامت، و پس از آن روی خود را به شما نمود و فرمود: بدانید که این مرد اولین مؤمن است با من، و راستین ترین افراد شماست به امر خدا، و وفا کننده ترین شماست به عهد خدا، و حاکم ترین شماست به حکم خدا، و عادل ترین شماست در بین رعیت، و قسمت کننده ترین شماست بالسَّوِيَّةِ، و بزرگترین شماست در نزد خدا از نظر منزلت و مقام. و پس از آن خداوند این آیه را نازل فرمود: «إِنَّ الدِّينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» در آن حال رسول خدا صدای خود را به تکبیر بلند کرد و شما همگی نیز الله اکبر گفتید. ای اهل شورا آیا شما می دانید که مطلب چنین بوده است؟ همگی گفتند: قسم به خدا آری می دانیم»^۱.

و این حدیث را بعینه امام خوارزمی (موفق بن احمد) در «مناقب» خود فصل نهم ص ۶۲ و حموی در «فرائد السمطين» آورده اند. و سید بحرانی از طریق عامه از اعمش از عطیه از خُدَری و همچنین از صاحب کتاب «اربعین» در بیست و هشتمین حدیث از چهل حدیث آن کتاب، و نیز از خطیب خوارزمی با سلسله سند متصل خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است.^۲

و سیوطی در تفسیر این آیه شریفه چهار حدیث از رسول خدا راجع به علی بن ابیطالب و شیعیان او روایت می کند و قبل از آن گوید: وَأَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهٍ عَنْ

(۱) «غایة المرام» ص ۳۲۸ حدیث چهارم.

(۲) «غایة المرام» ص ۳۲۷ حدیث پنجم و دهم و ششم.

عَائِشَةَ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ؟ قَالَ: يَا عَائِشَةُ أَمَا تَقْرَيْنِ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»؟. (ابن مردويه از عائشه به سند متصل روایت کرده که عائشه می گوید: به حضرت رسول الله عرض کردم: گرامی ترین مخلوقات نزد خدا کیست؟ حضرت فرمود: ای عائشه آیا این آیه را نخوانده ای: آن کسانی که ایمان آورده اند و اعمال حسنه و شایسته بجای آورده اند آنها بهترین خلق عالمند)؟!

اما حدیث اول - وَأَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَنَزَلَتْ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ». فَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا أَقْبَلَ عَلَيَّ قَالُوا: جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ٢. این حدیث را که ابن عساکر که از معارف و اعیان علماء عامه است آورده در متن و عبارت عین همان حدیثی است که ما الآن نقل کردیم از «امالی» شیخ و کتاب «اربعین» و «مناقب» خوارزمی و «فوائد السَّمطین»، و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در مجمع شورا بدان استناد کردند.

اما حدیث دوم - وَأَخْرَجَ ابْنُ عَدِيٍّ وَابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ مَرْفُوعاً: عَلَيَّ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. (ابن عدی و ابن عساکر از ابی سعید خدری مرفوعاً روایت کرده اند که حضرت رسول الله فرمودند: علی بهترین خلق عالم است).

اما حدیث سوم - وَأَخْرَجَ ابْنُ عَدِيٍّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِعَلِّي هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنَ ٣ (ابن عدی از ابن عباس روایت می کند که چون این آیه نازل شد حضرت رسول ﷺ به علی فرمودند: خیر البریه تو و شیعیان تو خواهند بود در روز بازپسین، همگی از خدای خود خشنود و خدا از همه شما خشنود خواهد بود).

(۱) و (۲) تفسیر «در المنثور» ج ۶ ص ۳۷۹. و حدیث اول شماره (۲) را در «الغدیر» ج ۲ ص ۵۸ آورده است.

(۳) تفسیر «الدر المنثور» ج ۶ ص ۳۷۹.

اما حدیث چهارم - **وَأَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهٍ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»؟ أَنْتَ وَسَيِّعَتُكَ، وَمَوْعِدِي وَمَوْعِدُكُمْ الْحَوْضُ إِذَا جِئْتُ الْأُمَّمَ لِلْحِسَابِ نُدْعَوْنَ عَرًّا مُحَجَّلِينَ!** «از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام روایت است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: آیا این آیه را نشنیده‌ای؟ خیر البریه در این آیه توهستی و شیعیانست هستند، و محلّ وعده من و وعده شما کنار حوض کوثر خواهد بود در وقتی که من برای حساب می‌آیم در برابر امت‌ها و شما در آن هنگام به نام سفید رویان و پاکیزگان خوانده می‌شوید!»!

خوارزمی در «مناقب» فصل هفدهم این حدیث را از امیرالمؤمنین چنین نقل می‌کند که فرمود: **حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَا مُسْتَدُّهُ إِلَى ظَهْرِي فَقَالَ: أَيُّ عَلِيٍّ أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ - إِلَى آخِرِ رَوَايَتٍ، وَلَكِنْ فِيهِ لَفْظٌ جَاءَتْ الْأُمَّمُ لِلْحِسَابِ** را آورده که آنکه مرحوم کاشف الغطاء در «اصل الشيعة و اصولها» که این روایت را از سیوطی نقل می‌کند لفظ «جاءت الأمم للحساب» را ذکر کرده است.^۳

و همچنین علامه خبیر نجم‌الدین عسگری در استدرکات کتاب «علی و الوصیة» ص ۳۸۲ از «تاریخ» ابن عساکر مخطوط نقل کند و گوید: و فيه أيضاً (یعنی در ورقه نودوششم از کتاب) وارد است که رسول خدا فرمود: **إِنَّ عَلِيًّا وَسَيِّعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ**.

و نیز در ص ۲۲۹ حدیث هشتاد و نهم ضمن روایت مفصلی که از خوارزمی در «مناقب» نقل می‌کند رسول خدا می‌فرماید: **قَوْمِي يَا فَاطِمَةُ إِنَّ عَلِيًّا وَسَيِّعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ عَدَاءً**. «ای فاطمه برخیز به درستی که فقط علی و شیعیان او در فردای قیامت رستگاراند».

• با احتمال قوی غلط نسخه است و صحیح آن **إِذَا جِئْتُ بِالْأُمَّمِ لِلْحِسَابِ** است و بنابراین ترجمه آن چنین خواهد بود: وقتی که امت‌ها برای حساب آورده شوند، و بلکه جاءت الأمم بیشتر محتمل است.
(۱) تفسیر «الدر المنثور» ج ۶ ص ۳۷۹. و در «الغدیر» ج ۲ ص ۵۸ ذکر کرده و به لفظ جاءت الأمم آورده است.

(۲) «مناقب» خوارزمی ص ۱۸۷.

(۳) «اصل الشيعة و اصولها» ص ۱۱۰. و نیز عین این حدیث را طبری در تفسیر خود جزء ۳۰ ص

۱۷۸ از طریق حافظ ابن مردویه از یزید بن شراحیل انصاری آورده.

و نیز در ص ۳۸۷ از ورقه هشتاد و ششم «تاریخ» ابن عساکر مخطوط روایتی نقل می‌کند که ابوالقاسم سمرقندی نقل می‌کند از محمد بن علی قَالَ: سَأَلْتُ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ عَلِيٍّ فَقَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. محمد بن علی می‌گوید: «از زوجه رسول خدا ام سلمه درباره علی بن ابیطالب سؤال کردم. در جواب گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: حَقًّا که فقط علی و شیعیان او در روز قیامت رستگارانند».

و نیز در ص ۳۸۷ از ورقه هشتاد و پنجم «تاریخ» ابن عساکر از ابوالعلاء صاعد بن ابی الفضل بن ابی عثمان المالیقی روایت می‌کند که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ قُبُورِهِمْ لِيَأْسُهُمُ النَّورُ عَلَى نَجَائِبٍ مِنْ نُورٍ، أَرْمَتْهَا يَوَاقِيتُ حُمْرٍ تَزْفَهُمُ الْمَلَائِكَةُ إِلَى الْمَحْشَرِ، فَقَالَ عَلِيٌّ: تَبَارَكَ اللَّهُ مَا أَكْرَمَ هَؤُلَاءِ عَلَى اللَّهِ! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ هُمْ أَهْلُ وِلَايَتِكَ وَشِيعَتِكَ وَمُجِبُّوكَ يُجِيبُوكَ بِحُبِّي وَيُجِيبُونِي بِحُبِّ اللَّهِ، هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». صاعد بن ابی الفضل مالیقی گوید که: «رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: ای علی در روز قیامت جماعتی از قبرهای خود به محشر می‌آیند، لباس‌های آنها از نور است، و بر اسبهای از نور سوارند، لگامهای آن اسبان از یاقوت سرخ است، و ملائکه رحمت اطراف آنها را احاطه می‌کنند تا وارد محشر می‌شوند. امیرالمؤمنین عرض می‌کند: تبارک الله چقدر آنها در نزد خدا گرامی هستند! رسول خدا ﷺ فرمودند: ای علی آن جماعت شیعیان تو و اهل ولایت تو هستند، و دوستان تو هستند که تو را به دوستی من دوست دارند و مرا به دوستی خدا دوست دارند، فقط در روز قیامت ایشان رستگارانند».

و همچنین حموی در «فرائد السمطين» و سید بحرانی از موفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود از طریق عامه از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که إِنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَلِأَهْلِكَ وَلِشِيعَتِكَ وَمُجِبِّي شِيعَتِكَ وَمُجِبِّي مُجِبِّي شِيعَتِكَ، فَأَبْشِرْ فَإِنَّكَ الْأَنْزُحُ الْبَطِينُ، مَنْزُوحٌ مِنَ الشَّرِكِ، بَطِينٌ مِنَ الْعِلْمِ^۱.

(۱) «غایة المرام» ص ۴۸۳ و ص ۴۸۴ حدیث پانزدهم. و در «غایة المرام» ص ۱۹ در حدیث بیست و یکم و بیست و دوم دو روایت از رسول خدا از طریق عامه راجع به درجات و مقامات شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در قیامت روایت کرده است.

«حضرت رسول اکرم فرمودند: ای علی خداوند تو را آمرزید و اهل بیت تو را آمرزید و شیعیان تو و دوستان شیعیان تو و دوستان دوستان شیعیان تو همه را آمرزید، بشارت باد تو را که آنزِع و بَطِين هستی، یعنی از شَرک خالی و از علم سرشار». و شیخ سلیمان قندوزی از دیلمی از رسول خدا روایت کرده است که فرمود: **شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْفَارِزُونَ**^۱. و نیز از دیلمی روایت کند که رسول خدا فرمود: **يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ تَرِدُونَ عَلَيَّ الْخَوْضَ وَرِدًّا**^۲. «ای علی تو و شیعیانت در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد».

و همچنین خوارزمی در «مناقب» فصل نوزدهم ص ۲۲۸ با اسناد خود از انس بن مالک از رسول خدا **ﷺ** روایت می کند که فرمود: **إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُنَادُونَ عَلِيًّا بْنَ أَبِيطَالِبٍ بِسَبْعَةِ أَسْمَاءٍ: يَا صَدِيقُ، يَا دَالٌ، يَا غَابِدٌ، يَا هَادِي، يَا مَهْدِي، يَا فَتَى، يَا عَلِيُّ، مَرَّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ**. «رسول خدا فرمود: در روز قیامت علی بن ابیطالب را به هفت اسم صدا کنند و گویند: ای صادق راستین، ای راهنمای به سوی خدا، ای عبادت کننده پروردگار، ای راهبر و هدایت کننده به سوی حق، ای تربیت یافته به دست حق، ای جوانمرد پاکدل، ای بلند مرتبه، تو و شیعیانت همگی به سوی بهشت بدون حساب رهسپار گردید».

و نیز در همین فصل خوارزمی از ناصر للحق با سند خود از رسول الله روایت کرده است که **قَالَ: يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ، فَقَالَ عَلِيُّ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: هُمْ شِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ وَأَنْتَ إِمَامُهُمْ**^۳. «رسول خدا گوید: روز قیامت از امت من هفتاد هزار نفر بدون حساب داخل در بهشت می شوند. امیرالمؤمنین عرض کردند: آنها چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: ای علی شیعیان تو هستند و تو امام آنها هستی».

و روایت کند حافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی با سند متصل خود از شعبی از امیرالمؤمنین **عليه السلام** که **قَالَ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْتَ وَشِيعَتُكَ**

(۱) «ینایع المودة» ط اسلامبول ص ۱۸۰.

(۲) «ینایع المودة» ص ۱۸۱.

(۳) این حدیث را در «غایة المرام» ص ۳۰ از انس روایت می کند.

فی الْجَنَّةِ. ^۱ «رسول خدا فرمود: ای علی تو و شیعیان تو در بهشت خواهید بود».

و علامه امینی روایاتی را در باب شیعیان حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقل نموده است: از «مروج الذهب» ج ۲ ص ۵۱ قوله وَاللَّهِ شَهِيدٌ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُعِيَ النَّاسُ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ أُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا هَذَا (یعنی علیاً) وَ شِيعَتُهُ فَإِنَّهُمْ يُدْعَوْنَ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ لِصِحَّةِ وِلَادَتِهِمْ. «رسول خدا فرمودند: چون قیامت برپا گردد تمام مردم با اسمهای خودشان و اسمهای مادرانشان خوانده می شوند، مگر این (مقصود امیرالمؤمنین است) و شیعیان او، آنها به اسم خودشان و اسمهای پدرانشان خوانده می شوند به جهت پاکی و صحت ولادت آنها».

و از «نهایه» ابن اثیر ج ۳ ص ۲۷۶ قوله وَاللَّهِ شَهِيدٌ: إِنَّكَ سَتَقْدُمُ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنِ. «حقاً ای علی که تو و شیعیانت بر خدا وارد خواهید شد در حالیکه همه شما از خدا خشنود و خدا نیز از همه شما خرسند خواهد بود».

و از «الصواعق المحرقة» ص ۹۶ و ص ۱۳۹ و ص ۱۴۰ قوله وَاللَّهِ شَهِيدٌ لِعَلِيِّ: يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَ لِدُرَّتَيْكَ وَ لَوْلَدِكَ وَ لِأَهْلِكَ وَ شِيعَتِكَ وَ لِمُجِبِّي شِيعَتِكَ. «ای علی خداوند تو را و ذریه تو را و فرزندان تو را و اهل بیت تو را و شیعیان تو را و دوستان شیعیان تو را آمرزید».

و از «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۳۱ و «کفایة الطالب» ص ۱۳۵ قوله وَاللَّهِ شَهِيدٌ: أَنْتَ أَوَّلُ دَاخِلِي الْجَنَّةِ مِنْ أُمَّتِي، وَإِنَّ شِيعَتَكَ عَلَيَّ مَنَابِرٌ مِنْ نُورٍ مَسْرُورُونَ مُبَيَّضَةٌ وَجُوهُهُمْ حَوْلِي، أَشْفَعُ لَهُمْ فَيَكُونُونَ عَدَاً فِي الْجَنَّةِ جِيرَانِي. «رسول خدا به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: تو اولین کسی هستی که از امت من داخل بهشت خواهی شد، و شیعیان تو همگی بر منبرهایی از نور بالا خواهند رفت، همگی خرسند و خشنود با صورت‌های سفید و چهره‌های درخشان اطراف من اند، من شفیع آنها خواهم شد، و همه آنها در فردای قیامت همسایگان من خواهند بود».

و از حاکم در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۶۰ و از ابن عساکر در «تاریخ» خود ج ۴ ص ۳۱۸ و از محب‌الدین طبری در کتاب خود «الریاض النضره» ج ۲ ص ۲۵۳ و از ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمة» ص ۱۱ و از صفوری در «نزهة المجالس»

(۱) «تاریخ بغداد» ج ۱۲ ص ۲۸۹.

ج ۲ ص ۲۲۲ قوله صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اِنَّا الشَّجَرَةَ، وَفَاطِمَةَ قَرْعُهَا، وَعَلِيَّ لِقَاحُهَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ نَمَرُهَا، وَشَيْعَتُنَا وَرَقُّهَا، وَأَصْلُ الشَّجَرَةِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ وَسَائِرُ ذَلِكَ فِي سَائِرِ الْجَنَّةِ.

«رسول خدا فرمود: من درخت (توحید) هستم، و فاطمه شاخه اوست، و علی پیوند او، و حسن و حسین میوه او، و شیعیان ما برگهای او، و اصل و ریشه این درخت در بهشت عدن و سایر اجزاء درخت در سایر بهشت هاست».

و از طبرانی از ابورافع و ابن عساکر در «تاریخ» خود ج ۴ ص ۳۸ از

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام واز «الصواعق المحرقة» ص ۹۶ و «تذکره» سبط ابن جوزی ص ۳۱ و «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۳۱ و «کنوز الحقائق» مناوی در حاشیه «جامع صغیر» ج ۲ ص ۱۶ قوله صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ أَوَّلَ أَرْبَعَةٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ أَنَا وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَذَرَارِينَا خَلْفَ طُهُورِنَا، وَأَزْوَاجُنَا خَلْفَ ذَرَارِينَا وَشَيْعَتُنَا عَنْ آيْمَانِنَا وَعَنْ شِمَائِلِنَا.

«رسول خدا فرمود: ای علی اولین نفر از چهار نفری که داخل در بهشت می شوند من هستم و دیگر توهستی و حسن و حسین اند، و اولاد ما عقب سرما، و زنهای ما در پشت سر اولاد ما، و شیعیان ما در طرف راست و چپ ما».

و از هیشمی در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۷۲ قوله صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا. فَقَالَ جَابِرٌ نُبِّئْ عَبْدَ اللَّهِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنْ صَامَ وَإِنْ صَلَّى؟ قَالَ: وَإِنْ صَامَ وَإِنْ صَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ، إِخْتَجَرَ بِذَلِكَ مِنْ سَفْكَ دِمِهِ وَإِنْ يُودَى الْعِزِّيَّةَ عَنْ يَدِيهِمْ صَاغِرُونَ. «رسول خدا در خطبه ای فرمودند:

ای گروه مردم کسیکه ما اهل بیت را مبعوض دارد خداوند در روز قیامت او را یهودی محشور می کند. جابر بن عبدالله می گوید: ای رسول خدا و اگر چه نماز گزار و روزه گیر باشد؟ حضرت فرمود: و اگر چه نماز گزار و روزه گیر باشد و به گمان خود مسلمان باشد، چنین مردی در واقع مسلمان نیست و اسلام خود را وسیله صیانت خون خود و وسیله فرار از جزیه دادن از روی ذلت قرار داده است». و از خطیب

(۱) مراد از زنها زنه‌های صالحه اند مانند حضرت خدیجه و ام سلمه و زینب دختر جحش و حضرت فاطمه همسر امیرالمؤمنین، نه مانند عائشه که بر علیه امام زمان خود قیام کرد و صحنه خونین جمل را به راه انداخت، و نه مانند حفصه که پیوسته معین و یار عائشه بود، و نه مانند جُعه که حضرت امام حسن را مسموم کرد.

بغدادی در «تاریخ بغداد» ج ۲ ص ۱۴۶ قوله وَاللَّهِ بِشَيْئِهِ : شَفَاعَتِي لِأُمَّتِي مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ بَيْتِي وَهُمْ شِيعَتِي^۱.

خوارزمی در «مناقب» فصل سیزدهم با سند متصل خود فرمایش رسول خدا را در خبیر راجع به امیرالمؤمنین ذکر می کند تامی رسد به این جمله که آن حضرت فرمود: **وَأَنَّكَ أَوَّلُ دَاخِلِي يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي وَشِيعَتِكَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ رِوَاءَ مَرْوَيْنِ مُبَيَّضَةً وَجُوهُهُمْ حَوْلِي، أَسْفَعُ لَهُمْ فَيَكُونُونَ عَدَاءً فِي الْجَنَّةِ جِيرَانِي**.^۲ رسول خدا به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «ای علی از امت من فردای قیامت اولین کسی که داخل بهشت شود تو هستی، و شیعیان تو جملگی بر منبرهایی از نور بالا روند و با چهره های تابناک و سیمای درخشان، اطراف من گرد آیند. من درباره آنها شفاعت کنم، و آنها فردا همسایگان من خواهند بود».

و نیز سید بحرانی راجع به فضیلت دوستان علی و شیعیان و موالیان او و موالیان ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از طریق عامه نودوپنج حدیث و از طریق خاصه چهل و هشت حدیث ذکر کرده است.^۳ و در تفسیر آیه مبارکه: **لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ**.^۴ از طریق خوارزمی موفق بن احمد از جابر بن عبدالله روایتی نقل کرده است. **قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ بَنُ أَبِيطَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**.^۵ و از طریق خاصه چهار حدیث ذکر می کند که مراد از فائزون در این آیه شریفه علی و اصحاب علی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند.^۶

البته معلوم است که این آیه از باب جری و تطبیق، بر آن حضرت و شیعیان او منطبق است نه آن که شأن نزول آن چنین باشد. و منافات ندارد که جابر بن

(۱) «الغدیر» ج ۳ ص ۷۸ و ص ۷۹.

(۲) رواء جمع ریان است یعنی سیراب، و برگهای سبز درخت را که بسیار سبز و باطراوت اندر ریان گویند، و شخص سرحال و فرجه را ریان گویند، و شخص بشاش و خوش چهره را ریان گویند. مرویین از ماده زوی یزوی است یعنی سیراب شد، مرویین اسم مفعول و جمع است یعنی سیراب شدگان.

(۳) «مناقب» خوارزمی ص ۷۵. (۴) «غایة المرام» ص ۵۷۸ تا ص ۵۸۸.

(۵) سوره حشر ۵۹ - آیه ۲۰.

(۶) و (۷) «غایة المرام» ص ۳۲۸.

عبدالله يك مرتبه این حدیث را از رسول خدا ضمن شأن نزول آیه وارد در سوره بینه و مرتبه دیگر ضمن بیان تطبیق این آیه وارد در سوره حشر از آن حضرت نقل نموده باشد.

و ابن اثیر در ماده «قمح» گفته است: وَفِي حَدِيثِ عَلِيِّ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «سَقَدَمَ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْتَ وَسَيَعْتُكَ رَاضِيَنَ مَرَضِيَنَ، وَيَقْدَمُ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ غَضَابًا مُقْتَمَحِينَ. ثُمَّ جَمَعَ بَدَهُ إِلَى عُنُقِهِ يُرِيهِمْ كَيْفَ الْأَقْمَاحِ». الْأَقْمَاحُ رَفْعُ الرَّأْسِ وَغَضُّ الْبَصَرِ، يُقَالُ: أَقْمَحَهُ الْغُلُّ إِذَا تَرَكَ رَأْسَهُ مَرْفُوعًا مِنْ ضَيْقِهِ. می گوید: «رسول خدا به امیرالمؤمنین گفتند: به زودی تو و شیعیان تو بر خدا وارد خواهید شد درحالی که همه از خدا خرسند و خدا از همه شما خرسند خواهد بود، و دشمنان تو بر خدا وارد خواهند شد جملگی مورد غضب خدا واقع و از شدت نگرانی با چشم های بسته سر به هوا و مقمَح خواهند بود. آنگاه رسول خدا برای آنکه معنی مقمَح را که سر به هوا از شدت اضطراب بودن است بفهماند، دستهای خود را به گردن برده و سر خود را به بالا برده نشان دادند که اقماح چگونه است. (ابن اثیر گوید: اقماح سر را بلند نگاهداشتن در حال فرو بستگی چشم است. اگر بگویند که او را غلّ اقماح نمود یعنی غلّ بر کردن او به طوری فشار آورد که سر او را به هوا نگاهداشته و از پائین آوردن مانع شد. و دیگر آن که زمخشری در کتاب «ربیع الابرار» گفته است: يُرْوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَخَذْتُ بِحُجْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَأَخَذْتَ أَنْتَ بِحُجْرَتِي وَأَخَذَ وَوَلَدُكَ بِحُجْرَتِكَ وَأَخَذَ شِيعَةُ وَوَلَدِكَ بِحُجْرَتِهِمْ فَتَرَى آيْنَ يَوْمَ بِنَا. ۲» از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمود: ای علی زمانی که قیامت برپا شود من دست به کمر بند رحمت خدا می زنم و تو دست به کمر بند و دامان من، و فرزندان تو دست به دامان تو، و شیعیان فرزندان تو دست به دامان فرزندان تو. پس خواهی دید چگونه خدا ما را امر به بهشت خواهد نمود».

در پیروی شیعیان باری تمام این احادیث و روایاتی که ذکر شده همه و همه علی از رسول خدا درمنقبت شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ از رسول خدا

(۱) «نهایه» ابن اثیر ج ۴ ص ۱۰۶.

(۲) «اصل الشیعه و اصولها» ص ۱۱۱.

در پیروی شیعیان روایت شده است که بزرگان ازائمه سنت و جماعت آنها **علی از رسول خدا** را در کتابهای خود که در تفسیر و حدیث و سیره و تاریخ و تراجم و غیرها نوشته اند ثبت و ضبط نموده اند و علمای شیعه نیز بسیاری از آنها را در کتابهای خود آورده اند. لیکن چون منظور ما اثبات تشیع اصحاب بزرگ رسول—خدا و مناقب شیعیان علی بن ابیطالب به اعتراف سنی مذهبان بود، لذا غالباً از کتب خود آنها نقل کردیم. از این روایات استفاده می شود که در زمان خود حضرت رسول، امیرالمؤمنین علیه السلام شیعیانی داشتند که در روش و سلوک به آن حضرت تأسی می جستند، در عبادت و صدق و استقامت و جهاد و ایثار و فداکاری در راه اسلام و عشق و جذبۀ به سوی مقام لقاء خدا و زهد و نسک و اطاعت و تسلیم مطلق در برابر آیات قرآن و اوامر و نواهی رسول خدا و عدم اعتراض و تردید در کارها و سخنان رسول—خدا و سایر افعال حسنه و وَسَيِّمٍ پسندیده. و آنها در دنبال روئے امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن حضرت پیروی می کردند، به خلاف بعضی از افراد دیگر که آنها تسلیم محض نبودند و گاه و بیگاه بر آن حضرت خورده می گرفتند، و احياناً اوامری تند و خشن نیز می نمودند، و در نبوت آن حضرت در مواقع خطر شک و تردید می کردند، و آیات قرآن را طبق سلیقه خود تفسیر و تأویل نموده و کلام رسول—خدا را مانند سخنان عادی قابل صحت و فساد می دانستند، و چه بسا در بسیاری از امور نظریه شخصی خود را پر ارج تر و عالی تر از رأی رسول خدا تصور می کردند، و چه بسا بر رأی خود ثابت و برای اجرای آن در مقابل رأی رسول خدا پافشاری و سماجت می نمودند، و پیغمبر را اذیت و آزار می نمودند، و در کارهای شخصی آن حضرت بدون اذن آن حضرت مداخله می کردند، و صریحاً در بسیاری از مواقع حساس بر خلاف امر آن حضرت رفتار می کردند، و از شرایط ادب خارج می شدند، در محضر آن حضرت با هم دعوا نموده، و گاهی اوقات با خود حضرت مجادله و مخاصمه می نمودند، و می خواستند با منطق خود او را محکوم کنند.

در حضور آن حضرت صدا بلند کرده فریاد می زدند و در عین حال با بسیاری از افراد عامی و طبقه متوسط ربط و ارتباط داشته و آنها را به تبعیت از خود وامی داشتند، و هر وقت از رسول خدا سخنی راجع به فضیلت اهل بیت و امیرالمؤمنین علیه السلام می شنیدند خشمگین شده گره در ابرو می کردند، و مناقب

رسول خدا را درباره آنها و درباره شیعیان آنها حمل بر حمیت قومی و رابطه خویشاوندی می نمودند، و ناشی از احساسات مادی و عواطف ظاهری و حیواناً سودجویی می دانستند، بالأخص آنکه می دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام در هیچ لحظه از رسول خدا جدا نمی شود، و در مشکلات و شدائد، در ابتلائات و سختی های مادی و جنگها یگانه یار و حامی فداکار رسول خداست، و رسول خدا او را برادر و وزیر و وصی و خلیفه و ولی و سرپرست و صاحب اختیار همه مسلمانان معرفی فرموده، و آیات قرآنی مرتباً درباره او نازل می شود و پیامبر برای مردم بیان می فرماید که آنکه در روایت از رسول اکرم آمده است که فرمود: **مَا مِنْ آيَةٍ نَزَلَتْ فِي الْقُرْآنِ فِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَعَلَى رَأْسِهَا وَأَمِيرُهَا**.^۱ «هیچ آیه ای در قرآن نازل نشده است که در آن **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** باشد مگر آنکه علی بن ابیطالب رأس آیه و امیر آن آیه است».

و حضرت رسول الله در تمام مدت نبوت خود از مقامات معنوی و درجات روحی و نتایج اخروی آن حضرت بیان می فرمودند. این بود که حقد و حسادت در سینه افرادی که نمی توانستند ببینند بالا می کشید، و بالنتیجه داعی خودپرستی و شخصیت طلبی آنها را وامی داشت که از امیرالمؤمنین دوری کنند و به او با نظر کوچکی بنگرند.

نامگذاری شیعه بر ولی بسیاری از اصحاب رسول خدا که مطیع و منقاد فرمایشات آن حضرت بودند و در کلام آن حضرت ایراد و نظری نداشتند، و روح استقلال و بلند منشی و استکبار نیز در آنان کم بود یا نبود، طبعاً آن فداکاری های

خود رسول الله بوده است امیرالمؤمنین و عبادت های او را که می دیدند که نقطه معلوم و مشهود انسانیت است، از طرفی و آن تمجید و تعریفی که رسول خدا از او می نمودند از طرف دیگر، آنها را به امیرالمؤمنین و محبت آن حضرت نزدیک می نمود و در معاشرت و رفت و آمد و سایر مشکلات تشریک مساعی می نمودند، کم کم موجب آن می شد که صفات امیرالمؤمنین علیه السلام در آنها ظاهر شود، آنها نیز متوکل در عبادت و جهاد و ایثار و انفاق و صدق و محبت و شور و شوق لقاء خدا و مرآت و سایر صفات پسندیده می شدند، و

(۱) «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۴، و «ذخائر العقبی» ص ۸۹ از احمد حنبل در «مناقب» آورده

چون وصایت و خلافت آن حضرت را از جانب رسول خدا پذیرفتند لذا در همان زمان به شیعیان یعنی پیروان علی معروف شدند، و اول کسی که این لقب را به آنها داد وجود مبارک خود حضرت رسول اکرم ﷺ بود که در احادیثی که روایت نمودیم مشهود و معلوم شد، و در پاورقی صفحه ۵ از کتاب «شیعه و اسلام» علامه طباطبائی از صفحه ۱۸۸ جلد اول کتاب «حاضر العالم الاسلامی» نقل کرده است که اولین اسمی که در زمان رسول خدا پیدا شد شیعه بود که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار به این اسم مشهور شدند. و البته شیعیان امیرالمؤمنین همان مسلمانان واقعی هستند زیرا که تشیع یعنی اطاعت محض از خدا، و همان معنی اسلام است و اسلام حقیقی همان تشیع است و همان طوری که در آیه انذار و حدیث عشره مفضل در درسهای گذشته بحث نمودیم، در اولین روزی که رسول خدا نبوت خود را به بنی عبدالمطلب که چهل نفر بوده و به دعوت رسول الله گرد آمده بودند تبلیغ نمود، فرمود: **اَيُّكُمْ يُوَارِثُنِي عَلِيٌّ اَنْ يَكُوْنَ اَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيْفَتِي فَيَكُمُ** «کدام يك از شما مرا در امر نبوت كمك می کند تا آنکه برادر من و وصی من و جانشین من در میان شما بوده باشد؟» هیچکس پاسخ نداد، و علی بن ابیطالب برخاست و عرض کرد: **اَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ**، من یار و معین تو خواهم بود ای رسول خدا، حضرت با او بیعت نمود و دست خود را به يك دیگر دادند و سپس فرمود: **اِنَّ هَذَا اَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيْفَتِي فَيَكُمُ فَاَسْمَعُوْا لَهُ وَاَطِيعُوْا**. «به درستی که این (علی) برادر من و وصی من و جانشین من در میان شما خواهد بود، پس گوش به فرمان او دارید و از او اطاعت کنید».

بنا بر آنچه گفته شد تشیع يك فرقه خاص جدا از اسلام نیست، بلکه شیعیان يك جماعتی هستند که تمام اعمال و عقائد و اخلاق و روحیات خود را بر اساس تعلیمات اسلام قرار داده و از دستورات پیغمبر هیچ تجاوز نمی کنند. امر او را امر خدا می دانند، و چون طبق آیه **اَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُوْلَ** ۲ و آیه **وَمَا اَنَا كُمْ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ** ۳، مطیع قرآن هستند مطیع رسول خدا هم هستند، و رسول خدا نبوت خود را با

(۱) «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۶۲ و ص ۶۳.

(۲) سوره محمد (ص) ۴۷-آیه ۳۳.

(۳) سوره حشر ۵۹- آیه ۷.

وصایت و خلافت علی بن ابیطالب در یک روز توأمآ اعلام فرمود. این است حقیقت مطلب، بنابراین چقدر سخیف و بی خردانه است کلام کسی که بگوید: اصل تشیع از زمان سلاطین صفویّه بوده، یا از زمان آل بویه، یا از هنگام انتقال خلافت از بنی امیه به بنی عباس، یا از زمان خوارج که اصحاب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در مقابل آنها قرار گرفتند، یا از زمان کشته شدن عثمان که طرفداران او را شیعه عثمان و طرفداران خلافت آن حضرت را شیعه علی نامیدند. این گفتارها همه از درجه اعتبار ساقط و در نزد بزرگان و علماء صاحب خبره بلکه در نزد کسی که فی الجمله اطلاعی به تاریخ و سیره و احادیث داشته باشد موهون و بی ارج است.

از عبدالله عنان محامی در تاریخ «الجمعیات السریّه والحركات الهتامة» ص ۲۶ نقل شده است که گوید: از برای علی بن ابیطالب جماعت و حزبی بوده اند و قائل به خلافت او پس از رسول اکرم بدون فاصله بوده، و این جماعت او و فرزندان او را سزاوارترین مردم برای خلافت می دانستند. تا آنکه گوید: بسیار اشتباه است که گفته شود بدو پیدایش شیعه هنگام جدا شدن خوارج از صف اصحاب علی بوده است، و آن جماعتی که باقی ماندند آنها را شیعه نامیدند به جهت باقی ماندن آنها در طرف یاران و حمایت کنندگان علی. گوید: این حرف خطا و غلط است، چون همانطور که گفته شد اول پیدایش شیعه بعد از رحلت پیغمبر بلافاصله بوده که خلافت را حق علی می دانستند.

و این خلدون در «تاریخ» خود ج ۳ ص ۱۷۱ گوید: در قصه شورای بعد از عمر، بسیاری از صحابه رسول خدا اظهار تشیع علی بن ابیطالب را می نمودند و چنین معتقد بودند که فقط و فقط او استحقاق خلافت را دارد نه غیر او، و چون در شورا خلافت به غیر او سپرده شد آن صحابه تأسف خوردند و آه و آوخ کردند، مثل زبیر و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و غیر آنها، لکن چون در دین راسخ و استوار بودند و نمی خواستند الفت اسلامی ازین برود، لذا از آه و آوخ گفتن و اسف خوردن تجاوز نکردند.^۱

(۱) کتاب «شیعه و اسلام» سبط الشیخ پاورقی ص ۵۴.

اسامی گروهی از
 شیعیان امیرالمؤمنین
 از صحابه و تابعین
 مرحوم کاشف الغطاء گوید: در زمان حضرت رسول
 اعیان اصحاب آن حضرت و ابرار و اخیار آنها شیعه
 بودند مانند: سلمان محمّدی - یا فارسی - و
 ابی ذرغفاری و مقداد و عمار و خزیمه ذی الشّهادتین

و ابن التّیّهان و حدیفة الیمان و زبیر و فضل بن عباس و برادر او عالم امت عبدالله بن
 عباس و هاشم بن عتّبه المرقّال و ابویّوب انصاری و أبان و خالد دو پسر سعید العاص که
 از بنی امیه بودند و سید القراء ابی بن کعب و آنس بن حارث که کلام رسول خدا را
 شنید که فرمود: *إِنَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ فِي أَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَا فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ*
مِنْكُمْ فَلْيُنْصُرْهُ. «فرزندم حسین را در زمینی که نامش کربلاست می کشند پس هر
 کدام از شما که در آن زمان بود او را یاری کند». انس در کربلا حاضر شد و با امام
 حسین علیه السلام شهید شد. و در کتاب «اصابه» و «استیعاب» که از موثّق ترین
 مؤلّفات علمای تستن است در ترجمه اصحاب رسول خدا بسیاری از آنها را از شیعیان
 علی بن ابی طالب می دانند.

اگر من بخواهم بشمارم تعداد اصحاب را و اثبات تشیع آنها را بنمایم از کتب
 سنی ها احتیاج به تألیف کتاب ضخیمی دارد و زحمت این مشکل را از دوش ما
 بعضی از علمای شیعه برداشته اند. سید علیخان صاحب کتاب «سلافة العصر» در این
 موضوع کتابی دارد بنام «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة»، و دیگر از کتابهای
 جلیله در این موضوع «طراز اللّغة» است که بهترین کتابی است که در لغت نوشته شده.
 با آنکه در طبقات از مشاهیر صحابه شیعی بنی هاشم را مانند حمزه و جعفر و عقیل
 اسم نبرده و غیر بنی هاشم را ذکر کرده است، و لکن غیر از آنچه ما شمردیم بعضی
 دیگر را می شمارد مانند عثمان بن حنیف و سهل بن حنیف و ابوسعید خدری و قیس بن
 سعید بن عبّاده رئیس انصار و بُریده و براء بن مالک و خباب بن ارت و رفاعه بن
 مالک انصاری و ابی الطفیل عامر بن واثله و هند بن ابی هاله و جعدّه بن هبیره المخزومی
 و مادرش امّ هانی دختر ابوطالب و بلال بن رباح مؤدّن رسول الله اینها بسیاریا اکثر
 افرادی هستند که آنها را در کتاب «طبقات» از شیعیان امیرالمؤمنین می شمرد،
 و لکن چنین به خاطر دارم که آنچه را من از کتب تراجم اصحاب مانند «أسد الغابة»

و «إصابة» و استیعاب» از صحابه شیعه جمع آوری کرده ام بالغ بر هشتصد نفر از بزرگان و اعظام اصحاب پیغمبر همگی از شیعیان علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده اند و اگر کسی بیشتر تتبع کند امید است که به بیشتر از این مقدار ظفر یابد^۱.

و پس از آنکه شیعیانی را از تابعین می شمرد مانند **أَخْتَفِ بْنِ قَيْسٍ** و **سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ** و **عَطِيَّةَ عَوْفِي** و **حَكَمَ بْنَ عُثَيْبَةَ** و **سَالِمَ بْنَ أَبِي جَعْدٍ** و **عَلِيَّ بْنَ جَعْدٍ** و **حَسَنَ بْنَ صَالِحٍ** و **سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ** و **سَعِيدَ بْنَ مُسَيْبٍ** و **أَصْبَغَ بْنَ ثُبَاتَةَ** و **سَلِيمَانَ بْنَ مَهْرَانَ** و **أَعْمَشَ** و **يَحْيَى بْنَ يَعْمُرَ** عدوانی صاحب الحجاج و یکایک از تابعین را که مؤسسين علوم اسلامی هستند در نحو و صرف و لغت و عروض و عربیت و تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و کلام و مناظرات و فلسفه و حکمت و سیر و آثار و شعر می شمرد، و یکایک از خلفای شیعی و وزراء آنها و صاحبان مناصب و دیوان را می شمرد، که حقا حاوی بسیاری از مطالب نفیس و قیمتی است، می فرماید که: اگر بخواهیم یکایک از این بزرگان را بیان کنیم مجلدات ضخیمه و کتابهای متعدد از عهده بر نمی آید، و والدما- اعلى الله مقامه- در صد نوشتن کتابی در احوالات طبقات شیعه از علماء و حکام و سلاطین و وزراء و منجمین و اطباء و غیر آنها تا سی طبقه برآمد و هر طبقه را با حروف معجم مرتب ساخت و نام آن را «**الْحُصُونُ الْمُنِيعةُ فِي طبقات الشيعة**» قرار داد، و ده جلد قطور و ضخیم شد که هنوز به پا کنویس نرسیده و طبع نشده است و مع ذلك فقط افراد قلیلی را ذکر کرده است.^۲

باری باید دید چرا شیعه این قدر عظمت دارد و رسول-

وحی و امین سر خدا تا این حد آنها را ستوده است؟
در میان خلائق چه علت دارد که آنها بدون حساب داخل
در بهشت روند، چرا فقط و فقط آنها فائز و رستگارانند؟

علت عظمت

و کرامت

شیعه

به چه مناسبت پیامبر اکرم که خاتم النبیین و سید المرسلین است دست خود را به کعبه زده و سوگند به خدا یاد می کند و به اصحاب خود گوشزد می کند که شیعیان علی تنها رستگارانند؟ این همه درجات اخروی از شفاعت و کوثر و تسنیم و بهشت و

(۱) «اصل الشيعة و اصولها» ص ۸۲ و ص ۸۷.

(۲) «اصل الشيعة و اصولها» ص ۹۸.

رضای خدا و خلود و طراوت و شادابی چرا تنها برای آنهاست؟
 در روایات بسیاری صفات شیعه و اخلاق آنها و اعمال آنها از مروت و انصاف و صدق و ایثار و صبر و استقامت و صفا و خلوص و عبادت و جهاد و صیام و صدقه و اعتقاد راستین به خدا و دستورات خدا بیان شده است. و اینها صفاتی است که در مولای آنها حضرت امیرالمؤمنین است. آنها حساب خود را در دنیا پس داده اند، و در برابر مشکلات و نامایمات صبر و تحمل نموده، عفت زبان و عفت قلم و عفت بطن و فرج داشته، از معاصی اجتناب کرده، بلکه با عبودیت در مقابل حضرت معبود زنگار دل خود را جلا زده و بالأخره زوده و انوار الهی در دلشان تابش کرده است. شیعیان افرادی هستند که در مکتب مولا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام درس عمل خوانده اند و تمام کربوه ها و عقبات عالم برزخ و قبر و سؤال منکر و نکیر و حشر و عرض و حساب و سؤال و صراط و میزان را طی نموده، و در همین دنیا کلام مولایشان که فرمود: «وَأَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُخْرَجَ مِنْهَا أَعْدَانُكُمْ.» (دلهای خود را از دنیا خارج کنید قبل از آنکه بدنهایتان از دنیا خارج گردد) در دلشان نشسته است.

و البتّه همانطور که بهشت جا و منزل پاکان است، باید منزلگه و مقام آنان بوده باشد. آنها در راه و روش امیرالمؤمنین که تسلیم محض در مقابل اوامر و دستورات خداست تسلیم بوده، چون و چرانی کردند، و او امر پیغمبر را گرچه در مراحل سخت و نقاط حسّاس و باریک پیروی می نمودند، و تمام آیات قرآنیّه و بیانات رسول اکرم را در باره امیرالمؤمنین و اهل بیت و در سایر مسائل قبول داشتند، و به دنبال این خلوص فکری و علمی، در عالم خارج همان عقیده خود را اعمال و از خودسری و استکبار مصون بودند، این است مقام شیعه که نمونه کامل مقام انسانیت و میوه رسیده عالم وجود و نوگل نورسته در باغ وجدان و حمیت و انصاف است.

در مقابل آنان افرادی هستند که اولاً دستورات رسول الله را لازم الاجراء نمی دانستند و پیغمبر را در مواقع حسّاس تنها می گذاردند نه در عبادت و بندگی خضوع و خشوعی، نه در ایثار و فداکاری قدمی، و نه در جهاد و صبر و تحمل در شدائد

(۱) «نهج البلاغه» باب خطب ص ۴۱۸.

خود را مهیا، و نه صدق در گفتار، و نه خلوص در عبادت، و نه عشق و شور لقای خدا در سر. و ثانیاً در مقام عمل، سنگین و سخت، با دل‌های قستی و نفوس سرکش و متمرّد از پذیرائی حقّ هر روز و هر ساعت رسول خدا را به علّت تلّون و تردید در مشکلاتی واقع می‌ساختند، آنها اهل جهنّم، و البتّه خلود مقام و محلّ آنان است. آنها در این دنیا نفوس شریّۀ خود را مخلّد در صفات و ملکات زشت نمودند، باید در آن عالم که عالم بروز و ظهور است مخلّد باشند. لذا تقسیم شیعه و غیر شیعه در زمان رسول خدا يك امر قهری بوده است، شیعه صفی بود که مطیع و فرمانبردار، و آنان متمرّد و جسور.

در احوال

در اینجا يك صفی دیگر دیده می‌شود که نه از این و نه از آن است. نه مانند اصحاب امیرالمؤمنین پاکدل و پاک عمل، و نه مانند آنها تار يك وزشت کردار. گاهی نیز انفاق دارند، نماز و روزه به جای می‌آورند، دستورات دین را اطاعت می‌کنند، و با رسول خدا و اهل بیت نمی‌ستیزند، و با دشمنان آنها نمی‌پیوندند، بلکه به علّت قصور، حقیقت برای آنها مکشوف نگشته، روزگاری را در این حال می‌گذرانند. و این طبقه همیشه اکثر افراد اجتماعات را در امت‌ها تشکیل می‌دهند، بطوری که اگر فرضاً حقّ بر آنها روشن شود از قبول آن ابا و خودداری نمی‌کنند، لکن روی يك سلسله تربیت‌های غیر صحیح و محیط‌های دگرگون و دور از حقّ، غلط را صحیح و صحیح را غلط پنداشته و عمل کرده‌اند. اینها جزء طبقه مستضعفین اند که نه یکسره داخل در بهشت و نه یکسره داخل در دوزخ، بلکه به مقتضای عقیده و عملی که داشته‌اند مورد حساب قرار خواهند گرفت، مانند بیشتر از لشگریان حضرت که در صفین بودند و بعد جزء خوارج شدند، چون حضرت آنها را نصیحت فرمود و اقامه برهان و دلیل نمود، توبه کردند و از مخالفت دست بازداشتند، و مانند بیشتر از سنی مذهب‌ان که در عرفات و مشعر و منی و خانه خدا مجتمع می‌شوند، عداوتی با اهل بیت ندارند، ولایت و امامت و خلافت بلافصل آنها را نیز قبول ندارند، البتّه علماء و بعضی از بزرگان آنها که به کتب و تواریح و تفاسیر و این همه روایات واقف اند و مع ذلك تسلیم حق نمی‌شوند حساب آنها خیلی مشکل است، ولی اکثریت آنها که عامی هستند و از کتب سیره اطلاع ندارند و معلومات و عقائدشان منحصر اّمبتنی بر ارشاد علمای آنهاست در صورت عدم تقصیر امید است مورد عفو

اغماض واقع شده و آیه مستضعفین درباره آنها جاری شود: إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّيْتُمْ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا * إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا * فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا عَفُورًا. ۱

«آن کسانی که هنگام مرگ و قبض روح توسط فرشتگان، ظالم و ستمگر می‌میرند فرشتگان از آنها سؤال کنند که شما در چه کار بودید؟ جواب دهند که ما در روی زمین مردمی ضعیف و ناتوان بودیم. ملائکه در پاسخ گویند: مگر زمین خدا وسیع و پهناور نبود که در آن سفر کنید (و از محیط جهل و کفریه سرزمین علم و ایمان بشتابید؟ لذا عذر آنان پذیرفته نگردد). پس جایگاه آنها جهنم و بد بازگشتگاهی است. مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکان که حقیقتاً فرارگاهی نداشته و گریز و چاره برایشان میسر نبوده و به هیچوجه گریزگاهی از آن دارالکفر به سوی دارالایمان نمی‌یافتند، آنها امیدوار به عفو و بخشش خدا باشند و البته خداوند بخشنده و آمرزنده است.»

سلیم بن قیس هلالی کوفی روایتی از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام روایت می‌کند و در آن، حضرت اکثر جمعیت مخالفین را از مستضعفین می‌شمردند. می‌گوید: شنیدم از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که می‌فرمود: «این امت بر هفتاد و سه فرقه قسمت می‌شوند یک فرقه داخل در بهشت و از اهل نجات اند و هفتاد و دو فرقه در آتش». و بعد حضرت با بیان مفصل و مشروحاتی فقط فرقه ناجیه را منحصر به کسانی می‌داند که امام خود را به حق — المعرفة شناخته و بدون حساب و کتاب داخل بهشت می‌شوند. و اما اصحاب حساب و موازین و اعراف و جهنمیون که مورد شفاعت انبیاء و فرشتگان و مؤمنین واقع می‌شوند و بالأخره از جهنم نجات پیدا می‌کنند جزء آن هفتاد و دو دسته دیگرند تا آنکه می‌فرماید: فَأَمَّا مَنْ وَخَدَ اللَّهُ وَأَمَّنَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَاللَّهُ سَمِيحٌ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَمْ يَتَّوَلَّ ضَلَالَةَ عَدُوِّنَا وَلَمْ يَنْصَبْ شَيْئًا وَلَمْ يُحَلِّ وَلَمْ يُحَرِّمْ وَأَخَذَ بِجَمِيعِ مَا لَيْسَ بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّةِ فِيهِ خِلَافٌ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمْرٌ بِهِ، وَكَفَّ عَمَّا بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّةِ خِلَافٌ فِي أَنَّ اللَّهَ

(۱) سورة نساء ۴ — آیه ۹۷ تا ۹۹.

عَزَّوَجَلَّ أَمْرَهُ أَوْ نَهَى عَنْهُ فَلَمْ يَنْصِبْ شَيْئاً وَلَمْ يُحَلِّلْ وَلَمْ يُحَرِّمْ وَلَا يَتَلَمَّ وَرَدَّ عِلْمَ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ فَبِهَذَا نَاجِ يَهْدِيهِ الطَّبَقَةُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُشْرِكِينَ هُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ وَأَجَلُّهُمْ وَهُمْ أَصْحَابُ الْحِسَابِ ۱ - الحديث.

«و اما کسانی که خدا را به وحدانیت قبول دارند و ایمان به رسول خدا ﷺ آورده اند و ولایت ما را نشناخته اند، و لکن متمسک به گمراهی دشمنان ما نیز نشدند و با ما دشمنی ننموده اند، و حلالی را حرام و حرامی را حلال نشمرده اند، و به چیزهایی که بین جمیع فرق مختلفه امت خلافتی نبوده است که خداوند به آنها امر کرده عمل نموده اند، و از همه چیزهایی که در بین فرق امت، خلاف بوده که آیا خدا امر کرده یا نهی نموده اجتناب ورزیده اند، و هیچ گونه عداوت و دشمنی با ما نکرده، و چیزی را از نزد خود حرام یا حلال ننموده، و در آن چیزهایی که جاهل بوده علمش را به خدا محول نموده، و از خود رأی و فتوایی نداده اند، این افراد اهل نجات اند، و این طبقه از مردم بین مسلمان و بین مشرکان اکثریت افراد را تشکیل می دهند و خداوند به حساب اینها طبق عمل و نیتشان رسیدگی می نماید و آنها اصحاب حساب و میزان و اعراف اند.»

و همچنین جواب حضرت را به اشعت بن قیس که به آن حضرت اعتراضاً گفت: وَاللَّهِ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ لَقَدْ هَلَكَتِ الْأُمَّةُ غَيْرَكَ وَغَيْرَ شِيعَتِكَ (سوگند به خدا اگر حقیقت امر این است که تو می گوئی پس تمام امت غیر از تو و غیر از شیعیان تو باید از اهل هلاک و دوزخ باشند!) بیان می کند که حضرت فرمودند: إِنَّ الْحَقَّ وَاللَّهِ مَعِيَ يَا ابْنَ قَيْسٍ كَمَا أَقُولُ وَمَا هَلَكَ مِنَ الْأُمَّةِ غَيْرُ النَّاصِبِينَ وَالْمُكَايِرِينَ وَالْجَاهِدِينَ وَالْمُعَانِدِينَ فَأَمَّا مَنْ تَمَسَكَ بِالتَّوْحِيدِ وَالْإِفْرَارِ بِمُحَمَّدٍ وَالْإِسْلَامِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنَ الْمِلَّةِ وَلَمْ يَظَاهِرْ عَلَيْنَا الظَّلَمَةَ وَلَمْ يَنْصِبْ لَنَا الْعَدَاوَةَ وَشَكَ فِي الْخِلَافَةِ وَلَمْ يَعْرِفْ أَهْلَهَا وَوَلَّاتَهَا وَلَمْ يَعْرِفْ لَنَا وَلَا بَيْتَهُ وَلَمْ يَنْصِبْ لَنَا عَدَاوَةً فَإِنَّ ذَلِكَ مُسْلِمٌ مُسْتَضْعَفٌ بَرَجَى لَهُ رَحْمَةُ اللَّهِ، وَيَتَخَوَّفُ عَلَيْهِ ذُنُوبُهُ ۲.

«سوگند به خدا ای فرزند قیس همین طور که گفتم حق با من است لکن

(۱) «کتاب سلیم» ص ۹۶ و ص ۹۷.

(۲) «کتاب سلیم» ص ۱۳۱.

از امت هلاکت نمی شوند مگر دشمنان و مکابران و معاندان و منکران، و اما آن کسانی که تمسک به توحید خدا نموده، و به محمد و اسلام اقرار آورده اند، و از ملت اسلام خارج نشدند، و دشمنان و ستمگران را بر علیه ما تحریک ننموده اند، و با ما بنای عداوت و دشمنی نگذارده اند، لکن در حقانیت خلافت ما شک نموده و اهل خلافت و ولایت را نشناخته اند، نه به ولایت ما اقرار نموده و نه به عداوت با ما برخاسته اند، این گروه مسلمانان مستضعف اند که باید رحمت خدا را درباره آنان امید داشت، و از گناهان آنان ترسید.

و همچنین ضمن نامه ای که حضرت به معاویه می نویسد راجع به علت عدم

قیام خویش بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید که: رسول الله به من سفارش کردند که: **وَأَعْلَمُ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تَكُفَّ يَدَكَ وَتَحْقِنْ دَمَكَ إِذَا لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا تَخَوَّفْتُ عَلَيْكَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ إِلَى عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ وَالْجُحُودِ بَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَاسْتَظْهِرْ عَلَيْهِمُ بِالْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ وَدَعِّهِمْ لِيَهْلِكَ النَّاصِبُونَ لَكَ وَالْبَاغُونَ عَلَيْكَ وَيَسْلَمَ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ، فَإِذَا وَجَدْتَ يَوْمًا أَعْوَانًا عَلَى إِقَامَةِ كِتَابِ اللَّهِ وَالسُّنَّةِ فَقَاتِلْ عَلَى نَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى نَزِيلِهِ فَإِنَّمَا يَهْلِكُ مِنَ الْأُمَّةِ مَنْ نَصَبَ لَكَ وَلاَ أَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِكَ وَعَادَى وَجَحَدَ وَدَانَ بِخِلَافِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ.**^۱

«بدان ای علی بعد از رحلت من اگر یاران و اعوانی نیافتی چنانچه قیام کنی و دست از قیام باز نداری و خون خودت را حفظ نکنی من می ترسم که تمام مردم به عبادت بت ها برگردند، و رسالت مرا از جانب خدا انکار کنند. حجت را بر آنها تمام کن و سپس آنان را واگذار به حال خود تا دشمنان تو در ورطه هلاکت افتند، و ستمگران بر تو هلاک شوند، و عامه مردم و خواص تو سالم بمانند. اما اگر روزی یاران و کمک کارانی پیدا نمودی، بر تائویل قرآن جنگ کن همچنان که من بر تائویل قرآن جنگ کردم. (یعنی من برای اثبات مفهوم ظاهری قرآن می جنگم و تو برای تحقق مفاد و معنای واقعی آن). فقط و فقط از امت کسانی هلاک می شوند که در مقام دشمنی و خصومت با تو یا با یکی از اوصیای تو باشند و انکار آنان نموده و برخلاف دینی که شما بر آن هستید متدین گردند».

(۱) «کتاب سلیم» ص ۱۹۴.

سلیم بن قیس می گوید: من چون احادیث کتاب خود را جمع کردم، در زمان حضرت سجّاد زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام به مدینه مشرف شدم و این احادیث را سه روز متوالی قرائت کردم، آن حضرت همه را تصدیق فرمود. عرض کردم: فدایت شوم سینه من از مفاد و مفهوم بعضی از این احادیث به تنگ آمده زیرا مضمون بعض آنها هلاکت و شقاوت جمیع امت محمّد وآلِهِ است از جمیع مهاجرین و انصار و تابعین غیر از شما اهل بیت و شیعیان شما. حضرت در جواب فرمود: يَا أَخَا عَبْدِ الْقَيْسِ أَمَا بَلَغَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ وآلِهِ قَالَ: إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِهِ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، وَكَمَثَلِ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ فَقُلْتُ: بَعَمَّ - إِلَى أَنْ قَالَ عليه السلام: - أَوْلَيْسَ هَذَا الْحَدِيثُ وَحْدَهُ يَنْتَظِمُ جَمِيعَ مَا أَفْطَعَكَ وَعَظَّمُ فِي صَدْرِكَ مِنْ تِلْكَ الْأَحَادِيثِ^۱ - الْحَدِيثِ.

«ای برادر قیسی آیا به تو نرسیده است که رسول الله فرمود: مَثَلِ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ در میان شما مَثَلِ کشتی نوح است در میان قوم خود، هر کس سوار شد نجات پیدا کرد و هر کس تخلف ورزید غرق شد، و دیگر مانند دَرِحِطَه در بنی اسرائیل است؟ (که هر کس وارد شد گناهش آمرزیده شد). عرض کردم: بله، فرمود: آیا این حدیث به تنهایی مبین و مفسر تمام آن احادیثی که تو را نگران کرده و در نزد تو بزرگ و عجیب آمده نیست؟» کنایه از آنکه هر کس از اهل محبت اهل بیت باشد مانند کسی است که سوار کشتی نوح شده و بالأخره نجات می یابد، و اما معاندین و دشمنان اند که دستخوش غرق خواهند شد. و این فرمایش حضرت بعینه همان فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام است درباره عامه مردم که آنها را جزو مستضعفین محسوب داشته است.

سیدهاشم بحرانی از طریق خاصه روایت کرده است از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری که رسول خدا وآلِهِ در مرض موت خود به فاطمه سلام الله علیها گفتند: پدرم و مادرم فدایت بادای نور دیده، دخترک من بفرست شوهرت بیاید نزد من. حضرت فاطمه به حسن فرمود: برو نزد پدرت بگو: جدم تو را می خواهد. امام حسن به سوی پدر رفت و به او گفت. حضرت

(۱) «کتاب سلیم» ص ۶۶، ۶۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و بر رسول خدا وارد شد، و فاطمه در نزد پدر نشسته و می گفت: «وَكَرْبَاهُ لِكَرْبِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» (ای غم و اندوه کجا ئید بیا ئید بینید چه غم و اندوهی بر پدر من وارد شده). حضرت رسول الله فرمود: بعد از امروز برای پدر تو هیچ غصه و اندوهی نیست. برای پیغمبر نباید گریبان چاک زد، و نباید صورت را خراشید، و نباید واویلا گفت، ولیکن بگو همان کلماتی را که پدرت در فوت فرزندش ابراهیم گفت: تَدَمَعُ الْعَيْنُ وَقَدْ يُوجَعُ الْقَلْبُ وَلَا تَقُولُ مَا يُسَخِطُ الرَّبَّ، وَأَنَابَكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمْ خَزُونُونَ، وَلَوْ عَاشَ إِبْرَاهِيمُ لَكَانَ نَبِيًّا.

«اشک از چشم می ریزد، و دل به درد می آید، و کلامی که خدا را به غضب آورد نمی گوئیم، و من در فراق تو ای ابراهیم محزونم، و اگر ابراهیم می ماند هر آینه پیغمبر بود».

پس از آن فرمود: ای علی نزدیک من بیا، امیرالمؤمنین نزدیک آمد. فرمود: گوشت را نزدیک دهان من بیاور، امیرالمؤمنین آورد، حضرت فرمود: ای برادر من آیا نشنیده ای قول خدای عزوجل را در کتاب خود: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ «عرض کرد: بله ای رسول خدا». فرمود: تو و شیعیان هستید. در محشر می آیند با صورتهای درخشان و علامتها و نشانه های ایمان، همه سیر و سیراب، با طراوت و شاداب. آیا نشنیده ای قول خداوند عزوجل را در کتاب خود: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا. فرمود ایشان دشمنان تو و پیروان دشمنان تو هستند، در روز قیامت حاضر خواهند شد با صورتهای سیاه، همگی تشنه و سوزان، اهل شقاوت، معذب به عذاب کفار و منافقین، آنها برای تو و شیعیان تو است، و اینها رای دشمنان تو و پیروان آنها^۱.

(۱) «غایة المرام» ص ۳۲۷ حدیث سوم.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام آمد و بر رسول خدا وارد شد، و فاطمه در نزد پدر نشسته و می گفت: «وَكَرْبَاهُ لِكَرْبِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» (ای غم و اندوه کجا ئید بیا ئید ببینید چه غم و اندوهی بر پدر من وارد شده). حضرت رسول الله فرمود: بعد از امروز برای پدر تو هیچ غصه و اندوهی نیست. برای پیغمبر نباید گریبان چاک زد، و نباید صورت را خراشید، و نباید واویلا گفت، ولیکن بگو همان کلماتی را که پدرت در فوت فرزندش ابراهیم گفت: تَدَمَعُ الْعَيْنُ وَقَدْ بُوِجِعَ الْقَلْبُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسْحِطُ الرَّبَّ، وَأَنَابَكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ، وَلَوْ عَاشَ إِبْرَاهِيمُ لَكَانَ نَبِيًّا.

«اشک از چشم می ریزد، و دل به درد می آید، و کلامی که خدا را به غضب آورد نمی گوئیم، و من در فراق تو ای ابراهیم محزونم، و اگر ابراهیم می ماند هر آینه پیغمبر بود.»

پس از آن فرمود: ای علی نزدیک من بیا، امیرالمؤمنین نزدیک آمد. فرمود: گوشت را نزدیک دهان من بیاور، امیرالمؤمنین آورد، حضرت فرمود: ای برادر من آیا نشنیده ای قول خدای عزوجل را در کتاب خود: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ «عرض کرد: بله ای رسول خدا». فرمود: تو و شیعیانت هستید. در محشر می آیند با صورتهای درخشان و علامتها و نشانه های ایمان، همه سیر و سیراب، با طراوت و شاداب. آیا نشنیده ای قول خداوند عزوجل را در کتاب خود: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا. فرمود ایشان دشمنان تو و پیروان دشمنان تو هستند، در روز قیامت حاضر خواهند شد با صورتهای سیاه، همگی تشنه و سوزان، اهل شقاوت، معذب به عذاب کفار و منافقین، آنها برای تو و شیعیان تو است، و اینها رای دشمنان تو و پیروان آنها.^۱

(۱) «غایة المرام» ص ۳۲۷ حدیث سوم.

درس سی و ششم و سی و ہفتم

تفسیر

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ
وَالصّٰدِقِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِيْنَ وَحَسُنَ اُولَئِكَ فِيقًا

درس سی و ششم و سی و هفتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ
وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا

«و کسانى که خدا و رسول را اطاعت کنند البته با افرادى که خداوند به آنها عنایت نموده یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران هستند و ایشان چقدر رفقای نیکوئی برای آنان خواهند بود».

از این آیه استفاده می شود که لازمه اطاعت خدا و رسول، يك نوع اتحاد معنوی و روحی است که با خاصان درگاه و محرمان حریم انس و حرم امان او حاصل می شود. چون روح اطاعت، تسلیم در مقابل مطاع است، و به هر درجه که اطاعت قوی تر شود اندکاک مطیع در حقیقت مطاع بیشتر، و تا به حدی که اگر درجه اطاعت به اندازه ای بالا رود که مطیع ابداً از خود رأی و اراده ای نداشته باشد، بلکه حقاً اراده و رأی مطاع در وجود او حاکم و مستولی شود، در این صورت بدون شك به علت فناء در ذات مطاع، معیت و اتحاد روحی با افرادی که در این مسیر با او همقدم بوده و به این درجه فائز شده اند پیدا خواهد نمود. زیرا از تأخر و تقدم زمانی عالم ماده که از لوازم ماده است اگر صرف نظر شود، در سیر روحی و معنوی بین سابقین

ولاحقین تقدم و تأخری نیست. همه با یکدیگر در عالم فوق زمان که عالم عبور از ملکات طبع و غرائز است و بالأخره عبور از شوائب ربوبیت و وصول به مقام رفیع عبودیت مطلقه، مشترک، و رفیق سفر و یار و همراه خواهند بود، و بنابراین در مقصد نیز که مقام لقای حضرت احدیت است باهم بوده و بین ارواح آنان يك نوع معیت روحی و خلوص و صمیمیت فطری و يك نوع اتحاد حقیقی پیدا خواهد گشت. ولذا آن صفات و خصوصیات و اخلاق و آداب که در بعضی مشهود است در بعض دیگر نیز مشهود و معلوم می گردد.

حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام عرض می کند: **فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَافِرٌ رَحِيمٌ^۱**.

«ای پروردگار.. کسانی که از من پیروی کنند آنها از من خواهند بود و کسانی که مخالفت و رزند پس به درستی که امر آنها به دست توست و تو آمرزنده و مهربانی». این اتحاد و یگانگی در اثر اطاعت که طبق کلام ابراهیم تابعان را از جنس خود ابراهیم قرار می دهد، ناشی از تسلیم روحی و معنوی است گرچه از نقطه نظر مادی و خارجی با او پیوند خویشاوندی نداشته باشند، و به عکس اگر آن اتحاد و معیت روحی نباشد و اختلاف روحی بین دو بدن حکم فرما باشد پیوند رحیمیت و خویشاوندی مثمر ثمر نخواهد بود.

وَوَدَّادِي نُوحٍ رَبِّيَ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي آتِي مِنْ أَهْلِ وَادٍ وَعَدَدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَهْكُمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ^۲.

چون طوفان در زمان نوح عالم را گرفت و آب بر سر کوه ها بالا آمد و پسر نوح حاضر نشد در کشتی بنشیند و ترمزد نمود، همینکه نزدیک بود غرق شود، «نوح به درگاه خدا فریاد کرد و گفت: ای خدای من این فرزند من از اهل بیت من است (که وعده دادی آنها را از عذاب نجات دهی) و البته وعده تو حق است و تو راستین ترین حکم کننده گانی (و البته طبق وعده خود فرزند مرا از غرق رهائی ده).

(۱) سوره ابراهیم ۱۴- آیه ۳۶.

(۲) سوره هود ۱۱- آیه ۴۵ و ۴۶.

خداوند خطاب فرمود: ای نوح این فرزند تو از اهل بیت تو نیست بلکه او عملی ناشایسته است، و تقاضای امری که تو را در آن علم و اطلاعی نیست منما، من تو را پند می‌دهم که بشنوی و از مردم جاهل و نادان نباشی».

در این آیات چون فرزند نوح توافق روحی با پدر نداشت با وجود قرابت و پیوند متصل و بدون فاصله او را از اهل او خارج شمرده و بیگانه تلقی فرموده است.

در بسیاری از روایات با مضامین مختلفه وارد شده است که شیعیان ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام از آنها هستند، و از زیادی گل طینت آنها سرشته شده‌اند. و در بسیاری از روایات وارد شده که آنها همنشین و هم صحبت بلکه هم درجه ما در بهشت‌اند.

از «جامع الأخبار»^۱ از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که می‌گوید: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَالرَّسُولَ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْآئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَام مِنْ نُورٍ، فَعَصَرَ ذَلِكَ النُّورَ عَصْرَةً فَخَرَجَ مِنْهُ شَيْعَتُنَا فَسَبَّحْنَا وَسَبَّحُوا، وَقَدَّسْنَا وَقَدَّسُوا، وَهَلَّلْنَا فَهَلَّلُوا، وَمَجَّدْنَا فَمَجَّدُوا، وَوَحَّدْنَا فَوَحَّدُوا^۲ - الحديث.

شنیدم از رسول خدا وَالرَّسُولَ که می‌فرمود: خداوند تعالی مرا و علی بن ابیطالب را و فاطمه را و حسن و حسین را و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام را از نوری ایجاد فرمود، و سپس آن نور را فشرده و شیعیان ما از آن نور پدید آمدند. پس ما خدا را تسبیح کردیم و شیعیان ما نیز تسبیح کردند، و ما خدا را تقدیس کردیم و شیعیان ما تقدیس کردند، و ما لا اله الا الله گفتیم و خدا را به وحدانیت خواندیم شیعیان ما نیز تهلیل گفتند، و ما خدا را تمجید نموده، بزرگ داشتیم شیعیان ما نیز تمجید کردند، و ما خدا را به یگانگی و وحدت خواندیم شیعیان ما نیز خدا را به وحدت و یگانگی خواندند».

این روایت به خوبی می‌رساند که در ارواح شیعیان و ائمه و رسول خدا يك نوع تلائم و توافقی است به طوری که سرشت و طینت آنها از سرشت و خمیره رسول خدا و ائمه بوده است. بنابراین باید دید شیعیان که دارای این اندازه طهارت روح هستند چه کسانی هستند و مزایای خُلُقِی و روحی آنها کدام است؟

(۱) کتاب «جامع الأخبار» منسوب به صدوق است و در این انتساب تردید بسیار است، و ظاهراً مستند به یکی از پنج نفر علمای دیگر است که همه آنها امامی و ثقة هستند. در مقدمه کتاب «بحار الانوار» متعرض تردید شده است.

(۲) «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۷ ص ۳۵۵.

صفات و نشانه های شیعه اهل بیت علیهم السلام

از مرحوم صدوق در کتاب «توحید» از حضرت موسی بن جعفر عليه السلام روایت است که فرمود: إِنَّمَا شِيعَتُنَا مَنْ شِيعَتَنَا، وَاتَّبَعَ آثَارَنَا، وَاقْتَدَى بِأَعْمَالِنَا .

«حقاً که فقط شیعیان ما کسانی هستند که از ما پیروی کنند و گام خود را به جای گام ما گذارند، و از آثار و اخلاق ما متابعت کنند، و اقتدا به کردار ما بنمایند».

و از «قرب الاسناد» حمیری روایت است که حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند: اِمْتَحِنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافِظَتُهُمْ عَلَيْهَا، وَالْأَسْرَانَا كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَهَا عِنْدَ عُدُوتِنَا، وَالْإِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَسَاتَهُمْ لِإِخْوَانِهِمْ فِيهَا^۱.

«شیعیان ما را در اول وقت های نماز امتحان کنید که چگونه است مراقبت و محافظت آنها بر آن اوقات، و دیگر آنکه چگونه اسرار ما را در نزد دشمنان ما حفظ میکنند، و دیگر آنکه مواساتشان در اموال خود با برادران دینی آنها چگونه است».

و از کتاب «کافی» نقل است با اسناد خود از جابر بن یزید جعفی (ره) از حضرت امام باقر عليه السلام که: قَالَ لِي: يَا جَابِرُ! يَكْتَفِي مَنْ يَتَّجِلُ الشَّيْعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ قَوْلَ اللَّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطَاعَهُ وَمَا كَانُوا يُعْرِفُونَ إِلَّا بِالتَّوَضُّعِ وَالتَّخَشُّعِ وَالأَمَانَةِ وَكَثْرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ وَالتَّبَرُّبِ بِالأَوْلِيَاءِ وَالتَّعَهُدِ لِلجَبْرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَأَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَالعَارِمِينَ وَالأَيَّامِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَبِلَاوَةِ الْقُرَّانِ وَكَفِّ الأَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَكَانُوا أَمْنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الأَشْيَاءِ. قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا نَعْرِفُ اليَوْمَ أَحَدًا بِهَذِهِ الصِّفَةِ! فَقَالَ عليه السلام: يَا جَابِرُ! لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ المَدَاهِبُ، حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ أَحِبُّ عَلِيًّا وَتَوَلَّاهُ ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا؟ فَلَوْ قَالَ: إِنِّي أَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ فَرَسُولُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنِّي عَلَيَّ— ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَلَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئًا، فَاتَّبِعُوا اللَّهَ وَاعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ، لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اتَّقَاهُمْ وَاعْمَلْهُمْ بِطَاعَتِهِ، يَا جَابِرُ! قَوْلَ اللَّهِ مَا يُتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَّا

(۱) «بحار الانوار» ج ۳ ص ۳۹۴.

(۲) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۱.

(۳) در کتاب «بحار الانوار» فلاة القرآن است و ظاهراً تصحیف شده است.

بِالطَّاعَةِ، وَمَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّجِهِ، مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيُّ، وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ، لَا تُنَالُ وَلَا يُتَنَّا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ.^۱

«جابر گوید: حضرت امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: ای جابر آیا برای تشیع همین بس است که کسی ادعا کند محبت ما اهل بیت را؟ سوگند به خدا که شیعیان ما نیستند مگر افرادی که تقوای خدا پیشه گیرند و او را اطاعت کنند. شیعیان ما شناخته نمی شوند مگر به تواضع و خشوع دل، و نگاهداری امانت، و به زیاد یاد خدا کردن، و به زیاد روزه گرفتن، و نماز خواندن، و احسان به پدر و مادر نمودن، و مراعات فقرای از همسایگان را نمودن، و از حال آنها باخبر بودن، و از حال مسکینان و قرض داران و یتیمان با اطلاع بودن، و به آنها رسیدگی کردن، و در گفتار از راستی تجاوز نکردن، و تلاوت قرآن کردن^۲ و زبان را از گفتگوی با مردم مگر چیزهایی که راجع به خیر آنها است بازداشتن، و افراد امین و مورد اعتماد اقوام خود بودن در همه چیزها.

جابر گوید: عرض کردم ای فرزند رسول خدا ما در امروز کسی را به این صفت که بیان می فرمائی نمی شناسیم. حضرت فرمود: ای جابر آراء و مذاهب فکرتو را خراب نکند و تو را در شک در نیاورد. آیا برای انسان همین قدر کافی است که بگوید: من علی را دوست دارم و ولایت امر او را قبول دارم و در عین حال عمل به دستورات او نکند؟ و اگر کسی بگوید: من رسول خدا را دوست دارم—با آنکه معلوم است که رسول خدا از علی بهتر است—در صورتی که عمل به سنت رسول خدا نکند این محبت و دوستی برای او فائده ای ندارد. بنابراین تقوای خدا را پیشه سازید، و به آنچه خدا فرموده عمل بنمائید. بین خدا و کسی قرابت و خویشاوندی نیست، محبوبترین بندگان در نزد خدا پرهیزکارترین آنهاست، و عاملترین آنها به دستورات خدا. ای جابر سوگند به خدا بنده ای نمی تواند به خدا نزدیک گردد مگر به فرمانبرداری از او امر او، و با ما چنین قدرت و اختیاری نیست که کسی را از آتش بری سازیم، و هیچ بنده ای بر خدا نمی تواند حجتی اقامه کند. کسی که مطیع خدا

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۱۴۸.

(۲) بنا بر نسخه «بحار»: و قَلَادَةٌ عمل به قرآن را به گردن انداختن.

باشد او دوست ماست، و کسی که گناه کند او دشمن ماست، و کسی را قدرتی نیست که به ولایت ما برسد مگر به عمل صالح و اجتناب از افعال ناپسند». .

و از «امالی» شیخ طوسی روایت است با سند متصل خود از سلیمان بن مهران قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعِنْدَهُ نَفَرٌ مِنَ الشَّيْعَةِ وَهُوَ يَقُولُ: مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ كُونُوا لَنَا زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَكُفُّوا عَنِ الْفُضُولِ وَقِيحِ الْقَوْلِ ۱.

سلیمان بن مهران اَعْمَش گوید: «من بر حضرت جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام وارد شدم و در نزد آن حضرت جماعتی از شیعیان بودند و آن حضرت به آنها می فرمود: ای جماعت شیعه! شما همیشه با کردار پسندیده و افعال شایسته زینت ما باشید به طوری که هر کس شما را ببیند و اخلاق ستوده شما را مشاهده کند به ما نزدیک گردد، و تحسین و تمجید نماید. و هیچگاه موجب بدنامی ما نشود که به کردار زشت خود، مردم، ما را هم که معلم شما هستیم بد بدانند، و از دین خدا منحرف شوند. زبانهای خود را از گفتار بیجا و بی فائده حفظ کنید، و از افشای سر خودداری نمایید، و از زیاده گوئی و کلام زشت و طعن و سب و شتم و کمزورهمز جلوگیری کنید».

و از کتاب «مشکاة» با سند خودن از مهزَم روایت است که می گوید: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَذَكَرْتُ الشَّيْعَةَ فَقَالَ: يَا مِهْزَمُ إِنَّمَا الشَّيْعَةُ مَنْ لَا يَعْتَدُو سَمْعَهُ صَوْتَهُ، وَلَا شَخْنَهُ تَدَنَهُ، وَلَا يُحِبُّ لَنَا مُنْعَضًا، وَلَا يُبْغِضُ لَنَا مُحِبًّا، وَلَا يُجَالِسُ لَنَا غَالِيًا، وَلَا يَهْرَهْرِبَرِ الْكَلْبِ، وَلَا يَتَطَمَعُ طَمَعَ الْغُرَابِ، وَلَا يَسْأَلُ النَّاسَ وَأَنْ مَاتَ جُوعًا، الْمُسْتَحْيَى عَنِ النَّاسِ، الْخَفِيُّ عَنْهُمْ، وَإِنْ اخْتَلَفَتْ بِهِمُ الدَّارُ لَمْ تَخْتَلِفْ أَقَاوِيلُهُمْ، إِنْ غَابُوا لَمْ يُفْقَدُوا^۲، وَإِنْ حَضَرُوا لَمْ يُؤْتَبَ بِهِمْ، وَإِنْ حَظَبُوا لَمْ يَرْوَجُوا، يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا وَحَوَائِجُهُمْ فِي صُدُورِهِمْ، إِنْ لَقُوا مُؤْمِنًا أَكْرَمُوهُ، وَإِنْ لَقُوا كَافِرًا هَجَرُوهُ، وَإِنْ أَنَاهُمْ ذُو حَاجَةٍ رَحِمُوهُ، وَفِي أَمْوَالِهِمْ يَتَوَاسَوْنَ. ثُمَّ قَالَ: يَا مِهْزَمُ قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم لِعَلِيِّ رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ: يَا عَلِيُّ كَذَبَ مَنْ

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۲.

(۲) در این طبع از «بحار» لم یفقدوا آمده است، ولی در طبع حروفی که ج ۶۸ ص ۱۷۹ است لم یفتقدوا آمده است و این لفظ ظاهراً اقرب است، زیرا معنایش این می شود که: در وقت غیبتشان، کسی از آنها سراغ نمی گیرد؛ گرچه لفظ لم یفقدوا نیز غلط نمی باشد.

زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَلَا يُحِبُّكَ، أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ الْبَابُ، وَمَنْ أَيْنَ تُوْتِي الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا^۱.

مِهْزَم می گوید: «بر حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام وارد شدم و سخن از شیعه به میان آوردم حضرت فرمود: ای مهزم شیعه آن کسی است که صدایش از گوشش تجاوز نکند (کنایه از آنکه با مردم به تندی و خشونت سخن نگوید)، و غصه و تعب او از بدنش نگذرد، (کنایه از آنکه بار و اندوه خود را بر دیگران تحمیل نکند)، و دشمن ما را دوست و دوست ما را دشمن نگیرد، و با افرادی که درباره ما غلو می کنند مجالست ننماید، و مانند سگ صدای خود را بلند نکند، و مانند کلاغ در جمع آوری مال طمع نورزد، و از مردم چیزی نطلبد گرچه از گرسنگی بمیرد، و از مردم غافل و دنیا پسند دوری کند، و گفتار همه آنان یکی باشد گرچه در مکان های مختلف زندگی کنند، (و مردمی بی سروصدا و بی هوا و آشوب به طوری که) اگر غائب شوند کسی سراغ آنها را نگیرد، و اگر حضور داشته باشند کسی به آنها التفات نکند، و چون زن خواهند به آنها ندهند، از دنیا خارج شوند و حاجتهای آنان در سینه هاشان باشد، اگر با مؤمنی برخورد کنند او را گرمی دارند، و اگر با کافری ملاقات کنند از او دوری گزینند، و اگر حاجتمندی بدانها روی آورد او را مورد رحمت خود قرار دهند، و در اموال خود بین برادران ایمانی خود مواسات کنند.

سپس حضرت فرمود: ای مهزم جدّ من رسول خدا به علی بن ابی طالب — عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ای علی دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست دارد و تو را دوست نداشته باشد. من شهر علم هستم و تو در آن شهری، و از کجا می توان داخل در شهر شد بدون ورود از در آن؟!». و نظیر این روایت را با مختصر اختلافی در لفظ در کتاب «کافی»^۲ بیان می کند.

و از «کافی» با سند خود از مفضل روایت است که: قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام: يَا تَاكُ وَالسَّفَلَةَ فَإِنَّمَا شِعْبَةُ عَلِيٍّ مَنِ عَفَتْ بَطْنُهُ وَفَرَجُهُ، وَأَشْتَدَّ جِهَادُهُ، وَعَمِلَ لِخَالِقِهِ، وَرَجَاتُوبَهُ،

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۵۰.

(۲) همان کتاب.

وَخَافَ عِقَابَهُ، فَإِذَا رَأَيْتَ أَوْلِيكَ فَأَوْلِيكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ^۱.

مفضل می گوید که: حضرت صادق علیه السلام به من گفتند: «با مردم پست و رذل منشین، شیعه علی کسی است که شکم و فرج خود را حفظ کند و از عفت خارج نشود، و جهادش در راه خدا شدید باشد، و کارهای خود را برای خدا انجام دهد، و به ثواب او امیدوار، و از عذاب او ترسان باشد. اگر جماعتی را دیدی که این صفات در آنها بودن بدان که آنها شیعه جعفر بن محمد هستند».

و از «امالی» شیخ طوسی از حضرت رضا از پدرانش از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که به خبیثه فرمودند: **أَبْلَغُ شِيعَتَنَا أَنَا لِأَنْغُنِي عَنِ اللَّهِ شَيْئًا، وَأَبْلَغُ شِيعَتِنَا أَنَّهُ لَا يُبَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْعَمَلِ، وَأَبْلَغُ شِيعَتِنَا أَنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ، وَأَبْلَغُ شِيعَتِنَا إِنَّهُمْ إِذَا قَامُوا بِمَا أَمَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۲.**

«به شیعیان ما ابلاغ کن که ما نمی توانیم شما را از طاعت خدا بی نیاز نموده در رحمت داخل کنیم، و به شیعیان ما برسان که درجات و مقاماتی که در نزد خداست به دست نمی آید مگر با عمل صالح، و به شیعیان ما برسان که حسرت مندترین مردم در روز بازپسین کسی است که وصف عدل و نیکی را کرده لکن خودش عمل ننموده و غیر آن را بجا آورده است، و به شیعیان ما برسان که اگر به آنچه به آنها امر شده است عمل کنند رستگاران در روز قیامت خواهند بود».

و از «کافی» با سند خود از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت است که فرمود: **وَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنِّي افْتَدَيْتُ خَصْلَتَيْنِ فِي الشَّيْبَةِ لَنَا يَبْعُضُ لَحْمِ سَاعِدِي: النَّزَقَ وَقَلَّةَ الْكَيْمَانِ^۳.**

حضرت سجّاد فرمودند: «سوگند به خدا راضی هستم که از شیعیان ما دو صفت زشت بیرون شود: یکی سبکی و زود به غضب آمدن، و دیگری کم سر نگاهداشتن، و در مقابل مقداری از گوشتهای بازوی خود را فدا بدهم».

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۵۲.

(۲) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۱۶۴.

(۳) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب العشرة ص ۱۳۷.

سابق معمول بود که اسیر چیزی را فدا می داد و در مقابل آن آزاد می شد، و اگر هیچ نداشت مقداری از گوشت خود یا استخوان، و اگر هیچ راضی نمی شد کشته می شد. حضرت می فرماید: این دو صفت به قدری بر من ناگوار است و بر ضرر من و شیعیان ماست که برای آنکه شیعیان را از این دو صفت مبری سازم حاضر و دوست دارم در مقابل، مقداری از گوشتهای دست خود را بدهم.

و از «کافی» با اسناد متصل خود روایت است از عمرو بن ابی مقدم قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: خَرَجْتُ أَنَا وَأَبِي حَتَّى إِذَا كُنَّا بَيْنَ الْقَبْرِ وَالْمِنْبَرِ إِذَا هُوَ بِأَنَاسٍ مِنَ الشَّيْعَةِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ لَأَحِبُّ رِبَا حَكْمٍ وَأَزْوَاحَكُمْ فَأَعِينُونِي عَلَى ذَلِكَ بَوْرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، وَأَعْلَمُوا أَنَّ وَلَا يَتَّالَا تُنَالُ إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ، مَنْ أَنْتُمْ مِنْكُمْ يَعْبُدُ فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِهِ، أَنْتُمْ شَيْعَةُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ وَالسَّابِقُونَ الْآخِرُونَ وَالسَّابِقُونَ فِي الدُّنْيَا وَالسَّابِقُونَ فِي الْآخِرَةِ، قَدْ ضَمِينَا لَكُمْ الْجَنَّةَ بِضَمَانِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَضَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا عَلَى دَرَجَةِ الْجَنَّةِ أَكْثَرُ أَرْوَاحًا مِنْكُمْ، فَتَنَاقَسُوا فِي فَضَائِلِ الدَّرَجَاتِ، أَنْتُمْ الطَّيِّبُونَ وَيَسَاؤُكُمْ الطَّيِّبَاتُ، كُلُّ مُؤْمِنَةٍ حُورَاءٌ عِيْسَاءُ، وَكُلُّ مُؤْمِنٍ صِدِّيقٌ، وَلَقَدْ قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِقَبْرِ: يَا قَبْرُ أَبَشِرْ وَبَشِّرْ وَأَسْتَبْشِرْ فَوَاللَّهِ لَقَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ وَهُوَ عَلَى أُمَّتِهِ سَاحِظٌ إِلَّا الشَّيْعَةَ. أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ عِزًّا وَعِزُّهُ الْإِسْلَامُ الشَّيْعَةُ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دِعَامَةً وَدِعَامَةُ الْإِسْلَامِ الشَّيْعَةُ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ ذِرْوَةً وَذِرْوَةُ الْإِسْلَامِ الشَّيْعَةُ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ سَيِّدًا وَسَيِّدُ الْمَجَالِسِ مَجَالِسُ الشَّيْعَةِ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ شَرَفًا وَشَرَفُ الْإِسْلَامِ الشَّيْعَةُ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ إِمَامًا وَإِمَامُ الْأَرْضِ أَرْضُ تَسْكُنُهَا الشَّيْعَةُ^۱

الحديث.

«عمرو بن ابی مقدم گوید که: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: من با پدرم برای رفتن به مسجد رسول خدا از منزل خارج شدیم و وقتی که در بین قبر و منبر بودیم جماعتی از شیعیان در آنجا مجتمع بودند. پدرم بر آنها سلام کرد و پس از آن فرمود: سوگند به خدا من بوی شما را و روح شما را دوست دارم، شما در این امر مرا با ورع و اجتهاد خود یاری کنید. بدانید که به ولایت ما کسی نمی رسد مگر با ورع و اجتهاد. اگر فردی از شما به بنده ای اقتدا کند باید طبق روش او رفتار کند.

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۲۳.

شما شیعه خدا هستید، شما یاران خدا هستید، شما سابقون اولین هستید، شما سابقون آخرین هستید، شما سابقون در دنیا و سابقون در آخرت به سوی بهشت هستید. ما برای شما بهشت را به ضمان خدا و ضمان رسول خدا ضمانت کردیم. سوگند به خدا که هیچ ارواحی بیشتر از شما در درجات بهشتی نیست، پس در کسب فضائل و مکارم از دیگران سبقت گیرید، و گوی مسابقه را بر بایند. شما پاکانید، و زنان شما پاکانند، هر زن مؤمنه ای حوریته ای است زیبا و دارای چشمان درشت، و هر مرد مؤمنی صدیقی است در این امت.

امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود: ای قنبر بشارت باد تو را و خوشحالی و سرور، سوگند به خدا که رسول خدا از دنیا رفت و بر امتش غضبناک بود مگر بر شیعیان، آگاه باش برای هر چیزی عزتی است و عزت اسلام شیعه است، و برای هر چیزی ستون و تکیه گاهی است و تکیه گاه اسلام شیعه است، و برای هر چیزی نقطه اوج و بلندی ای است و اوج اسلام شیعه است، و از برای هر چیزی آقا و رئیسی است و رئیس مجالس مجالس شیعه است، و برای هر چیزی شرفی است و شرف اسلام شیعه است، و برای هر چیزی پیشوائی است و پیشوای زمین ها زمینی است که در آن شیعه زیست می کند».

و از «خصال» صدوق با سند خود از ابومقدم از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که فرمود: *يا ابا المقدم انما شيعة علي الساجيون الناجون الذابلون، ذابلة سفاههم، خميصه بطونهم، متعيرة ألوانهم، مضمفرة وجوههم، اذا جنهم الليل انخذوا الأرض فراشا، واستقبلوا الأرض بجباههم، كثير سجودهم، كثير دموعهم، كثير دعاؤهم، كثير نكأؤهم، يفرح الناس وهم مخزونون* ۱.

حضرت فرمودند: «ای ابومقدم حقا مطلب از این قرار است که شیعیان ما کسانی هستند که رنگ چهره آنان از بسیاری روزه و عبادت خدا زرد شده و لاغرو ضعیف شده اند، و طراوت و شادابی رخسار آنان از بین رفته، لبهای آنان از بسیاری ذکر و فکر خشکیده، شکم های آنان خالی، رنگهای آنان پزیده، سیمای آنان زرد

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۱.

شده. چون شب فرا رسد و سیاهی جهان را پوشاند زمین را فراش خود قرار می دهند، و با پیشانی به روی زمین در مقابل حضرت معبود به سجده می افتند، سجده آنان بسیار است، قطرات اشک آنان ریزان است، دعای آنان بسیار است، گریه آنان فراوان است، مردم همگی در خوشی و مسرت و غفلت بسر می برند ولی آنها در دل حزن و اندوه (از عدم وصول به مطلوب و لقای خدا) دارند).

و از «امالی» شیخ طوسی و «ارشاد» مفید با سندهای متصل خودشان روایت است که: رُوِيَ أَنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ وَكَانَتْ لَيْلَةٌ قَمْرَاءَ فَأَمَّ الْجَبَانَةَ وَلَحِقَهُ حَمَاعَةٌ يَقْفُونَ آثَرَهُ، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: شِيعَتُكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَتَقَرَّسَ فِي وُجُوهِهِمْ ثُمَّ قَالَ: فَمَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ سِمَاءَ الشَّيْعَةِ؟ قَالُوا: وَمَا سِمَاءُ الشَّيْعَةِ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: صُفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ السَّهَرِ، عُمُشُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ، حُدْبُ الظُّهُورِ مِنَ الْقِيَامِ، خُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الصَّيَامِ، ذُبُلُ الشَّقَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ، عَلَيْهِمْ غَبْرَةٌ الْخَاشِعِينَ^۱.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ شبی از مسجد خارج شدند و قصد کردند که به جبانه (که محلی است) بروند. آن شب شب ماهتابی بود، جماعتی از مردم به دنبال آن حضرت حرکت کرده و به آن حضرت رسیدند. حضرت ایستادند و سؤال کردند: شما چه کسانیید؟ عرض کردند: از شیعیان تو هستیم ای امیرالمؤمنین. حضرت يك نگاه عمیقی در صورت آنها انداخت و فرمود: پس چرا در صورتهای شما علامت شیعیان را نمی بینم؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین نشانه های شیعه چیست؟ حضرت فرمود: شیعیان زرد چهره اند از زیادی بیداری شبها برای عبادت خداوند عزوجل، از شدت گریه از چشمهایشان ریزش آب و اشک مشهود است پشت هایشان از زیادی قیام و نماز خمیده، شکم هایشان از بسیاری روزه به پشت چسبیده، لبهایشان از کثرت دعا خشکیده، و برسیما و صورت آنان گرد و غبار خشوع و تذلل نشسته است».

از کتاب «صفات الشیعه» صدوق نقل است که او روایت می کند از پدرش با اسناد متصل خود از حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ که:

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۲.

قال: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَاعِدًا فِي بَيْتِهِ إِذْ قَرَعَ قَوْمٌ عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَقَالَ: يَا جَارِيَةٌ انظري من بالباب؟ فقالتوا: قوم من شيعتك، فوثب عجلًا حتى كاد أن يقع فلما فتح الباب ونظر إليهم رجع فقال: كذبوا فأين السمُّ في الوجوه، أين أثر العبادة، أين سماء السجود؟ إنما شيعتنا يعرفون بعبادتهم وسعيتهم، قد فرحت العبادة منهم الآناف ودثرت الحياة والمساجد، خُمص البَطُون، ذُبُلُ الشِّفَاهِ، قَدِ هَيَّجَتِ الْعِبَادَةَ وَجُوهَهُمْ، وَأَخْلَقَ سَهْرَ اللَّيَالِي وَقَطَعَ الْهَوَاجِرَ جُنَّتَهُمْ، الْمُسَبِّحُونَ إِذَا سَكَتَ النَّاسُ، وَالْمُصَلُّونَ إِذَا نَامَ النَّاسُ، وَالْمَخْرُؤُونَ إِذَا فَرِحَ النَّاسُ^١.

«حضرت امام زين العابدين عليه السلام در اطاق خود نشسته بودند که ناگهان

جماعتی در خانه را زدند، حضرت به کنیز خود فرمودند: ای جاریه بین در پشت در کیست؟ آن جماعت گفتند: طایفه ای از شیعیان توهستیم، حضرت به طوری با عجله و سرعت برای باز کردن در از جای خود برخاستند که نزدیک بود به زمین پرت شوند. چون حضرت در را باز کردند و به آنها نظر نمودند برگشتند و گفتند: این جماعت دروغ می گویند، چرا علائم تشیع در صورت آنها نیست؟ آثار عبادت کجاست؟ و آن علامت و نشانه عبودیت در چهره های آنان کجاست؟ شیعیان ما به عبادتشان شناخته می شوند، و به تغییر رنگ صورت، بینی های آنان در اثر سجده و اشک قرحه دار شده، و صورتهای آنان کهنه و خراب گشته، و پیشانی های آنها نیز از حال و وضع اصلی خارج شده، شکم های آنان به پشت چسبیده، لبانشان خشکیده، آثار عبادت صورتهای آنها را متغیر کرده، و آثار کهنگی و فتور بدن در اثر شب زنده داری و پیمودن روزهای گرم (به روزه داری و عبادت) در آنان پدیدار گشته، آنها مشغول تسبیح اند زمانی که مردم ساکت باشند، و نماز گزارند وقتی که مردم در خواب باشند، و در دل غم و غصه دارند وقتی که مردم خوشحالند».

از «احتجاج» شیخ طبرسی از حضرت امام حسن عسکری عليه السلام روایت کرده که فرمود: قَدِيمَ جَمَاعَةٍ فَاسْتَأْذَنُوا عَلَى الرَّضَا عليه السلام وَقَالُوا: نَحْنُ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ عليه السلام فَمَتَّعَهُمْ أَيَّامًا ثُمَّ دَخَلُوا، قَالَ لَهُمْ: وَيْحَكُمْ إِنَّمَا شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَسَلْمَانَ وَأَبُوذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَعَمَارٌ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الَّذِينَ لَمْ يَخَالِفُوا

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۷.

شَيْئاً مِنْ أَمْرِهِ^۱.

«جماعتی بر حضرت رضا علیه السلام وارد شدند و گفتند: ما شیعیان علی هستیم، حضرت چندروز آنها را نپذیرفتند و اجازه ورود ندادند، و سپس داخل شدند. حضرت فرمود: وای بر شما، شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام حسن و حسین و سلمان و ابوذر و مقدار و عمار و محمد بن ابی بکر هستند که ابداً مخالفت اوامر آن حضرت را نموده اند».

و این روایت را به طور مشروح در «تفسیر امام»^۲ آورده است. و مرحوم مجلسی در باب صفات الشیعه مرقوم داشته که حضرت ابی محمدالحسن العسکری علیه السلام فرماید: «در وقتی که مأمون ولایت عهدی را به حضرت رضا سپرد دربان بر آن حضرت داخل شده و عرض کرد که: جماعتی در خانه ایستاده و از شما اذن دخول می طلبد و می گویند: ما شیعه علی هستیم. حضرت فرمودند: من مشغولم آنها را از دخول منصرف نما، آنها را منصرف کرد. فردای آنروز آمدند و عین کلمات دیروز را بیان کردند، باز آنها را منصرف نموده اجازه دخول نداد، و همین طور می آمدند و حضرت اجازه ورود نمی فرمود تا آنکه دو ماه طول کشید و سپس از ملاقات با حضرت مأیوس شدند و به دربان گفتند: به مولای خود بگو: ما شیعیان پدر تو علی بن ابیطالب هستیم و دشمنان، ما را در این مدت دراز که ما را راه ندادی شماتت کردند، و ما آماده ایم که برگردیم لکن دیگر در شهر خود نمی توانیم زندگی کنیم از شدت خجالت و شرمندگی و شکستگی ای که به ما وارد شده است، چون تحمل و صبر بر شماتت دشمنان و زخم زبان آنها را نداریم. حضرت به حاجب فرمود: اجازه بده وارد شوند، آنها داخل شده و سلام کردند، حضرت پاسخ نفرمود و اذن نشستن نداد، و به حال وقوف متوقف بودند. عرض کردند: ای فرزند رسول خدا این جفای بزرگ و

(۱) «بحار الانوار» ج ۶ ص ۷۵ به نقل از «احتجاج».

(۲) در نسبت این تفسیر به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کلام بسیار است، و چون متضمن بعضی از مطالبی است که از هر عالمی فضلاً از امام صادر نمی شود نمی توان آن را به امام نسبت داد. مرحوم بلاغی (ره) در مقدمه تفسیر خود «الآء الرحمن» شواهدی بر علیه صحت این تفسیر و استنادش به امام اقامه می فرماید.

استخفاف چیست که بر ما روا می داری؟ بعد از آنکه در این مدت طولانی ما را از لقای خود محروم نمودی دیگر برای ما چه آبرویی خواهد بود؟ حضرت فرمود: بخوانید این آیه را که: **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ** .

«آنچه از مصائب به شما رسیده از ناحیه خود شما بوده و خداوند از بسیاری از آنها چشم پوشی کرده است». من در این امر اقتدا به پروردگار خود عزوجل نموده ام، و به رسول خدا، و به امیرالمؤمنین و امامان بعد از آن حضرت، بنابراین شما را مورد عتاب خود قرار دادم. عرض کردند: به چه علت ای فرزند رسول خدا؟ حضرت فرمود: چون شما ادعا کردید که ما شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام هستیم، وای بر شما، شیعه امیرالمؤمنین حسن است و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر، آن کسانی که ابدأ در موردی از موارد مخالفت امر آن حضرت را نکردند و هیچ کاری که موجب ملالت آن حضرت بوده و نهی فرموده بود به جای نیاوردند، و شما می گوئید: ما شیعه هستیم، و در اکثر از کردار خود مخالفت می کنید، در بسیاری از واجبات کوتاهی می نمائید، در ادای قسمت مهمتی از حقوق برادران دینی خود که اخوان فی الله هستند کوتاهی می کنید، و جائی که نباید تقیه کنید تقیه می کنید، و جائی که باید تقیه کنید تقیه را ترك می نمائید. اگر می گفتید: ما از موالیان و دوستان امیرالمؤمنین هستیم و از دوستان دوستان آن حضرت و از دشمنان دشمنان آن حضرت، من گفتار شما را رد نمی کردم و شما را به حضور خود می پذیرفتم، و لکن ادعای مقام و منزلت عظیمی نمودید که اگر هر آینه افعال شما با این گفتارتان تطبیق نکند هلاک خواهید شد مگر آنکه خدای رحیم با رحمت خود شما را عفو کند و از این گناه بگذرد.

عرض کردند: یا بن رسول الله، به سوی خدا استغفار می کنیم و از این ادعای مهم توبه می نمائیم بلکه فقط می گوئیم همچنانکه مولای ما حضرت رضا به ما تعلیم نموده است: ما از دوستان شما و دوستان اولیای شما، و از دشمنان دشمنان شما هستیم. حضرت فرمود: **مَرْحَبًا بِكُمْ يَا إِخْوَانِي وَأَهْلَ وَدْي، اِرْتَفِعُوا، اِرْتَفِعُوا، اِرْتَفِعُوا، فَمَا زَالَ يَرْفَعُهُمْ حَتَّى أَصَقَهُمْ بِنَفْسِهِ**. «آفرین بر شما، خوش آمدید ای برادران من، و

(۱) سوره شوری ۴۲ - آیه ۳۰.

ای اهل محبت و دوستی من، برخیزید بیائید، بیائید، بیائید، و همین طور حضرت آنها را به سوی خود کشید تا آنکه آنها را پهلوی خود بدون فاصله نشانید، و سپس به حاجب فرمود: چند مرتبه آنها را از آمدن و داخل شدن بازداشتی؟ عرض کرد: شصت مرتبه، فرمود: حال شصت مرتبه متوالی و پی در پی به سوی آنها رفت و آمد کن و در هر مرتبه به آنها سلام کن و سلام مرا نیز برسان، بدرستی که آنها به واسطه توجه و استغفاری که نمودند تمام گناهان خود را درباره این ادعای بزرگ محو و نابود کردند، و مستحق مراتب کرامت شدند چون از محبتین و موالیان ما هستند، اینک از حال آنها و حال عیالات آنها پرسان شو، و آنچه سزاوار است از نفقات و هدایا و تحف و صیله به آنان اعطاء کن، و در رفع گرفتاری های آنان بکوش»^۱.

و از کتاب «صفات الشیعه» صدوق با اسناد خود روایت است از ابوالعباس دینوری، از محمدابن حنفیه که او روایت کند که: «بعد از واقعه جنگ جمل که امیرالمؤمنین علیه السلام وارد بصره شدند، احنف بن قیس غذائی تهیه کرد و خدمت آن حضرت و اصحاب آن حضرت پیغامی فرستاده و دعوت کرد. حضرت تشریف آورد و فرمود: اصحاب مرا بخوان که در اینجا بیایند. جماعتی با خشوع آمدند که از شدت عبادت مانند مشکهای پوسیده بودند. احنف بن قیس عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این چه واقعه ای است که بر آنها فرود آمده، آیا از کمی غذا و گرسنگی است یا از ترس جنگ به این حال درآمده اند؟ حضرت فرمود: چنین نیست ای احنف، خداوند جماعتی را در دنیا برگزیده که از دنیا اعراض کنند و دل در مقام عبودیت، فقط به ساحت او دهند مانند کسانی که قیامت را مشاهده کرده باشند، و از احوال قیامت قبل از مشاهده آن باخبر شوند، و در این صورت نفس های خود را بر تحمل مشکلات در راه رضای خدا آماده کرده اند، و چون یاد صبح روز حشر را کنند که در مقام عرض در پیشگاه خدا قرار گیرند در خیال خود گذرانند يك تنوره عظیمی از آتش سر برون کرده و همه خلایق به سوی خدا محشور و مجتمع اند، و نامه عمل آنها که تمام فضائح کردارها در آن نگاشته شده در مقابل دیدگان همه مردم باز شده است، پس نزدیک است که جان آنها مانند شمع آب شود یا دلهای آنان با بالهای ترس و وحشت

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۴.

در پرواز آید، و عقلهای آنان در وقتی که دیگهای شدت انقطاع به سوی خدا و قصد و عزم حرم او به جوش آید از سرهای آنان بیرون شود. آنان مانند شخص واله و پریشان در دل شبهای تار به ناله و آه درآیند، و از خوف آنچه نفسهای آنان بر آن اطلاع حاصل نموده به درد و تعب آیند.

بنابراین روزگار خود را در دنیا می گذرانند با بدنهای خشک و نحیف، و دل‌های محزون، و صورتهای گداخته، و لب‌های خشکیده، و شکم‌های خالی و به پشت چسبیده، گمان می کنی که آنها مست‌اند. در دل شبهای تار با تاریکی شب همراز و هم‌نیاز، خشوع در مقابل حضرت باری دل‌های آنها را آب کرده و بدن‌هایشان مانند مشک‌های پوسیده نحیف و لاغر گردیده، در ظاهر و پنهان کارهای خود را برای خدا خالص کرده‌اند، و در عین حال دل‌های آنان از فرغ در آمن و آمان نیامده بلکه مانند کسانی که اطاق‌های اموال خود را مواظبت می کنند آنها دل خود را مراقبت می نمایند. اگر آنها را در شبهای تارشان ببینی درحالی که چشم همه مردم به خواب رفته، و صداها ساکت شده و حرکات ساکن گشته، و مرغان در آشیانه‌های خود آرمیده خواهی دید که چگونه ترس از روز قیامت و وعید پروردگار خواب را از دیدگان آنها ربوده است، **كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ.**

پس به جهت آن تجلی مقام عظمت در روز قیامت، از خواب برمی خیزند با ترس و فزع، و به نماز می ایستند با گریه و آه و اشک و ناله. گاهی به ذکر و تسبیح، گاه دگر در محراب عبادت می گریند، و ناله می زنند، و در شب تاریک و بی سروصدا ایستاده گریه می کنند. اگر ببینی ای احنف آنها را که در شبها چگونه برپا می ایستند تا به حدی که پشت آنها خم می شود، و وقتی که فقرات آیات قرآن را در نمازشان تلاوت می کنند ناگهان صدای ناله و فریاد آنها بالا می رود و آتش عشق سوزان از دهان آنها زبانه می کشد، گویا در آن وقت آتش تا حلقوم آنها را احاطه کرده، و زمانی که ناله می کنند گویا زنجیرهای آتشین به گردنهای آنها فرود آمده است. و اگر آنها را در روز ببینی خواهی یافت افرادی را که در روی زمین به آرامش و ملامت راه می روند و با مردم به نیکوئی سخن می گویند، و زمانی که با جاهلان برخورد کنند سلام نموده و به مسالمت می گذرند، و زمانی که از لغوی عبور کنند

بزرگوارانه و کریمانه مرور می‌نمایند. پاهای خود را از رفتن به مواضع تهمت زنجیر کرده‌اند، و زبانهای خود را از آنکه در آبرو و اعراض مردم تکلم کنند لال نموده‌اند، و گوشهای خود را از شنیدن سخن بیجا و بیهوده کر کرده‌اند، و چشمان خود را به فرو بستن از معاصی سُرمه نموده‌اند، و ایشان عازم حرکت و سفر به سوی حرم خدا و حریم لقا و دارالسلامی هستند که کسی که در آن وارد شود از هر شكّ و اندوهی رهایی یافته و در امان است.

سپس حضرت از مکان و محل آنها در بهشت به احنف بیان فرمودند و بعضی از اوصاف بهشت را توضیح دادند و پس از آن فرمودند: ای احنف اگر آنچه را که در ابتدای کلام خود بیان کردم فراموش کنی و در مقام عمل نباشی هر آینه تو نیز از لباسهای آتشین که از قیر سیاه آتشین بافته شده روز قیامت در برخوردار می‌نموی، و بین این عذاب و خوردن فلز گداخته دور خواهی زد، و از مشروبات داغ و شدید الغلیان در کام تو خواهند ریخت. ای احنف چه بسیار افرادی روز قیامت در میان آتش به دار آویخته و خرد شوند، و چه بسیار صورتهائی که قطعه قطعه شده و متغیر اللون بر خرطوم و بینی آنان کوفته شده. غلّهای جامعه دست‌های آنها را خورده و نابوده کرده، و طوق آتشین به گردن آنها پیوند خورده و چسبیده. اگر ببینی ای احنف آنها را که چگونه پریشان و سرگردان دروادی‌های جهنم سرازیر شوند، و از کوههای جهنم بالا روند در حالی که از مقطعات قطران و تکه‌های آتش برای آنان لباس ساخته و در بر خود نموده‌اند و با سنگهای آتش و شیاطین آتشین قرین و یار شده، و زمانی که استغاثه کنند به بدتر از این حالت مأخوذ شوند، آتشی چنان سخت آنها را خواهد گرفت و عقرب‌ها و مارهای آتشین بر آنان بسته خواهد شد، و اگر ببینی که منادی از طرف پروردگار ندا کند و به بهشتی‌ها بگوید: ای اهل بهشت و نعمتهای بهشتی، و ای اهل زینتهای بهشت و جامه‌های بهشتی در بهشت جاودان زیست کنید که دیگر مرگ و نیستی برای شما نیست، در این حال امید جهنمی‌ها به کلی قطع گردد، و تمام درهای رحمت و بهشت به روی آنان بسته گردد، و راه‌ها و اسباب نجات منقطع شود. در آن هنگام چه بسیار پیرمردانی فریاد زنند: **وَأَسْبَابَهُ**، و چه بسیار جوانانی فریاد زنند **وَأَسْبَابَهُ**، و چه بسیار زنانی فریاد کنند: **وَأَقْضِيحَتَاهُ**.

پرده و حجاب‌هایی که روی عمل زشت آنها را گرفته پاره شود، و چه بسیار

افرادی در آن روز بین طبقات دوزخ فرو روند و محبوس گردند. چه بسیار شدائندی که تو را در کام خود فرو برد و لباس تن تو گردد بعد از آنکه در دنیا لباس کتان در برمی کردی و آب سرد در کوزه برفراز دیوار نهاده می خوردی، و از غذاهای رنگارنگ تناول می نمودی، اینک لباسهای آتشین يك موی نرم در بدن تو باقی نگذاشته مگر آنکه آنرا سفید نموده، و چشمی که با آن به محبوب خود تماشا می کردی آنرا از حدقه بیرون آورده، اینست آنچه خدا برای مجرمان معین فرموده، و آن است آنچه که خدا برای متقیان آماده و تهیّه نموده است»^۱.

باری شیعیان به علت اخلاص در عبادت نوری در قلب آنان ظاهر می گردد که حقایق را درک می کنند، حقایقی که درک آن برای سایر مردم محال است. از «تفسیر عیاشی» از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت است که آن حضرت فرمود: **إِنَّمَا شِيعَتُنَا أَصْحَابُ الْأَرْبَعَةِ الْأَعْيُنِ عَيْنٍ فِي الرَّأْسِ وَعَيْنٍ فِي الْقَلْبِ، أَلَا وَالْخَلْقُ كُلُّهُمْ كَذَلِكَ، إِلَّا أَنَّ اللَّهَ فَتَحَ أَبْصَارَكُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ**^۲.

«شیعیان ما دارای چهار چشم هستند، دو چشم در سر، و دو چشم در دل. متوجه باشید که همه بندگان خدا چنین اند لکن خدا چشم دل شما شیعیان را باز کرده و چشم دل دیگران را نابینا نموده است».

و از «محاسن» برقی از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت است که: **إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ جَوْهَرًا وَجَوْهَرُ وُلْدِ آدَمَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَحْنُ وَشِيعَتُنَا**^۳.

«از برای هر چیزی حقیقت و جوهری است و جوهر فرزندان آدم محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، و ما هستیم و شیعیان ما هستند».

و نیز از «محاسن» از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت است که به فضیل بن یسار که از خواص شیعیان و روات آن حضرت بود فرمودند: **أَنْتُمْ وَاللَّهِ نُورٌ فِي ظُلُمَاتٍ**

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۸ باب صفات الشیعة، و «بحار الانوار» ج ۳ کتاب

المعاد ص ۲۵۴.

(۲) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۳۱.

(۳) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۰۹.

الْأَرْضِ^۱. «سوگند به خدا که شما نور هستید در ظلمات زمین».

و نیز از «محاسن» نقل است از علی بن عبدالعزیز از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود: وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّ رِيحَكُمْ وَأَرْوَاحَكُمْ وَرُؤُوسَكُمْ وَزِيَارَتَكُمْ، وَأَتَى لَعَلِّي دِينَ اللَّهِ وَدِينَ مَلَائِكَتِهِ فَأَعْبَثُوا عَلَيَّ ذَلِكَ بَوْرَجٍ، أَنَا فِي الْمَدِينَةِ بِمَنْزِلَةِ الشَّعْبَةِ الشَّعْبَةِ [أَتَقَلَّبُ حَتَّى أَرَى الرَّجُلَ مِنْكُمْ فَأَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ^۲].

«سوگند به خدا که من بوی شما را دوست دارم، و ارواح شما را دوست دارم، و زیارت و دیدار شما را دوست دارم، و حقاً که من بر دین خدا و دین فرشتگان خدا هستم، ای شیعیان، شما مرا بر این دین یاری کنید. من در تمام مدینه مانند یک دانه جو تک و تنها هستم، در تمام مدینه حرکت می کنم تا یکی از شما را ببینم و با ملاقات و دیدار او استراحت خاطر برایم حاصل شود».

و از کتاب «کنزالفوائد» کراچکی با اسناد خود نقل است از ابوحمزه ثُمالی از مردی از قوم او که اسمش یحیی بن اُم طویل است، از نوف بکالی که می گوید: «برای من نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاجتی پیدا شد و محلّ حضرت را از جُنْدَب بن زُهَیْر و ربیع بن خُثَیم و برادرزاده او هَمَام بن عُبَادَة بن خُثَیم که از اصحاب برانس بود جو یا شدم، همگی برای ملاقات امیرالمؤمنین روانه شدیم و با خود اعتماد داشتیم که آن حضرت را زیارت خواهیم نمود، پس به آن حضرت رسیدیم در وقتی که از منزل خارج شده و برای نماز عازم مسجد بود. و درحالی که ما با آن حضرت به سوی مسجد می آمدیم به چندتن از مردان فربه برخورد کردیم که در مطالب فکاهی فرو رفته و بعضی با بعضی مزاح و شوخی نموده و بعضی از کارهای لهو را انجام می دادند. چون نزدیک بود که امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها برسد به سرعت برپا برخاسته و سلام کردند. حضرت جواب سلام فرمود و پس از آن فرمود: شما که هستید؟ عرض کردند: جماعتی از شیعیان تو ای امیرالمؤمنین، حضرت برای آنها دعای خیر نمود و سپس فرمود: چرا من در چهره های شما آثار و علائم شیعیان خود را نمی بینم؟ و نشانه های زینت محبت ما اهل بیت را مشاهده نمی کنم؟ آن جماعت از روی حیاء از دادن پاسخ خودداری نمودند.

(۱) و (۲) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۰۹.

نوف بکالی گوید: جندب بن زهیر و ربیع بن خثیم به آن حضرت متوجه شده عرض کردند: علامات و صفات شیعیان شما چیست ای امیرالمؤمنین؟ حضرت از پاسخ آنها کوتاهی فرمود و فقط فرمود: ای دو مردی که با من مذاکره دارید از خدا پرهیزید و نیکوئی و احسان را پیشه خود سازید چون خداوند تبارک و تعالی با کسانی است که تقوا پیشه خود ساخته و با کسانی که احسان را شعار و عمل خود قرار داده اند.

همام بن عباد که مرد عابد و کوشائی بود عرض کرد: تو را سوگند می دهم به آن خدائی که شما اهل بیت را گرمی داشت و از خواص حرم خود قرار داد و از الطاف و عنایات خود بهره مند ساخت و شما را بر بندگان به درجات و مراتبی بس بلند تفضیل و برتری داد که برای ما اوصاف شیعیان خود را بیان فرمائی. حضرت فرمود: ای همام سوگند نخورم بزودی برای همه شما اوصاف آنها را بیان خواهم کرد. حضرت دست همام را گرفته و داخل مسجد شد و دو رکعت نماز مختصر ولی کامل بجای آورد و نشست و رو به ما کرد و تمام جمعیت اطراف آن حضرت گرد آمدند. حمد خدای را به جای آورد و تحیت و درود بر پیامبر فرستاد و فرمود:

اما بعد حقاً خداوند جلّ ثناؤه و تقدست اسماؤه بندگان خود را آفرید، و عبادت خود را بر آنها لازم گردانید، و اوامر خود را بر آنها تکلیف فرمود، و ارزاق و معیشت را بین آنها تقسیم کرد، و در دنیا هر یک را در مقام و محلی معین قرار داد، در حالی که در تمام این کارها و عنایات ها از مردم بی نیاز بوده، نه طاعت اطاعت کننده ای به او فائده می رساند، و نه معصیت معصیت کننده بر او ضرری وارد می کند...

و سپس راوی، کلام آن حضرت را ادامه می دهد تا آنکه می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام دست خود را بر دوش همام گذارد و فرمود: بدان کسی که از شیعیان اهل بیت سؤال کند آن اهل بیتی که خدا هرگونه رجس و پلیدی را از آنان برده و آنها را پاک و پاکیزه نموده است، پس آنها عارفین به خدا هستند، و عاملین به امر خدا، و اهل فضایل و کمالات، گفتار آنان صواب، و لباس آنها میانه و معمولی، و رویه و روش آنها تواضع... و حضرت صفات آنها را مفضلاً یکایک به طور مشروح شمرد و حالات روحی و ملکات نفس و مشاهدات غیبی آنها را بیان فرمود تا آنکه

فرمود: **أُولَئِكَ عَمَلُ اللَّهِ وَمَطَايَا أَمْرِهِ وَطَاعَتِهِ وَسُرُجُ أَرْضِهِ وَبَرِّيَّتِهِ، أُولَئِكَ شِيعَتُنَا وَأَحِبَّتُنَا وَمِيَّتَا وَمَعَنَا، إِلَّا هَاهُ شَوْقًا إِلَيْهِمْ.**

آنان عَمَل خدا، و مَرَكب های امر خدا و طاعت خدا هستند، و چراغهای درخشان در زمین خدا و در میان بندگان خدا. آنان شیعیان و محبان ما هستند و از ما هستند و با ما هستند. آه چقدر مشتاق دیدارشان هستیم. ناگهان همام صیحه ای زد و غش کرده به روی زمین افتاد، چون او را حرکت دادند دیدند مرغ روحش از دنیا مفارقت کرده است، رحمة اللہ علیہ ربیع بن خثیم عموی او شروع به گریه و زاری نموده و عرض کرد: چقدر با سرعت مواعظ تو ای امیرالمؤمنین برادرزاده مرا هلاک کرد! ای کاش، من جای او بودم و به این فیض نائل می شدم. حضرت فرمودند: مواعظ بلیغه این طور اهلش را می یابد و به آنها می رسد. سوگند به خدا من بر او خوف داشتم و از این مواعظ احتمال موت او را می دادم.

شخصی گفت: ای امیرالمؤمنین پس چرا خودت این طور نشدی و این مواعظ در تو چنین اثری نگذارد؟ حضرت فرمود: ای وای بر تو برای هر کس آجلی معین شده که نمی تواند از آن تخلف ورزد، و برای آن آجل، سببی معین گشته که نمی توان از آن تجاوز کرد. آرام باش و دیگر از این سخنان بر زبان نیاور، این کلمات را شیطان بر زبان تو دمیده است.

نوف گوید: امیرالمؤمنین عصر آن روز بر جنازه او نماز خواندند و بر جنازه او حاضر شدند و ما با آن حضرت بودیم.

راوی این حدیث به نقل از نوف می گوید: من روزی نزد ربیع بن خثیم رفتم و مطالبی را که نوف به من گفته بود برای ربیع ذکر کردم، ربیع آنقدر گریست که نزدیک بود جانش از قالب بیرون آید، و گفت: برادر من نوف آنچه را که گفته راست گفته، موعظه امیرالمؤمنین و واقعه ای که اتفاق افتاد در امر همام در حضور من و در مقابل دیدگان من بود، و من در سعه و فراخی عیش بودم که آن موعظه آن را تیره ساخت و هیچ شدتی برای من نبود مگر آنکه موجب گشایش آن شد»^۱.

و همچنین از «امالی» شیخ طوسی از نوف یکالی روایت است که قال: قال

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۵۳.

لِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا نَوْفُ خُلِقْنَا مِنْ طِينَةٍ طَيِّبَةٍ وَخُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ طِينَتِنَا، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ الْحَقُّوَانَا. قَالَ نَوْفٌ: فَقُلْتُ: صِفْ لِي شِيعَتَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَبَكَى لِيذْكَرَى شِيعَتَهُ، وَقَالَ يَا نَوْفُ شِيعَتِي وَاللَّهِ الْحُكَمَاءُ الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ وَدِينِهِ الْعَامِلُونَ بِطَاعَتِهِ وَأَوَامِرِهِ - الْحَدِيث.

نوف می گوید که: «امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام به من فرمود: ای نوف ما از سرشت پاکی آفریده شده ایم و شیعیان ما از سرشت ما آفریده شده اند، و چون قیامت برپا گردد به ما ملحق شوند. نوف می گوید: عرض کردم: ای امیرالمؤمنین شیعیان خود را برای من توصیف کن. آن حضرت گریست چون نام شیعیان او را بردم و حالات آنها را از خاطر گذرانید و فرمود: ای نوف سوگند به خدا شیعیان من حکماء هستند و علماء بالله و به دین خدا هستند، عمل کنندگان به اوامر خدا و مطیع به طاعت پروردگار - تا آخر حدیث».

ابونعیم اصفهانی در «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۸۶ گوید: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ... عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: شِيعَةُ عَلِيِّ الْحُكَمَاءُ الْعُلَمَاءُ، الذُّبُلُ الشَّفَاءُ، الْأَخْيَارُ الَّذِينَ يُعْرَفُونَ بِالرَّهْبَانِيَّةِ مِنْ أَثَرِ الْعِبَادَةِ. وَنِيزَ كُودِي: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ سَلَمٍ، عَنْ... عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: شِيعَتُنَا الذُّبُلُ الشَّفَاءُ، وَالْإِمَامُ مِتَّامُنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ.

و از کتاب «فضایل» ابن شاذان و کتاب «روضه» در فضایل از عبد الله بن ابی آؤفی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حدیث می کند که فرمود: چون خداوند عزوجل ابراهیم خلیل را خلق کرد پرده عالم غیب را از مقابل دیدگان آن حضرت برداشت و نظر به جانب عرش خدا کرد، نوری را مشاهده کرد. گفت ای پروردگار من و ای مولای من این نور چیست؟ خدا خطاب فرمود: ای ابراهیم این محمد برگزیده من است. ابراهیم عرض کرد: ای پروردگار من و ای سید من در طرف این نور نور دیگری می بینم؟ خطاب رسید: این علی است که یاری کننده دین من است. ابراهیم عرض کرد: ای خدای من و ای مولای من در پهلوئی این دو نور، نور دیگری می بینم این نور چیست؟ خطاب رسید: ای ابراهیم این فاطمه است که در دنبال پدر و شوهرش قرار گرفته و تمام محبتان خود را از آتش غضب خدا جدا خواهد نمود. ابراهیم

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۹.

عرض کرد: دو نور دیگر در پشت سر این سه نور می بینم، خطاب رسید: ای ابراهیم این ها حسن و حسین هستند که به دنبال پدر و مادر وجد خود قرار گرفته اند. ابراهیم عرض کرد: پروردگار من و آقای من نه نور دیگر می بینم که اطراف و گرداگرد این پنج نور را گرفته و به دور آنها حلقه زده اند، خطاب رسید: ای ابراهیم آنان ائمه طاهرین از اولاد آن انوار هستند.

عرض کرد: پروردگار من و سید من به چه نامهایی آنها در دنیا شناخته می شوند؟ خطاب رسید ای ابراهیم اول آنها علی بن الحسین است، و دیگر محمد فرزند علی، و جعفر فرزند محمد، و موسی فرزند جعفر، و علی فرزند موسی، و محمد فرزند علی، و علی فرزند محمد، و حسن فرزند علی، و محمد فرزند حسن که قائم و مهدی است. عرض کرد: پروردگار من و آقای من در اطراف این انوار نورهای بی شماری رامی بینم که غیر از تو کسی قادر بر شمارش آنها نیست. خطاب رسید: ای ابراهیم آنها شیعیان این انوار و محبان آنها هستند. عرض کرد: پروردگار من آنها به چه علامت و نشانه ای شناخته می شوند؟ خطاب آمد: به پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز، و به بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم، و به قنوت برداشتن قبل از رکوع، و به سجده شکر، و به انگشتی در دست راست نمودن. ابراهیم عرض کرد: خدایا مرا نیز از شیعیان آنها و از محبان آنها قرار ده. خطاب آمد: تو را از شیعیان آنها قرار دادم، پس این آیه را خدا درباره او فرستاد: **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**^۱.

مرحوم محدث قمی فرموده است که: شیخ ما در «مستدرک» از کتاب «غیبت» فضل بن شاذان این روایت را نقل کرده و در آخرش فرموده که: مفضل بن عمر می گوید: «برای ما روایت شده است که چون ابراهیم عليه السلام احساس کرد که مرگ او رسیده است این خبر و مکاشفه روحی را برای اصحاب خود گفت و سپس به سجده افتاد و در سجده جان به جان آفرین تسلیم کرد»^۲. و از کتاب «کافی» نقل است با سلسله سند متصل خود از ابی یحیی

(۱) «بحار الانوار» ج ۹ ص ۱۲۴ و آیه شریفه در سوره صافات ۳۷- آیه ۸۳ و ۸۴.

(۲) «سفینه البحار» ج ۱ ص ۷۳۲ ماده «شیع».

کوکب اللّم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قَالَ: إِنَّ حَوَارِيَّ عِيسَى كَانُوا شِيعَتَهُ، وَإِنَّ شِيعَتَنَا حَوَارِيُّنَا، وَمَا كَانَ حَوَارِيُّ عِيسَى بِأَطْوَعَ لَهُ مِنْ حَوَارِيَّتِنَا لَنَا، وَإِنَّمَا قَالَ عِيسَى لِلْحَوَارِيِّينَ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ، فَلَا وَاللَّهِ مَا نَصَرُوهُ مِنَ الْيَهُودِ وَلَا قَاتَلُوهُمْ دُونَهُ، وَشِيعَتُنَا وَاللَّهِ لَمْ يَرَالُوا مِنْهُ قَبْضَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَنْصُرُونَنَا وَيُقَاتِلُونَ دُونَنَا وَيُحَرِّقُونَ وَيَعَذِّبُونَ وَيُشَرِّدُونَ فِي الْبُلْدَانِ، جَزَاهُمْ اللَّهُ عَنَّا خَيْرًا^۱.

«حضرت صادق علیه السلام فرمودند: حواریون حضرت مسیح عیسی بن مریم شیعیان او بودند، و شیعیان ما حواریون ما هستند، و حواریون عیسی نسبت به او امر او مطیع تر از حواریون ما نسبت به ما نیستند. عیسی به حواریون گفت: یاران من در راه خدا کیستند؟ آنها پاسخ دادند: ما یاران خدا هستیم. سوگند به خدا که او را یاری نکردند و از دست یهود رها نمودند، و در مقابل یهود برای حفظ او شمشیر زدند. و اما شیعیان ما قسم به خدا از آن روزی که خداوند پیغمبرش را قبض روح فرمود دائماً ما را یاری کردند، و برای حفظ ما در مقابل ما شمشیر زدند، و در آتش سوزان محترق شدند، به انواع عذاب ها و شکنجه ها معذب گشتند، و در شهرها آواره و پیریشان شدند، خداوند به خاطر ما به آنان جزای خیر مرحمت فرماید».

(۱) «بحار الانوار» ج ۵ ص ۳۹۸.

درس ہی ہشتم دسی ونہم

تفسیر آیہ

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ

درس سی و هشتم و سی و نهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَهُ
اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ^۱.

«کسی که متابعت حضرت رسول را کرده باشد به تحقیق خدا را اطاعت کرده است». چون رسول خدا فرستاده خداست و واسطه بین خلق و خالق. و اطاعت موکّل به اطاعت وکیل، و اطاعت منوب عنه به اطاعت نائب، و اطاعت سلطان به اطاعت قائم مقام اوست. اطاعت خدا هم به اطاعت فرستاده و پیغام آورنده خداست.

از میان تمام دستجات و فرق مختلفه اسلام فقط شیعه اطاعت خدا را می‌نماید چون اطاعت رسول او را می‌کند، و باقی مذاهب از نزد خود در کتاب و سنت تصرفاتی می‌نمایند و بالنتیجه عقیده و همچنین عمل آنها طبق دستور خدا و رسول خدا نشده بلکه افکار و آراء خود آنان نیز در عقیده و عمل آنان مداخلت پیدا می‌کند.

بعد از رحلت رسول خدا ﷺ شیعه طبق کلام رسول خدا و وصیت‌های آن حضرت از امیرالمؤمنین و ائمه اهل بیت علیهم السلام پیروی کرد و آراء باطله و افکار متهوسانه‌ای را که اکثریت جمعیت را به دنبال خود می‌برد رفض نموده و به دور ریخت، و به امت حق و جماعت یقین پیوست، و لذا دو صف متمایز در مقابل

• (۱) سورة نساء ۴ — آیه ۸۰.

يك ديگر واقع شدند: شيعه پيرو اهل بيت، و عامه پيرو شيخين و ساير خلفائى كه بعد از آنها يكي پس از ديگرى آمدند.

شيعه مى گويد: پيروى از سنت و روئيه شيخين طبق هيچ آيه و روايتى از رسول اكرم امضاء نشده است لکن پيروى از عترت و اهل بيت طبق نصوص صريحه متواتره از رسول خدا و بيان تفسير آيات قرآنيه و شأن نزول آنها معين شده و پيروى از اهل بيت عين سنت رسول خداست. و مراد از جماعتى كه پيغمبر فرمود: از آن بركنار نرويد و هميشه با جماعت باشيد منظور جماعت حق است نه باطل. بنا بر اين شيعه هم اهل سنت و جماعت است بالمعنى الحقيقى و هم اهل رفض و دور افكندن مرام باطل و عقيده و اعمال مستحده و بدعت مى باشد.

عامه مى گويند: ما اهل سنتيم و اهل جماعت، اما اهل سنتيم به علت آنكه از اصحاب رسول خدا پيروى كرديم و آنها را گرامى و محترم شمرديم و حكم آنها را لازم الاجراء دانستيم. و اما اهل جماعت به علت آنكه اكثريت افراد امت كه توده انبوه و عظيم امت را تشكيل مى داد بعد از رسول خدا از عترت تبعيت ننمودند و از آراء و انتخابات اصحاب پيروى كردند. و شما رافضى هستيد، بدين معنى كه سنت رسول خدا را به دور انداختيد و از اصحاب آن حضرت پيروى نكرديد و بر جماعت و توده چشمگير مسلمانان شكست حاصل نموده، خود داراى رويه و آئين مستقلى شديد^۱.

شيعه مى گويد: خدا حق است و رسول خدا حق و كتاب خدا حق و آفرينش آسمان و زمين حق، وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ

(۱) ظاهراً اين اصطلاحات تاريخ مخصوصى ندارد، اما در زمان صلح با معاويه اصطلاح جماعت رسميت يافت و اهل سنت هم گوياء در زمان اشعري اصطلاح شده است. و با نظر دقيق تر مى توان گفتم كه: اصطلاح اهل سنت ابتدا در مقابل معتزله وضع شد كه عقل راستند و حجت مى دانستند، برخلاف جماعت و جمهور كه اهل تعبد محض بودند، و از قرن دوم و احتمالاً اواخر قرن اول اين اصطلاح رائج شد. آنچه از زمان اشعري رائج شد اصطلاح اشاعره بود كه بر اهل سنت و جماعت اطلاق شد. قرار گرفتن اصطلاح سنى در مقابل شيعى پس از آن بود كه معتزله در قرن سوم به سوى نابودى رفتند و تنها شيعه از اصحاب عدل و عقل باقى ماند. ظاهراً اصطلاح جماعت هم از همان وقت پيدا شد كه اصطلاح سنت پيدا شد. و درلسان ائمه اطهار عليهم السلام لغت سنى در مقابل شيعى به كار نرفته است.

كَفَرُوا قَوْلُ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ التَّارِكِ «و ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آنهاست باطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شده (و چهره واقعیّت و حقیقت را نسبت به خدا و رسول خدا پوشانیده‌اند) و وای بر چنین افراد حق‌پوش از آتش دوزخ».

بنابراین مراد رسول خدا از پیوستن به جماعت، جماعت حقّ است نه باطل. دینی که بر اساس عدل و حقّ آمده و تمام کَلِمَات و جزیّات خود را بر این اساس پایه گذاری می کند چگونه پیوند با جماعت باطل را حقّ می شمارد؟ مراد از جمعیت حقّ وصیّ رسول خدا و اهل بیت آن حضرت و شیعیان واقعی هستند که در نهایت درجه از سختی‌ها تحمل ورزیده، و در شداث و مکاره با وجود نداشتن امکانات به دنبال باطل نرفته و از جمعیت حقّ جدا نشدند.

ابراهیم خلیل گرچه يك انسان بیشتر نبود ولی روی عظمت روحی و ایمانی خداوند او را در قرآن مجید به لفظ امت یاد می کند: **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا و لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «ابراهیم حقّاً امتی بود مطیع و منقاد خدا، پیوسته گرایشش به سوی حقّ بود و از مشرکان نبود».** بنابراین مراد از جماعت، اهل حقّ هستند گرچه در اقلّیت باشند همان‌طور که مرحوم صدوق فرموده است که: **أَهْلُ الْجَمَاعَةِ أَهْلُ الْحَقِّ وَّانْ قَلُوا بَرَقْدُرُوعِي عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: الْمُؤْمِنُ حُجَّةٌ، وَّالْمُؤْمِنُ وَّحْدَهُ جَمَاعَةٌ ۳.**

«اهل جماعت اهل حقّند گرچه عددشان کم باشد. و از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: مؤمن به تنهایی حجت خداست بر خلق خدا، و مؤمن به تنهایی جماعت است».

بنابراین مراد از اتّصال به جماعت که رسول خدا توصیه می کند جماعت حقّ است و شیعه فقط این دستور را رعایت کرده و عامّه تخلف ورزیده‌اند، و نتیجه آنکه شیعه اهل جماعت بوده و عامّه از اهل جماعت تخلف ورزیده‌اند.

و نیز شیعه می گوید: سنت یعنی عمل کردن به گفتار رسول خدا و پیروی

(۱) سوره ص ۳۸ - آیه ۲۷.

(۲) سوره نحل ۱۶ - آیه ۱۲۰.

(۳) «بحار الانوار» ج ۸ ص ۲.

کردن از کردار و رویه آن حضرت، بنابراین اهل سنت کسانی هستند که بدستور آنحضرت عمل کنند نه آنکه تخلف نمایند، و فقط شیعه اوامر آن حضرت را اطاعت کرده و پیروی از عترت و اهل بیت، طبق آن همه سفارشها و وصیت‌ها و **گوشزدهای** متواتره نموده است، و عامه سنت را ترك گفتند و از تبعیت و اطاعت دستورات آن رسول - مکرّم تخلف ورزیدند. **پس شیعه از اهل سنت است و عامه از ترك کنندگان سنت.** و اما رفض را که به شیعه نسبت می‌دهند دارای معنی صحیح و حقیقی است گرچه آنها خلاف آن را اراده دارند. آنها می‌گویند: شیعه بعد از رسول خدا از صحابه که دست پرورده رسول خدا بودند، تبری جستند و سنت رسول خدا را به دور افکندند. شیعه می‌گوید: ما صحابه را محترم شمرده‌ و می‌شماریم اما نه همه صحابه را، چون طبق آیات قرآن همه آنها یکسان نبودند، در میان آنها منافقین بودند، و علاوه احترام صحابه در صورتی است که از دستورات رسول اکرم پیروی کنند اما اگر مخالفت ورزند و در دین او بدعت بگذارند و زحمات آن حضرت را تباه کنند آیا باز هم باید آنها را محترم شمرد و از آنها اطاعت نمود؟ شیعه می‌گوید: ما رفض کردیم سنت باطل را و بدعت را، ما از گروه باطل و دارودسته تباه دوری جستیم و به جمعیت حق پیوستیم. پس این رفض، شرف ماست و عنوان رافضی افتخار ما، شما از این عنوان، معنی باطل را در نظر خود گرفته و به ما نسبت می‌دهید، گناه از فهم کوتاه و درك ناقص شماست.

در کتاب «محاسن» احمد بن محمد بن خالد برقی از عتیبه نی فروش از

حضرت صادق علیه السلام روایت شده که:

قَالَ: وَاللَّهِ لَنِعَمَ الْأِسْمِ الَّذِي مَتَّحَكُمُ اللَّهُ مَا دُمْتُمْ تَأْخُذُونَ بِقَوْلِنَا وَلَا تَكْذِبُونَ عَلَيْنَا^۱.

«حضرت فرمود: سوگند به خدا (رافضی) اسم بسیار خوبی است که چون مورد عنایت خدا قرار گرفته‌اید این اسم را به شما عطا کرده است، اما تا زمانی که از گفتار ما پیروی کنید و دروغ بر ما نبنیدید».

و نیز از «محاسن» نقل است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: انا

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۲۷.

مِنَ الرَّافِضَةِ وَهُوَ مِنِّي، قَالَهَا ثَلَاثًا^۱.

«من از رافضه هستم و رافضه از من است، این جمله را حضرت سه بار تکرار

فرمود».

و نیز از «محاسن» نقل است از ابوبصیر قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ اسْمٌ سُمِّيَابِهِ اسْتَحَلَّتْ بِهِ الْوَلَاهُ دِمَاعَنَا وَأَمْوَالَنَا وَعَدَابَتَنَا، قَالَ: وَمَا هُوَ قَالَ: الرَّافِضَةُ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ عَسْكَرِ فِرْعَوْنَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ فَأَتَوْا مُوسَى عليه السلام فَلَمْ يَكُنْ فِي قَوْمِ مُوسَى أَحَدٌ أَشَدَّ اجْتِهَادًا وَأَشَدَّ حُبًّا لِهَارُونَ مِنْهُمْ فَسَمَّاهُمْ قَوْمَ مُوسَى الرَّافِضَةَ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عليه السلام: أَنْ أَتَيْتَ لَهُمْ هَذَا الْإِسْمَ فِي التَّوْرَةِ فَإِنِّي نَحَلْتُهُمْ، وَذَلِكَ اسْمٌ قَدْ نَحَلَكُمُوهُ اللَّهُ^۲.

«ابوبصیر گوید: به حضرت امام محمد باقر عليه السلام عرض کردم: فدایت شوم برای ما اسمی گذارده اند که به واسطه آن، حاکمان و والیان حکومت خون ما و اموال ما را حلال کرده اند و هرگونه عذاب و شکنجه را در حق ما روا می دارند. حضرت فرمود: آن اسم چیست؟ عرض کرد: رافضه، حضرت فرمود: هفتاد نفر از لشکر فرعون جدا شده و بدعت ها و سنت های فرعون را ترک کردند و به موسی پیوستند و به اندازه ای مطیع و منقاد او امر موسی بوده و نسبت به هارون برادر و وصی موسی محبت و علاقه داشتند و در راه دین خدا کوشش می کردند که در میان قوم موسی کسی مانند آنها نبود، قوم موسی آنها را رافضه نام نهادند، خداوند تبارک و تعالی به حضرت موسی عليه السلام خطاب کرد: این اسم را برای آنان باقی بدار، من این اسم را به آنها عطا کرده ام. ای ابوبصیر این اسمی است که خدا به شما عنایت فرموده است».

و در «کافی» نیز از ابوبصیر نظیر این روایت به طور مشروح و مبسوط روایت شده است^۳.

(۱) و (۲) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۲۷.

(۳) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۱۵. در کتاب «الصواعق المحرقة» ص ۷۹: ومن

كلام الشافعي رضي الله عنه:

وَمَا الرِّفْضُ دِينِي وَلَا اعْتِقَادِي
خَيْرَ إِمَامٍ وَخَيْرَ هَادِي
فَمَا نَسَى أَرْفُضُ الْعِبَادِ

قَالُوا تَرَفَّضْتَ قُلْتُ كَلَا
لَكِنْ تَوَلَّيْتُ غَيْرَ شَكِّ
إِنْ كَانَ حُبُّ الْمَوْلَى رَفْضًا

وَقَالَ أَيْضًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ:



و از «تفسیر امام حسن عسکری» علیه السلام روایت است که: «روزی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردند که: عمار دهنی روزی برای اداء شهادت نزد قاضی کوفه ابن ابی لیلی حاضر شد، قاضی گفت: ای عمار ما تو را شناخته‌ایم و چون رافضی هستی شهادتت را نمی‌پذیریم. عمار ناگهان به پا برخاست و بدنش لرزید و آنقدر گریه کرد که گریه به او مهلت نمی‌داد. ابن ابی لیلی گفت: ای عمار تو مردی هستی از اهل علم و حدیث، اگر بر تو ناگوار است که به تو رافضی گویند از رافضی بودن بی‌زاری بجوی، در آن حال از برادران ما هستی و شهادت تو را البته خواهیم پذیرفت. عمار گفت: ای مرد اشتباه فهمیدی نظر من آنچه که تو تصور کردی نبود لیکن من هم برخودم و هم بر تو گریستم؛ اما گریه برخودم به جهت آنکه نسبت شریفی را به من دادی که من اهل آن نیستم، گمان کردی من رافضی هستم، وای بر تو امام صادق برای من حدیث کرد که: اولین کسانی که رافضی نامیده شده‌اند همان ساحرانی بودند که مشاهده معجزه موسی را نموده و عصای او را نگریستند و به او ایمان آوردند و از او پیروی کردند و امر فرعون را به دور افکندند و تسلیم تمام مشکلاتی شدند که بر آنها وارد شد. فرعون آنها را رافضی نامید، چون دین و آئین او را به دور ریختند. پس رافضی کسی است که به دور اندازد تمام آن چیزهایی را که بر خدا ناپسند است و به جای آورد تمام کارهایی را که خدا به او امر کرده است. و کجا مثل چنین کسی در این زمان پیدا می‌شود؟ و علت گریه من آن بود که این اسم شریف را بر خود بندم و تلقی به قبول کنم و خداوند که از دل من آگاه است مرا مورد عتاب و مؤاخذه خود قرار دهد و بگوید: ای عمار آیا تو رفض کننده باطل و به‌جا آورنده طاعات من هستی که این لقب را به خود بستی؟ و در این صورت اگر با من مسامحه کند لا اقل از درجات من کم کند و اگر مسامحه نفرماید مرا مورد عذاب شدید خود قرار دهد مگر آنکه به برکت شفاعت موالیان من مرا به آنها ببخشد. و اما جهت گریه من بر تو آن بود که دروغ بزرگی گفתי و مرا به اسمی که سزاوار آن نیستم خواندی، بر تو رحمت آوردم و شفقت نمودم

وَاهْتَفِ بِسَاكِنِ حَيْثُهَا وَالتَّاهِيضِ
فَبِيضًا كَمَا تَنْظِمُ الْفُرَاتِ الْفَائِيضِ
فَلْيَشْهَدْ الْمُتَقَلِّانِ أَكْبَى رَافِضِي

بَارَا كَيْمَا قِفَ بِالْمُحْصَبِ مِنْ مِي
سَحْرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيحِ إِلَى مِي
إِنْ كَانَ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ

که عذاب خدا به تو برسد که بهترین اسم‌ها و شریف‌ترین لقب‌ها را به‌پست‌ترین از بندگان او نهادی، چگونه بدن تو طاقت عذاب این کلمه‌تورا دارد!

حضرت صادق علیه السلام چون این را شنیدند فرمودند: اگر فرضاً عمار گناهمانی

را به اندازه آسمانها و زمین مرتکب شده بود هر آینه به پاداش این کلام حق در مقابل این قاضی جائز محو و نابود می‌شد، و آن قدر این گفتار درجات او را نزد خدای تعالی بالا برد که هر ذره به اندازه خردل از طاعات او را چندین هزار برابر دنیا نمود.

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست آمد که رافضی عنوان صحیحی است برای شیعیان، لکن عامه از آن معنای بدی را اراده می‌کنند کما آنکه شیعه از شاع **یَشِيعُ** به معنای مطاوعه و فرمانبری دل است، و مشایعت کردن به معنی دنبال کردن و پیروی نمودن است.

ابن اثیر در کتاب لغت خود در ماده **شِيع** گوید: اصل شیعه فرقه‌ای از مردم را گویند، و بريك نفر و دو نفر و بر جماعت به طور یکسان گفته می‌شود، و در آن مذکور موثث واحد است، و این اسم غلبه پیدا کرده بر کسانی که گمان می‌کنند که ولایت علی - رضی الله عنه - و اهل بیت او را دارند، و این غلبه به حدی رسیده که اسم خاص آنان شده است. بنابراین اگر گفته شود: فلان کس از شیعه است دانسته می‌شود که از موالیان اهل بیت است، و اگر گفته شود که: در مذهب شیعه فلان مطلب است یعنی در نزد این طائفه خاص این مطلب است. و لفظ شیعه جمعش **شِيع** آید، و اصل این لفظ از ماده مشایعت است و آن به معنای متابعت و تسلیم و پذیرش است - انتهی کلام ابن اثیر.

اختلاف شیعه با عامه در اصول و فروع است

شیعه هم در اصول با عامه اختلاف دارد، هم در فروع. عامه، سیره شیخین را عملاً جزو برنامه عمل خود قرار داده و معتقدند در عمل باید از رویت و سنت آنها پیروی کرد. گرچه در ظاهر فقط کتاب خدا و سنت رسول خدا

را مدرك حکم می‌گیرند ولی در تمام مسائل بدون استثناء سیره شیخین را با کتاب خدا و سنت رسول خدا ضمیمه می‌کنند، و لذا در مجلس شورائی که بعد از عمر تشکیل شد عبدالرحمن عوف به امیرالمؤمنین گفت: حضری با تو بیعت کنم بر

خلافت به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره شیخین عمل کنی؟ حضرت فرمود: من فقط به کتاب خدا و سنت پیغمبر عمل می کنم، لذا با آن حضرت بیعت نکرد، و روی به عثمان نمود و گفت: حاضری به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره شیخین عمل کنی؟ گفت: آری، و لذا با او دست بیعت داده، او را به خلافت برگزید.

شیعه صحابه را معصوم نمی داند و لذا پیروی از آنها را جایز نمی شمرد. در وقتی که ابوبکر انتظار دارد که رسول خدا او را از اهل بهشت بشمرد، و حضرت صریحاً او را رد کرده و می فرماید: به علت حوادثی که بعد از من ممکن است از شما سرزند نمی توانم شما را از اهل بهشت بشمارم، چگونه می توان او را معصوم دانست و عمل او را ملاک عمل قرار داد؟!

در باب جهاد از «موطأ» مالک وارد است که: عَنْ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِشُهَدَاءِ أُحُدٍ: هَؤُلَاءِ أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: أَلَسْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِخْوَانَهُمْ؟ أَسَلَّمْنَا كَمَا أَسَلَّمُوا وَجَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدُوا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بَلَىٰ وَلَكِنْ لَا أَدْرِي مَا تُخَدِّثُونَ بَعْدِي. فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ بَكَى ثُمَّ قَالَ: إِنِّي لَكَ أَتُونُ بَعْدَكَ؟

«مالک با سند خود از عمر بن عبیدالله روایت می کند که به او چنین رسیده است که: رسول خدا ﷺ درباره شهداء احد فرمودند: اینان جماعتی هستند که من گواهی می دهم از اهل بهشت اند. ابوبکر می گوید: ای رسول خدا آیا ما برادر آنها نیستیم؟ ما اسلام آوردیم همانطور که آنها اسلام آوردند، و جهاد کردیم همانطور که آنها جهاد کردند (یعنی حتماً ما هم اهل بهشتیم کما آنکه آنها اهل بهشت اند). حضرت رسول اکرم فرمود: بلی شما اسلام آورده و جهاد کردید لکن من نمی دانم که بعد از من چه حوادثی پیش خواهید آورد. ابوبکر از شنیدن این کلام گریه کرد و باز هم گریه کرد و سپس گفت: ای رسول خدا آیا ما بعد از تو خواهیم بود؟».

(۱) «موطأ» مالک ج ۲ ص ۲۰-۲۱ کتاب الجهاد طبع مصدرار احياء الكتب العربية با تصحيح و تعليق محمد فؤاد عبدالباقی. و نیز در ص ۱۸ از جلد دوم «تویر الحوالک» که در متن آن «موطأ» مالک است این حدیث را در متن آورده است.

همچنین عمر خود را مجتهد می دانست و طبق رأی خود رفتار می کرد، و بسیاری از چیزهایی را که رسول خدا حلال فرموده بود حرام کرد، و تغییراتی در سنت رسول خدا داد، در این صورت چگونه می شود از او پیروی کرد؟ در حالی که شیعه وستنی روایت کنند از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقْرَبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُفَرِّقُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ .^۱**

«ای مردم هیچ چیز شما را به بهشت نزدیک و از آتش دور نمی نمود الا آنکه من شما را به آن امر کردم، و هیچ چیز شما را به آتش نزدیک و از بهشت دور نمی نمود مگر آنکه من شما را از آن نهی کردم».

و نیز فرمود: **حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامٌ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** «حلال محمد حلال است تا روز قیامت، و حرام محمد حرام است تا روز قیامت».

علامه امینی^۲ و علامه طباطبائی^۳ گویند: **أَخْرَجَ الطَّبْرِيُّ فِي الْمُسْتَبِينَ عَنْ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ: ثَلَاثٌ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَا مُحَرَّمُهُنَّ وَمُعَاقِبٌ عَلَيْهِنَّ: مُنْعَةُ الْحَجِّ، وَمُنْعَةُ النِّسَاءِ، وَحَتَّى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ فِي الْأَذَانِ.** «طبری در کتاب «مستبین» با سلسله سند متصل خود از عمر روایت کند که گفت: سه چیز در زمان رسول خدا بوده است لکن من آنها را حرام می کنم و هرکس بجا آورد او را عقاب می کنم: منعه حج و منعه زنان و گفتن **حَتَّى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ** در اذان».

و نیز طبری در «تاریخ» خود با سلسله سند متصل خود از عمران بن سواء روایت کند که: عمران می گوید: «نماز صبح را با عمر خواندم، عمر در نماز **سُبْحَانَ** را و یک سوره را با آن خواند و سپس برخاست و منصرف شد. من با او برخاستم، گفت: آیا حاجتی داری؟ گفتم: بلی حاجت دارم. گفت: با من بیا. من

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۱۸ از «اصول کافی» کلینی (ره).

(۲) «الغدیر» ج ۶ ص ۲۱۳.

(۳) «المیزان» ج ۴ ص ۳۱۶.

(۴) یعنی آیه: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...» را تا آخر آیه، و یک سوره

تمام را بعد از قرائت حمد قرائت کرد.

با او رفتیم، چون داخل منزل شد به من اجازه ورود داد و خود در روی تختی که هیچ چیز بر روی آن نبود نشست. گفتیم: آمده‌ام تو را نصیحتی کنم. گفت: مرحبا به پند دهنده هر صبح و شام. گفتیم: اَمّت تو، بر تو چهار چیز را عیب می‌شمارند. در این حال شلاق کوتاه خود را که به درّه معروف است يك سر آنرا در زیر چانه و سر دیگر آنرا روی ران خود قرار داد و سپس گفت: بگو ببینم چه می‌گویی؟

گفتم: اَمّت می‌گویند که: تو عمره تمتع را در ماه‌های حجّ حرام کردی و رسول خدا حرام ننمود و ابو بکر نیز حرام ننمود و عمره تمتع حلال است. گفت: آیا حلال است؟ اگر مردم در ماه‌های حجّ عمره تمتع بجا آوردند آنرا از رفتن به میقات برای احرام حجّ کافی می‌دانند، بنابراین نتیجه عمل آنها در آن سال فقط عمره بوده و حجّ آنها خراب و کوفته و له خواهد شد در حالی که حجّ حُسن و نظارت و طراوتی است از نضارت و حُسن‌های خدا، و من در این حکم کار صحیحی انجام دادم. وَلَوْ أَنَّهُمْ اعْتَمَرُوا فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ رَأَوْهَا مُجْزِيَةً مِنْ حَجِّهِمْ فَكَانَتْ قَائِمَةً قَوِّبَ عَامِهَا فَفَرَعَ حَجُّهُمْ وَهُوَ بَهَاءٌ مِنْ بَهَاءِ اللَّهِ، وَقَدْ أَصَبْتُ.^۱

(۱) قوب به معنی جوجه است و قائب یعنی ذاقوب، بنابراین تخمی را که در آن جوجه باشد قائب

گویند. و مقوب تخمی است که جوجه آن بیرون آمده باشد. عمر چون حجّ را با احرام از میقات می‌داند و احرام از مکه را بعد از عمل عمره تمتع کافی نمی‌داند، همچنان که در سنّه حجّه الوداع بعد از تبدیل حجّ افراد به عمره تمتع و حجّ که لازمه آن احرام حجّ از مکه است بر رسول خدا اعتراض کردند که این چه حجّی است که بعد از ورود به مکه و تمتع، جوانان ما در زیر درخت اراک آمیخته و از سرهای آنان قطرات غسل جنابت جاری باشد؟ پیغمبر فرمود: امر خداست، دست من نیست. بنابراین عمر حجّ را فقط با احرام از میقات می‌داند و احرام از مکه را بعد از عمره تمتع صحیح نمی‌شمارد و می‌گوید: حجّی که بعد از تمتع با زنان بعد از عمره بجا آورده شود حجّ نیست بلکه حجّ ناقص و کوفته شده و له شده است. حجّ آن است که از میقات شُعْنًا غَيْرَ اعْزَامِ عَرَافَاتِ شُونَْدِيَا اگر در مکه آیند تمتع ننموده و با حال احرام صبر کنند تا موسم حجّ برسد. بنابراین کسی که عمره تمتع بجا آورد آن عمره مانند تخمی است که نتیجه آن که جوجه است خارج شود و دیگر آن تخم بدون جوجه خواهد بود. اگر کسی عمره تمتع بجا آورد نتیجه آن سال همان عمره اوست و حجّ او صحیح نیست و چون حجّ بهائی است از بهاء خدا لذا از میقات باید محرم برای حجّ شد و در این صورت عمره تمتع را حرام شمرده و عمل را منحصر به حجّ افراد قرار داده است. اشخاصی که حجّ افراد می‌کنند پس از اتمام آن از مکه خارج شده و از مسجد تعیم یا جعرانه محرم می‌شوند و به مکه آمده و عمره مفرده را انجام می‌دهند، کما آنکه عائشه چون حائض بود و عمل حجّ را بجا آورد حضرت برای عمره او دستور دادند به مسجد تعیم برود و از آنجا محرم شود و به مکه

گفتم: و امت می گویند که: تو متعه نساء را حرام کردی در حالی که از طرف خدا جایز شمرده شده است، و ما در سابق با يك كفت از طعام استمتاع می نمودیم و بعد از سه استمتاع درسه مرحله متفاوت جدائی ابدی حاصل می گردیم^۱.
گفت: رسول خدا ﷺ متعه را در زمان ضرورتی جایز شمرد و سپس مردم به وسعت و گشایش رسیدند و از آن به بعد یاد ندارم یکی از مسلمانان به آن عمل کرده، یا آن عمل را تکرار کرده باشد و الآن هم اگر کسی بخواهد با يك كفت از طعام عقد کند و بعد از سه طلاق مفارقت جوید مانعی ندارد، و من در حکم به تحریم متعه کار صحیحی انجام دادم.

گفتم: و چنین حکم کرده ای که اگر کنیزی از مولای خود بچه ای بزاید فوراً آزاد می شود با آنکه مولا او را آزاد نکرده باشد. گفت: **الْحَقُّ حُرْمَةٌ بِحُرْمَةِ وَمَا آرَدْتُ إِلَّا الْخَيْرَ وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ**^۲.

آمده عمل عمره مفرده را بجا آورد. این معنی حرف عمر بود که علناً می گوید: عمره تمتع حرام است چون حج را می شکنند و حج بهاء من الله است. ولیکن ابن اثیر در کتاب لغت، کلام عمر را به طوری دیگر تفسیر می کند و می خواهد بگوید که: علت تحریم عمره تمتع را این بود که اگر مردم عمره تمتع را بجا آورند و با حج توأم کنند دیگر در ایام سال به مکه نیامده و مکه از معتمرین خالی خواهد ماند. قال فی «النهاية» فی مادة قَوَّبَ: وفي حديث عمر: «ان اعتمرتم فی أشهر الحج رأیتموها مجزلة عن حجکم فكانت قابة قوب عامها». ضرب هذا مثلاً لخلو مكة من المعتمرین فی باقی السنة، يقال: قیبت البیضة فهی مقوبة إذا خرج فرخها منها، فالقابة البیضة، والقوب الفرخ، والمعنی أن الفرخ إذا فارق بیضته لم یعد لیها وكذا إذا اعتمرنا فی أشهر الحج لم یعودوا الی مكة. و عین این کلام را در «لسان العرب» ذکر می کند. ولا یخفی آنکه این معنی مراد عمر نیست و آنها می خواهند با این تفسیر خود روی کلام او را پرده بکشند و توجیه کنند. عمر تصریح می کند که حج کوبیده می شود در حالی که بهاء است و عمره قایبه قوب یعنی تخم با جوجه آن سال است و وقتی جوجه بیرون آمد تخم خالی می شود و در آن سال دیگر حتی نیست. و این خلاف نص رسول خدا و قابل هیچ گونه توجیهی نیست، چون در زمان رسول خدا افرادی که حج ادا می کردند بعداً بلافاصله می توانستند از مسجد تعیم محرم شوند، و لازمه حج افراد آن بود که بعد از آن عمره را بجا نیاورند و در بقیه ایام سال بجا آورند تا مکه از معتمر خالی نماند.

- (۱) ممکنست معنای و نفارق عن ثلاث بطلاق این باشد که بعد از سه روز استمتاع رها می کردیم.
- (۲) در روایات اهل بیت، سنت رسول خدا بر این است که چنانچه کنیزی از مولای خود بچه آورد و ام ولد گردد آن کنیز بعد از مردن مولا از سهمیه ارث بچه خود آزاد می شود یعنی قهراً به بچه می رسد و چون بچه مالک مادر خود نمی تواند بشود قهراً آزاد می شود. اما در زمان حیات مولا بدون آنکه مولا اختیاراً او را آزاد

من به جهت احترام فرزند که آزاد است احترام مادر او را رعایت کردم و حکم به آزادی او نمودم، در این عمل اراده خیر و خوبی کردم. گفتم: امت از تو شکایت دارند که رعیت را به شدت و تندی حرکت می دهی و با خشونت و تعب می رانی. در این حال عمر آن شلاق کوتاه خود را به هم پیچد و دستی از اول آن تا آخر آن کشید و پس از آن گفت: اَنَا زَمِيلٌ مُّحَمَّدٍ - وَكَانَ زَامِلُهُ فِي غَزْوَةِ قَرْقَرَةَ الْكُذْرِ - فَقَالَ اللَّهُ إِنِّي لَا رُبْعٌ فَأَشْبَعُ، وَأَسْقِي فَأَرْوِي، وَأَنْهَزُ اللَّفْؤَتَ، وَأَزْجُرُ الْعَرُوضَ، وَأَذُبُّ قَدْرِي، وَ أَسُوقُ خَطْوِي، وَأَضْمُّ الْعُنُودَ، وَالْحِقُّ الْقَطُوفَ، وَأَكْثِرُ الرَّجْرَجَ، وَأُقِلُّ الصَّرْبَ، وَأَشْهَرُ الْعَصَا، وَأُدْفَعُ بِالْيَدِ، لَوْلَا ذَلِكَ لَأَعْدَرْتُ.

عمر گفت: «من هم طراز و هم ردیف محمد هستم - و در غزوه قرقره الكذر روی مرکب در ردیف پیغمبر اکرم نشسته و عدیل او بود - سوگنده خدا که من گله را می چرانم و سیرشان می کنم، و آب می دهم و سیراب می کنم، و شتر سرکش را می زنم و دفع می کنم، و ناقة غیر مطیع و متمرّد را زجر و عذاب می دهم، و به اندازه قدر خودم دفع می کنم و به قدر گام خود مردم را سوق می دهم، و شخص منحرف و کج رو را به جمع دعوت می کنم، و حیوان متمرّد بد راه را به جماعت ملحق می نمایم، و زیاد زجر می کنم لکن کم می زنم، عصا بلند می کنم اما با دست مدافعه می کنم، و اگر چنین نبود هر آینه من مراتب عذرخواهی خود را بیان می نمودم». راوی گوید: چون این کلام عمر را برای معاویه نقل کردند، گفت: سوگند به خدا که به احوال رعیت خود عالم است»^۲.

در این روایت ملاحظه می شود که عمر علناً اظهار نظر می کند. اولاً -

→ کند آزاد نمی شود، ولی عمر می گوید: من به جهت احترام امّ ولد این حکم را کردم گرچه مخالف حکم رسول خدا باشد.

- (۱) جمله لأربع فأشبع، از باب افعال است بنابراین معنای «أربع فأشبع» این می شود که: گله را می چرانم و سیرشان می کنم، کنایه از آنکه راعی خوبی برای رعیت هستم (أربع الدابة: جمعها أربع).
- (۲) این روایت را از عمر طبری در «تاریخ» خود ج ۳ ص ۲۹ آورده و در «الغدیر» ج ۶ ص ۲۱۲ از طبری و از ابن ابی الحدید در «شرح النهج» ج ۳ ص ۲۸ نقلاً عن الطبری و ابن قتیبه روایت می کند. و در «تفسیر المیزان» ج ۴ ص ۳۱۶ از طبری و از ابن الحدید در «شرح نهج البلاغه» نقلاً عن ابن قتیبه ذکر می کند.

احکامی را که از نزد خود بر خلاف احکام رسول خدا اجرا کرده است صحیح می‌شمارد و می‌گوید: من در این امور اصابه به واقع کرده‌ام و کار صحیح انجام دادم. ثانیاً— خود را زَمیل یعنی هم طراز و هم ردیف پیغمبر می‌شمرد و می‌گوید: همان‌طور که پیغمبر دارای نظر و اجتهاد بوده است من هم دارای نظر و اجتهاد هستم.

شیعه می‌گوید: غیر از قرآن و سنت پیغمبر هیچ چیز لازم الاجراء و معصوم یعنی خالی از خطا نیست و ائمه اهل بیت که معصوم اند اولاً به علت معجزات و کرامات و عدم وقوع خبط و اشتباه، و ثانیاً به جهت نصوص متواتری است که از صاحب شریعت معصوم رسیده و آنها را واجب الطاعة یعنی معصوم دانسته است، و بدون جهت نباید کسی را مُطاع شمرد و از او تبعیت کرد.

عمر به عقیده خود مجتهد بوده ولی به چه دلیل امر او لازم الاجراء باشد و به چه علت حکم به تحریم متعه حج و متعه نساء را مسلمانان از او باید پیروی کنند؟ به کدام آیه یا به کدام يك از کلمات رسول خدا چنین حقی به او داده شده است که حکم قرآن و حکم رسول خدا را نسخ کند و تا روز قیامت در بین مسلمانان لازم الاجراء باشد؟ حکم لازم الاجراء حکمی است که از خطا و غلط محفوظ باشد و بنابر لزوم تبعیت از سنت شیخین باید آنها معصوم باشند.

و عجیب است که عامه عصمت ائمه را قبول ندارند، و بعضی از آنها عصمت رسول خدا را نیز قبول ندارند، و بعضی در آیات قرآن قبول دارند و در سیره و روش خود آن حضرت قبول ندارند، و روایاتی که از آنان وارد شده و نسبت خطا و سهو و نسیان و اشتباه به رسول الله داده شده بسیار زیاد است، حتی در بعضی صراحت دارد که در هنگام نزول بعضی از آیات قرآن شیطان بر زبان آن حضرت آیه دعوت به بت و تمجید از بتها را گذارد و پیغمبر برای مردم قرائت کرد لکن جبرئیل نازل شد و پیغمبر را متوجه اشتباه خود نمود، و لکن مع ذلك عملاً شیخین را معصوم می‌دانند یعنی سیره آنها را لازم الاتباع می‌دانند و ناسخ سیره پیغمبر می‌شمردند.

شیعه می‌گوید: شیخین معصوم نیستند، آنها مانند سایر افراد مردم جایز الخطا هستند و تبعیت از سیره و روش آنها تبعیت از خطا است، در حالی که

می بینیم بسیاری از آیات قرآن در مذمت و توبیخ و عتاب و مواخذة بعضی اصحاب نازل شده است و روایاتی را بزرگان اهل تستن نقل نموده اند که دلالت بر انحراف بعضی از صحابه و بیزاری رسول خدا از آنها و عدم قبول شفاعت آن حضرت درباره آنها است. در عین حال به مجرد آن که کسی نام صحابی بر خود گرفت چگونه طاهر و مطهر می شود و از هرگونه نقص و عیب، مادرزاد بیرون می آید؟ مگر این همه اختلافات و مشاجرات و منازعات و قتال در زمان حضرت رسول الله و بعد از آن حضرت در میان اصحاب واقع نشد؟ پس چگونه بدون چون و چرا چشم بسته باید آنها را خوب دانست و سخن آنها را پذیرفت؟ دین اسلام دین علم و واقع بینی است، چگونه می شود امر به تبعیت از باطل کند و سخن افراد مجهول الحال را بدون تفحص و تجسس در صحت و سقم آن لازم الاتباع داند.

مگر قرآن مجید نمی فرماید: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**. «از آنچه به آن علم نداری پیروی مکن». مگر نمی فرماید: **إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً**. «به درستی که گمان، انسان را نسبت به چیزی از حق بی نیاز نمی کند».

در روایت صحیح عامه آمده است که حضرت رسول ﷺ فرمودند:

روز قیامت که می شود بینا آنا قائم إذا زمره حتی إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم. فقلت: أين؟ قال: إلى النار والله. قلت: وما شأنهم؟ قال: ارتدوا على أذبارهم الفهقري، ثم إذا زمره حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم، فقلت: أين؟ قال: إلى النار والله. قلت: ما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا على أذبارهم الفهقري، فلا أراه يخلص إلا مثل النعم ۳.

«حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: چون قیامت برپا شود در هنگامی که من

در صحرای محشر ایستاده ام ناگهان جماعتی را می آورند و چون من آنها را شناختم

(۱) سوره اسراء ۱۷ — آیه ۳۶.

(۲) سوره النجم ۵۳ — آیه ۲۸.

(۳) «الغدیر» ج ۳ ص ۲۹۷.

این روایت خالی از تشویش لفظی نیست، اولاً — باید هلموا باشد نه هلم، ثانیاً جمله فلا أراه يخلص باید فلا أراهاتخلص باشد، مگر اینکه گفته شود افراد هلم به اعتبار افراد لفظ زمره است. و اما تذکیر ضمیر به اعتبار رجوع به شیء و من و امثال آنها از الفاظ مبهمه بوده باشد.

مردی از بین من و آنها می آید و به آن جماعت می گوید: بیائید و حاضر شوید. من می گویم: به کجا بیایند؟ جواب می دهد: سوگند به خدا به سوی آتش. من می گویم: به چه علت؟ جواب می گوید: آنها به پشت سرو بر آداب جاهلیت برگشتند. پس ناگهان جماعت دیگری را بیاورند و همین که من آنها را شناختم مردی از بین من و آنها می آید و می گوید به آن جماعت که: بیائید و حاضر شوید. من می گویم: به کجا بیایند؟ جواب می دهد: سوگند به خدا به سوی آتش. من می گویم: گناهشان چیست؟ جواب گوید: آنها به پشت سر به آداب جاهلیت برگشتند. سپس حضرت رسول فرماید: همین طور دسته دسته به جهنم روند تا حدی که من نیایم کسی را که نجات یابد مگر به اندازه هَمَلِ النَّعَمِ».

علامه امینی گوید که: قسطلانی در «شرح صحیح بخاری» ج ۹ ص ۳۲۵ نجات یافتگان از اصحاب من کم اند مانند کم بودن شتران گمشده و بی ساربان^۱.

و علامه طباطبائی در تفسیر خود فرماید: وَفِي الصَّحِيحَيْنِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي (أَوْ قَالَ: مِنْ أُمَّتِي) فَيَحْلَتُونَ عَنِ الْحَوْضِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي. فَيَقُولُ: لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ، ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ الْفَهْقَرِيُّ فَيَحْلَتُونَ^۲.

در «صحیح بخاری و مسلم» از ابو هریره از رسول خدا ﷺ روایت می کند که فرمود: «روز قیامت جماعتی از اصحاب من (یا از امت من) بر من وارد می شوند و آنها را از حوض کوثر دور می کنند. من می گویم: بار پروردگارا اینان اصحاب من هستند. خداوند تبارک و تعالی خطاب می فرماید: تونمی دانی بعد از تو چه حادثی پیش آورده اند، آنها بر پاشنه پاهای خود به عقب برگشته بر آداب جاهلیت به قهقری رجوع کرده اند».

علامه امینی در جلد سوم «الغدیر»^۳ روایات بسیاری از صحاح عامه در این

(۱) «الغدیر» ج ۳ ص ۲۹۷.

(۲) «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳ ص ۴۲۰.

(۳) «الغدیر» ج ۳ ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

موضوع بیان می فرماید، و علامه مجلسی در جلد هشتم «بحارالانوار» اخبار کثیری از بخاری و مسلم و دیگران راجع به انحراف صحابه بعد از رحلت رسول خدا نقل می کند. و کلینی در «روضه کافی» با اسناد متصل خود از زراره از حضرت باقری صادق علیه السلام روایت می کند که قَالَ: أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَثِيبًا حَزِينًا، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مَالِي أَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَثِيبًا حَزِينًا؟ فَقَالَ: وَكَيْفَ لَا أَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ أَنَّ بَنِي تَيْمٍ وَبَنِي عَدِيٍّ وَبَنِي أُمَيَّةَ يَصْعَدُونَ مِنِّي رِيًّا هَذَا يَرُدُّونَ النَّاسَ عَنِ الْإِسْلَامِ الْقَهْقَرِيُّ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي؟ فَقَالَ: بَعْدَ مَوْتِكَ ٢.

«حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صبحگاهی به حال غصه و اندوه شدیدی بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می کند: ای رسول خدا چرا این قدر اندوهگین و غمناکی؟ حضرت رسول فرمودند: چگونه حزین و غمگین باشم، دیشب دیدم بنی-تیم و بنی عدی و بنی امیه از ابن منبر من بالا می روند و مردم را از اسلام برگردانده و به قهقرای جاهلیت سوق می دهند. پس عرض کردم: ای پروردگار من آیا این کار را در زمان حیات من می کنند یا بعد از مردن من؟ خطاب از طرف خدا آمد: بعد از مرگ تو».

لَوْلَا أَكْرَهُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ مُحَمَّدًا اسْتَعَانَ بِقَوْمٍ حَتَّى إِذَا ظَفَرُوا بِعَدُوِّهِ قَتَلْتَهُمْ لَضَرَبْتُ أَعْنَاقَ قَوْمٍ كَثِيرٍ ٣.

«حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: اگر من ناپسند نمی داشتم این که گفته شود: محمد از گروهی یاری جست و چون با کمک آنان بر دشمنش غالب شد آنها را کشت، هر آینه گردنهای افراد بسیاری را می زدم».

باری این روایات که به طور نمونه بیان شد شاهد است بر آنکه تمام اصحاب رسول خدا مؤمن و تسلیم اوامر نبوده و در میان آنها متمرّد و مخالف بسیار بوده اند. و چون شرط عمل به گفتار کسی را قرآن مجید و گفتار رسول خدا منحصر به علم به صحت و واقعیت و حقانیت می داند لذا باید در عمل صحابه و روش آنان تفحص

(۱) «بحارالانوار» ج ۸ ص ۷ و ص ۸.

(۲) «روضه کافی» طبع آخوندی ص ۳۴۵.

(۳) «روضه کافی» طبع آخوندی ص ۳۴۵.

نمود، آنان که اهل تقوا و عمل صالح و تسلیم او امر خدا و رسول خدا بوده اند روایتشان را از رسول خدا پذیرفت و کلام آنها را که مطابقت با کتاب و سنت کند قبول کرد، و آنان که تسلیم او امر خدا و رسول خدا نبوده و از آنان خلافی در زمان رسول خدا یا بعد از رحلت آن حضرت سرزده است نه کلام آنها را پذیرفت و نه روایتشان را از رسول خدا قبول کرد، و الا متابعت از باطل بوده و طبق صراحت آیه قرآن منع شده است.

این يك جهت، مخالفت شیعه با عاقره است در اصول.

جهت مخالفت
شیعه با عاقره
در فروع

و اما جهت مخالفت شیعه با آنان در فروع این که: عاقره می گویند: در عمل به احکام باید از یکی از علمای مذاهب اربعه پیروی کرد، یا از ابوحنیفه یا از شافعی و یا از مالک و یا از احمد بن حنبل، و غیر از آراء آنان مُجزی و کافی نیست. شیعه می گوید: کتاب خدا بر همه افراد بشر نازل شده و همه افراد حق استفاده از آنها دارند و پیامبر اکرم واسطه نزول وحی خدا برای استفاده بشر است.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ^۱. «ای پیغمبر، ما قرآن را به سوی تو فرستادیم تا آنکه برای مردم بیان کنی و روشن سازی آنچه را به سوی آنان نازل شده است و به امید آنکه تفکر کنند».

کلام و سنت رسول خدا نیز برای هر شخص عاقل حجت است. به چه علت مسلمانان نتوانند خود در کتاب خدا نظر نموده و سنت رسول خدا را نیز ضمیمه نموده و از آن دو استفاده حکم شرعی خود را بنمایند، و باب اجتهاد مسدود شود؟ آیا دین اسلام دین علم نیست؟ آیا تقلید برای همه افراد بشر غیر از این چهار نفر واجب شده است؟ آیا ممکن نیست فردی از مسلمانان با تحصیل علم و کاوش در پیدا کردن مراد از آیات و تفحص در سیره رسول خدا پایه دانشش از هر فرد از این چهارتن بالا رود؟ به چه مجوز عقلی این مرد عالم باید از اینها تقلید کند و حق نداشته باشد فتوایی مخالف آنان بدهد، و خود و دیگران را زندانی در فتاوی آنان کند؟ این منطق، خلاف منطق

(۱) سوره نحل ۱۶ - آیه ۴۴.

فطرت و حکم عقل مستقل است.

معنی انحصار مذهب در مذاهب چهارگانه آن است که هر مسلمان باید عملاً معنی یا **إِيَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** را از یکی این چهارتن پیرو عمل به هر آیه ای از آیات و هر گفتاری از رسول خدا زبان یکی از این چهارتن را مفسر قرار دهد، آیا این چهار نفر معصوم اند، و در کلام آنها خطائی نیست؟ اگر چنین است پس چرا چهار مذهب شد و اختلافات به چهار رسید؟ دین، دین واحد است، و این اختلاف، خود بهترین شاهد بر عدم عصمت آنان است. علاوه با علم اجمالی قطعی در بین این آراء و فتاوی یا همه باطل و یا بعض از آنها باطل است، و لزوم اتباع از یکی از آنها لزوم پیروی و وجوب متابعت از امر محتمل الخطاء است و این حکم خلاف حکم عقل است. هر کس می‌تواند مستقلاً با عقل و دانش خود از کتاب خدا و سنت رسول خدا پیروی کند. عدم جواز اجتهاد به طور مطلق و حصر اجتهاد در داخل یکی از مذاهب چهارگانه، حکم به لزوم پیروی از خطا است، و چون این چهارتن معصوم از خطا نیستند و هیچ کس درباره آنان احتمال عصمت را نداده است، بنابراین باب اجتهاد مطلق بدون محبوسیت در آراء و فتاوی این چهار نفر برای تمام افراد مسلمانان تا روز قیامت باز است. این گفتار صریح شیعه می‌باشد، که ابداً جای اشکال و ابهامی ندارد و احدی را از عامه قدرت بردفع آن نیست.

کتاب معروف علامه عصر سید شرف‌الدین جبل عاملی به نام «**النَّصُّ والاجتهاد**» از کتب بسیار نفیس و ذی‌قیمتی است که نوشته شده است، و شاید به پیرو مطالعه این کتاب و با سعی مرحوم آیه‌الله بروجردی، مفتی اعظم مصر و رئیس جامعه‌الازهر شیخ محمود شلتوت فتوای معروف و جهانی خود را مبتنی بر جواز تمسک به فقه شیعه امامیه صادر نمود. اینک، عین فتوای او را در اینجا ذکر می‌کنیم:

(۱) موضوع این کتاب شریف این است که ما جماعت شیعه ملتزم به نص‌های پیغمبر اکرم (ص) هستیم ولی عامه در مقابل نص حضرت رسول اکرم از خود اجتهاد می‌کنند و رأی می‌دهند، مثل آنچه که در ص ۹۷ به بعد همین کتاب گذشت، و در آن کتاب نفیس آن نمونه‌ها و نمونه‌های بسیار دیگر استقصاء شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن الفتوى

الَّتِي أَصْدَرَهَا السَّيِّدُ صَاحِبُ الْفَضِيلَةِ الْأَسْتَاذُ الْأَكْبَرُ
السَّيِّحُ مُحَمَّدُ شَلْتَوْتُ شَيْخُ الْجَامِعِ الْأَزْهَرِ
فِي شَأْنِ جَوَازِ التَّعَبُّدِ بِمَذْهَبِ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ

قيل لفضيلته: إن بعض الناس يرى أنه يجب على المسلم لكي تقع عباداته ومعاملاته على وجه صحيح أن يقلد أحد المذاهب الأربعة المعروفة وليس من بينها مذهب الشيعة الإمامية ولا الشيعة الزيدية، فهل توافقون فضيلتكم على هذا الرأي على إطلاقه فتمنعون تقليد مذهب الشيعة الإمامية الإثنا عشرية مثلاً.
فأجاب فضيلته:

١- إن الإسلام لا يوجب على أحد من أتباعه اتباع مذهب معين بل نقول: إن لكل مسلم الحق في أن يقلد بادئ ذي بدء أي مذهب من المذاهب المنقولة نقلاً صحيحاً والمدونة أحكامها في كتبها الخاصة، ولمن قلد مذهباً من هذه المذاهب أن ينتقل إلى غيره أي مذهب كان ولاحرج عليه في شيء من ذلك.

٢- إن مذهب الجعفرية المعروف بمذهب الشيعة الإمامية الإثنا عشرية مذهب يجوز التعبد به شرعاً كساير مذاهب أهل السنة. فينبغي للمسلمين أن يعرفوا ذلك و أن يتخلصوا من العصبية بغير الحق لمذاهب معينة، فما كان دين الله وما كانت شريعته بتابعة لمذهب أو مقصورة على مذهب، فالكل مجتهدون مقبولون عند الله تعالى، يجوز لمن ليس أهلاً للنظر والاجتهاد تقليدهم والعمل بما يُقررونه في فقههم و لا فرق في ذلك بين العبادات والمعاملات.

محمد شلتوت

السيد صاحب السّماحة العلامة الجليل الأستاذ محمد تقي

الْقَمَى السَّكْرِيتر العام لجماعة التقريب بين المذاهب الاسلاميّة! سلام الله عليكم ورحمته.

أما بعد فيسرتى أن أبعث إلى سماحتكم بصورة موقَّع عليها إمضائي من الفتوى التي أصدرتها في شأن جواز التَّعْبُد بمذهب الشيعة الإمامية راجياً أن تحفظوها في سجلات دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميّة التي أسَّهَمنا معكم في تأسيسها ووقَّعنا الله لتحقيق رسالتها، والسَّلام عليكم ورحمة الله.

شيخ الجامع الأزهر
محمود شلتوت

صورة الفتوى وأُذيعت من دارالتقريب بالقاهرة في ١٧ ربيع الأول ١٣٧٨ هـ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نصّ فتوای استاد بزرگ آقاي بزرگوار شيخ محمود شلتوت رئيس دانشگاه آزر راجع به جواز عمل به مذهب شيعة اماميه.

از ایشان سؤال شد: بعضی از مردم چنین می اندیشند برای آنکه مسلمان عبادات و معاملاتش صحیح باشد حتماً باید به یکی از مذاهب چهارگانه معروف عمل کند و در بین آنها مذهب شیعه امامیه و مذهب زیدیه نیست. آیا شما با این رأی به طور کلی موافقت دارید، و تقلید از مذهب شیعه امامیه را جائز نمی شمیرید؟

در جواب چنین گفتند: ۱- دین اسلام بر آحادی از پیروانش متابعت از مذهب خاصی را لازم نمی شمرد بلکه ما می گوئیم: برای هر فرد مؤمن چنین حقی است که بتواند در ابتدای امر از هر يك از مذاهبی که صحیحاً نقل شده و در کتابهای مخصوص احکام آن مذهب نوشته شده است پیروی کند و همچنین کسی که از يك مذهب از این مذاهب پیروی می کرده می تواند عدول به مذهب دیگر بنماید، هر مذهبی باشد، و در این عمل باکی بر او نیست.

۲- جایز است شرعاً عمل کردن به دستورات مذهب جعفریه که به مذهب

(۱) نقل از مجله «تاریخ اسلام».

امامیه اثنا عشریه معروف است مانند سایر مذاهب اهل سنت. و سزاوار است مسلمانان این مطلب را بدانند و از عصبیت و طرفداری‌های بی جا و بدون حق و حمایت از مذهب معینی خودداری کنند. دین خدا و شریعت او تابع مذهبی نیست یا منحصر در مذهبی نیست، هر کس به مقام اجتهاد فائز گردد عنوان مجتهد بر او بار، و هر نزد خدای تعالی عملش مقبول خواهد بود. و جایز است برای کسی که اهلیت نظر و اجتهاد را ندارد از ایشان تقلید کند و به آنچه در فقهشان مقرر داشته اند عمل بنماید، و در این مسئله بین عبادات و معاملات تفاوتی نیست.

محمود شلتوت

آقای بزرگوار محترم علامه جلیل استاد محمد تقی قمی دبیر کل جماعت تقریب
در بین مذاهب اسلام

سلام خدا و رحمت او بر شما باد، اما بعد: خوشحالم که صورتی از فتوای خود را که امضاء نموده ام و راجع به جواز عمل و تبعّد به دستورات مذهب شیعه امامیه است خدمت شما بفرستم. امیدوارم آن را در میان محفوظات و پرونده‌های دارالتقریب بین مذاهب اسلام که من در تأسیس آن با شما همکاری نموده ام حفظ کنید. خداوند ما را در نیل به هدف و منظور این مؤسسه موفق گرداند، و سلام و رحمت خدا بر شما باد.

شیخ جامع ازهر - محمود شلتوت

کدام عاقلی می‌تواند اصرار بر حصر پیروی از یکی از مذاهب اربعه داشته باشد با آنکه فتاوی این ائمه چهارگانه معروف^۱ و بعضی در عدم قبول به حدی است که هیچ انسان صاحب فطرتی نمی‌تواند بپذیرد. جائی که مالک، و طبی غلام را جایز

(۱) باید برای پیدا کردن مدرک معتبر این فتواها بکتاب معتبر اهل تسنن مراجعه نمود چون بعید است آنها صراحتاً بدین مسائل فتوا داده باشند چون فی الجمله دقتی در اصل آنها شد به نظر رسید این فتواها را منتقدان از لوازم بعضی فتوای دیگر مثلاً از عموم یا اطلاق يك فتوا استفاده کرده و خرده گرفته‌اند که البته صاحب فتوا خود به آن عموم یا اطلاق ملتزم نبوده است و در این صورت ایراد و اشکال بر عموم یا اطلاق فتوا است که شامل چنین مواردی می‌شود.

شمرد، و شافعی شطرنج را مباح داند، و نکاح و ازدواج با دختری را که از زناى خود او متولد شده است جایز داند، و ابوحنیفه خوردن نبیذ و آب انگور جوشیده را که شراب است جایز شمرد، و اجرای حد را بر لواط لازم نداند، و نیز حد زنا را بر مجامعت با مادر خود، یا دختر خود را که به عقد خود درآورده و این عقد فاسد بوده است لازم نشمرد، و احمد حنبل از استعمال چرس و بنک مانعی نبیند، فعلى الاسلام السلام!

عجیب است که عامه می‌گویند: از فتوای این چهار نفر نمی‌توان تجاوز کرد و حقیقت این کلام قول به عصمت آنهاست، اما ائمه طاهرين را که منزل وحی و اهل بیت وحی هستند معصوم نمی‌دانند. بخاری می‌گوید: من هر روایتی را که می‌خواستم در صحیح خود بنویسم قبلاً دو رکعت نماز می‌خواندم و سپس می‌نوشتم، اما در این کتاب مفصل و قطور خود يك روایت از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام نقل نکرده، و خودش می‌گوید: علت اینکه از جعفر بن محمد روایتی نقل نکردم آن بود که در دلم نسبت به او چیزی بود، یعنی شبهه و شکی داشتم.

این روش کم کم اذهان را متوجه يك حقیقتی می‌کند و تنفر عامه را از مذهب غیر صحیح بیشتر و به مذهب اهل بیت نزدیک‌تر می‌سازد، و امید است با اجازه ورود کتب شیعه در زمین‌های ستی‌نشین همه آنها به دین حق برگردند و این آئین پاک را بپذیرند. اگر حق منکشف گردد اشخاص بی‌غرض از قبول آن دریغ نخواهند نمود، همانطور که سلطان محمد خدابنده مذهب شیعه را پذیرفت و بعد از آنکه حنفی-مذهب بود در اثربحث علامه حلی با نظام الدین عبدالملک شافعی مذهب حق را دریافت و در همان مجلس بحث به مذهب شیعه درآمد.

خلاصه مطلب آنکه غازان خان فرزند ارغون خان فرزند آباقاخان فرزند هلاکو خان فرزند تولی خان فرزند چنگیز خان معروف در سنه ۷۰۲ هجری در بغداد بود. اتفاقاً يك روز جمعه در مسجد بغداد يك نفر سید علوی با جماعت، نماز جمعه را با اهل سنت خواند و بعداً نماز ظهر خود را منفرداً بجای آورد. چون از این عمل او، او را شیعه یافتند او را کشتند. نزدیکان او شکایت نزد غازان خان بردند که به چه علت و گناهی او را کشته‌اند؟ غازان خان بسیار متأثر شد و اظهار ملالت نمود که چرا به مجرد اعاده نمازی مردی از اولاد رسول خدا باید کشته شود. و چون علمی به مذاهب اسلامیّه نداشت در صدد تفحص مذاهب، و آراء و فتاوای اهل سنت برآمد.

در بین امرای او جماعتی بودند که اظهار تشیع می نمودند از جمله امیر طرمطار فرزند ما نجوبخشی بود و از طفولیت در خدمت سلطان بوده و بسیار نزد او موجه و آبرومند بود. امیر طرمطار مذهب شیعه را پیوسته تقویت می نمود و چون سلطان غازان خان را بر اهل سنت غضبناک دید موقع را مغتنم شمرده و او را به مذهب شیعه ترغیب کرد. سلطان نیز میل نمود و در تربیت سادات و آبادی مشاهده مشرفه ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همت گماشت تا آنکه مرگ او را دربرود و برادرش سلطان محمد که او را شاه خدا بنده گویند و در سابق اسمش الجایتو بود به جایش به سلطنت نشست و به اغواء بسیاری از علمای حنفیه میل به مذهب حنفی ها پیدا کرد و آنها را بسیار توقیر و تکریم می نمود، و حنفی ها بسیار تعصب و حمیت نسبت به مذهبشان به خرج می دادند و جانبداری می نمودند. وزیر او خواجه رشیدالدین شافعی از این معنی ملول بود ولیکن قدرت سخن گفتن حتی به کلمه ای را در مقابل حنفی ها نداشت.

چون پادشاه وقت حنفی مذهب بود تا زمانی که قاضی نظام الدین عبدالملک از مراغه به حضور سلطان آمد و در علم معقول و منقول ماهر بود، سلطان او را قاضی القضاة تمام کشورهای خود نمود! او در مباحثه را با علمای حنفی مذهب در حضور سلطان باز نمود و در مجالس عیدیه با آنها بحث نمود و آنها را عاجز ساخت. سلطان محمد به مذهب شافعیه میل پیدا کرد و او آن داستان و حکایت مشهور کشته شدن سید علوی را به جرم اعاده نماز، در حضور سلطان بیان کرد. سلطان از یکی از علمای شافعی مذهب به نام قطب الدین شیرازی سؤال کرد که اگر حنفی بخواهد شافعی شود چه کند؟ او در پاسخ گفت: این کار بسیار سهل و آسان است بگوید: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

و در سنه ۷۰۹ پسر صدر جهان که از علمای مشهور و حنفی مذهب بود از بخارا حضور شاه خدا بنده رسید. حنفی های بغداد همه به او از قاضی نظام الدین شکایت کردند و گفتند: ما را نزد شاه و امراء ذلیل و زبون نموده است. پسر صدر جهان به آنها ملاطفت نمود و وعده کرد در روز جمعه که به محضر سلطان می رسد در حضور شاه از روی استهزاء و مسخره از قاضی نظام الدین از مسئله جواز ازدواج با دختری که از نطفه همان شخص به وجود آمده سؤال کند و آبروی او را ببرد. چون روز جمعه رسید در حضور سلطان از این مسئله از قاضی سؤال کرد. قاضی فوراً

گفت: این مسئله معارض است به مسئله جواز ازدواج با خواهر و مادر در مذهب ابوحنیفه. بحث این دو نفر به طول انجامید و به افتضاح کشید و بالأخره پسر صدر حنفی مذهب خواست به کلی انکار کند و این مسئله را از ابوحنیفه نداند. قاضی نظام فوراً يك بيت از منظومه ابوحنیفه خواند:

وَأَسِيسَ فِي لِيَاوِطِهِ مِنْ حَدِّ وَلَا يُوَطِّي الْأُخْتِ بَعْدَ الْعَقْدِ

«اگر کسی لواط کند حد نمی خورد، و اگر کسی با خواهرش بعد از عقد مجامعت کند نیز حد بر او جاری نمی شود». نظام الدین حنفی ها را منکوب کرد و پسر صدر جهان و بقیه حنفی ها ساکت شدند و سرها را به زیر انداختند. سلطان محمد بسیار ملول و ناراحت شد، امراء سلطان نیز منضجر و ملول شدند و همه بر آنکه مذهب اسلام را اختیار کرده اند پشیمان شدند. شاه خدابنده با حالت غضب از جا برخاست و امیران او با يك ديگر می گفتند: چه کاری ما کردیم، دین پدران و اجداد خود را ترك گفتیم و دین عرب را گرفتیم که به این مذاهب منشعب می گردد و در آن ازدواج با دختر و خواهر و مادر را جایز می شمرد، حتماً باید به دین گذشتگان خود برگردیم.

این خبر در میان تمام ایالات سلطان منتشر شد و مردم هر وقت عالمی یا طلبه مشغول به علمی رامی دیدند مسخره می کردند و از روی استهزاء از این مسائل سؤال می کردند. چون امیر طرمطار سلطان را در امر خود متحیر دید گفت: سلطان غازان خان از همه مردم عقلش بیشتر و کیاست و فراستش عجیب تر و کامل تر بود و چون بر قبائح اهل سنت واقف شد به مذهب شیعه گرائید و چاره ای نیست که سلطان نیز باید شیعه شود. سلطان محمد گفت: مذهب شیعه چیست؟ امیر طرمطار گفت: همین مذهبی که مشهور به رفض است. ناگهان سلطان بر او يك فریاد زد و گفت: ای شقی تو می خواهی مرا رافضی کنی؟ امیر طرمطار محاسن مذهب شیعه را برای او شرح داد و دائماً طهارت و پاکیزگی این مذهب را در نظر او جلوه داد تا آنکه بالأخره بعد از سه ماه تشقت و اضطراب خاطری که سلطان محمد داشت به مذهب شیعه میل پیدا کرد و سفری به نجف اشرف نمود و وضع سادات و علمای شیعه را در آنجا دید، این نیز مزید بر محبت او گردید و از آن جا به وزیرش رشیدالدین نوشت که علمای شیعه را به بغداد احضار کند. رشیدالدین بزرگترین عالم شیعی مذهب جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر علامه حلی و فرزندش فخرالمحققین را به بغداد احضار کرد.

علامه با خود سه عدد از تألیفات خود را که کتاب «نهج الحق» و «کشف الصدق» و «منهاج الکرامه» بود آورد و هر سه را به سلطان هدیه کرد و مورد الطاف و مراحم او واقع شد. سلطان دستور داد مجلسی عظیم برای بحث برپا کردند و از جمیع علماء و فضلاء در آن گرد آوردند. و در آن مجلس امر نمود که قاضی القضاة نظام الدین عبدالمک که افضل علماء آن عصر بود با آیت الله علامه مناظره و مباحثه کند. علامه در آن مجلس با براهین ساطعه و دلائل قاطعه خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام رابعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اثبات کرد و خلافت خلفای سه گانه را باطل کرد به طوری که ابداً برای قاضی جای انکار و محل ایراد نماند و قدرت بر دفاع نداشت، بلکه شروع کرد در مدح علامه سخن گفتن و ادله او را تحسین و تمجید نمودن، و در پایان سخن گفت: ولیکن چون گذشتگان از ما راهی را طی کرده اند بر آیندگان نیز لازم است همان راه را طی نمایند برای آنکه لجامی در دهان عوام الناس باشد و در میان آنها تفرقه پیدا نشود و کلمه اسلام متشتت نگردد و لغزشهای صحابه پوشیده گردد و در ظاهر نیز از طعن به آنها خودداری شود. سلطان محمد در برابر این کلمات سست و آن ادله قوی علامه حلی بدون تأمل وارد دین امامیه گشت و بسیاری از امیران او نیز شیعه شدند و از اعمال و بدعت‌هایی که قبل از آن داشتند توبه نمودند و سلطان امر نمود به تمام کشورهای اسلامی که در تحت سیطره او بود خطبه‌ها را بر فراز منبرها تغییر دهند و نام خلفای سه گانه را از آن بردارند و نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام را در خطبه برفراز منبرها بخوانند، و در اذان حیی علی خیر العمل را بگویند، و نقش سکه‌ها را تغییر دهند و بر آنها اسامی مبارکه را نقش کنند.

چون این مجلس مناظره پایان رسید علامه خطبه بلیغی به طور کافی و شافی ایراد کرد و حمد خدا را بر این موهبت به جای آورد و بر او ثنا فرستاد و بر محمد مصطفی و علی مرتضی و اولاد معصومین آنها از آل پیغمبر صلوات فرستاد. سید رکن الدین موصلی که در آن مجلس حضور داشت و از اول مناظره علامه انتظار فرصت می کشید که شاید در بحث علامه مختصر لغزشی کند و بر او ایراد گیرد و نتوانسته بود در این وقت که علامه صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد گفت: دلیل بر جواز صلوات بر غیر پیغمبران چیست؟ علامه این آیه را قرائت کرد: الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ

مُصِيبَةٌ قَالُوا اِنَّا لِلّٰهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ اَوْلٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ^۱.

«آن کسانی که بر آنها مصیبتی وارد گردد بگویند ما ملک خدا هستیم و به سوی او بازگشت می کنیم، بر آنها از طرف پروردگارشان صلوات و رحمت است و آنها راه یافتگانند». سید موصلی گفت: مصیبت های علی و اولاد او چه بوده که مستحق صلوات باشند؟ علامه بعضی از مصائب آنها را یکایک شمرد و سپس گفت: کدام مصیبت بر آنها از این بزرگتر است که مثل توفی ادعا می کنی از اولاد آنها هستم و در عین حال در راه مخالفین آنها قدم برمی داری و بعضی از منافقین را بر آنها ترجیح می دهی و چنین می پنداری که کمال در گروه کمی از جهال است. حاضرین مجلس از کلام علامه بسیار خشنود شدند و بر سید خندیدند و بعضی از حاضرین مجلس بالبداهة این شعر را انشاء کرد:

اِذَا الْعَلَوِيُّ تَابِعٌ نَّاصِبِيًّا لِمَذْهَبِهِ فَمَا هُوَ مِنْ اَبِيهِ
وَكَاَنَّ الْكَلْبُ خَيْرًا مِنْهُ طَبْعًا لِاَنَّ الْكَلْبَ طَبِعُ اَبِيهِ فِيهِ

«اگر سید علوی در مذهب خود تابع دشمن آل پیغمبر شود مسلماً او فرزند پدرش نیست، و سگ طبعاً از او بهتر است چون در سگ طبع پدرش موجود است»^۲.

(۱) سورة بقره ۲- آیه ۱۵۶ و ۱۵۷.

(۲) این حکایت را مرحوم نوری در خاتمه «مستدرک الوسائل» در فائده سوم ص ۴۶۰ آورده و ما ملخص آن را ذکر کردیم و ظاهراً نوری (ره) از «مجمع التواریخ» حافظ آبرو آورده است چنانکه دکتر خانبا بایانی از حافظ آبرو در «مجمع التواریخ» (نسخه آقای ملک جلد سوم ورق ۲۳۷) در تعلیقه ص ۱۰۱ تا ص ۱۰۴ از ذیل «جامع التواریخ» رشیدی که آن نیز تألیف حافظ آبرو است نقل کرده است. و اما در خود ذیل «جامع التواریخ» از ص ۱۰۰ تا ص ۱۰۳ حافظ آبرو علت قبول کردن الجایتو مذهب شیعه را به نهایت اختصار آورده است، آنجا که گوید: و در ایام اعتبار خواجه سعدالدین آوجی، سید تاج الدین آوجی که محتدش از آوه و مولود به کونه و در نشو و نما به مشهد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، پیش سلطان اعتبار تمام یافت؛ و سلطان را بر مذهب شیعه تحریص می نمود؛ سلطان به تقلید او مذهب شیعه قبول کرد؛ و به غایتی رسید که مدتی مدید نام شیخین و عثمان در خطبه ترك کردند؛ و بر نام علی علیه السلام از خلفا اختصار کرد.

و در تاریخ «حیب السیر» در جلد سوم ص ۱۹۱ از طبع خیام سنه ۱۳۳۳ شمسی، غیاث الدین بن همام الدین حسینی که معروف به خواندامیر است گوید:

سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود به اولجایتو سلطان در سن بیست و سه سالگی بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیرالانام علیه الصلاة والسلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده، درهای ظلم و بیدار بربست؛ منصب وزارت را به دستور زمان برادر خود (غازان خان) بر خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعدالدین محمد مسلم داشت؛ و لوح ضمیر منیر را به نقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه مزین ساخته؛ اسامی سامی ائمه معصومین را بر وجوه سکه نگاشت؛ و او اول پادشاهی است از چنگیزخانیاں که به سعادت متابعت مذهب علیّه امامیه رسید؛ و نام نامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج گردانید.

و در ص ۱۹۷ گوید: شیخ جمال الدین مطهر حلی با سلطان محمد خدابنده معاصر بود؛ و آن پادشاه سعادت پناه به ارشاد آن جناب متابعت مذهب علیّه امامیه نمود.

فصائل و کمالات و محاسن ذات و کرامت صفات شیخ جمال الدین مطهر بسیار است؛ و تصنیفات افادات آباتش در علوم دینیّه و فنون نقلیه بی شمار؛ و کتاب «نهج الحق» که مشتمل است بر ادله صحیحّت ملت ائمه اثنا عشر علیهم السلام والتحیه از آن جمله است؛ و «قواعد» و «شرح تجرید» نیز در سلك مؤلفات آن فاضل ماجد انتظام دارد، رحمة الله علیه رحمة واسعة انتهی.

و مرحوم محمد تقی مجلسی اول در کتاب «روضه المتقین» که در شرح «من لایحضره الفقیه» تألیف نموده است در جلد نهم از طبع بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور در کتاب طلاق در ضمن ادله بطلان سه طلاق در مجلس واحد از ص ۳۰ تا ص ۳۳، داستان بحث علامه حلی با علمای مذاهب اربعه تستن و شیعه شدن سلطان محمد خدابنده را نقل می کند و ما عین ترجمه عبارات او را در اینجا ذکر می کنیم:

مسئله بطلان سه طلاق در مجلس واحد سبب ایمان سلطان محمد جایتلو — رحمه الله — (در این کتاب اسم سلطان محمد را جایتلو ذکر کرده است) شد؛ و داستان اینکه: او بر زنش غضب کرد و به او گفت: «أنت طالق ثلاثاً» (تو سه بار رها هستی).

و سپس از این عمل خود پشیمان شد و علما را گرد آورده و فرا خواند؛ همه علماء گفتند: هیچ چاره ای برای بازگشت تو به این زن نیست مگر آنکه محلّل بگیری!

سلطان به آنها گفت: در مسائل فقهیه در هر موضوعی و حکمی در نزد شما اقوال و آراء مختلفی هست! آیا شما با یکدیگر در این مسئله اختلاف ندارید؟ گفتند: نه.

یکی از وزرای سلطان گفت: عالمی در شهر حله هست که قابل به بطلان این گونه طلاق است.

سلطان نامه ای برای آن عالم نوشت و او را احضار کرد.

و در این حال که به سوی آن عالم رفته بودند، علماء عامه به سلطان گفتند: این مرد مذهبش باطل است چون رافضی است؛ و رافضیان عقل ندارند؛ و سزاوار نیست که پادشاه در طلب شخص خفیف العقل بفرستد.

پادشاه گفت: چاره ای نیست از آنکه حضور پیدا کند.

چون علامه حلی از حله بیامد، پادشاه تمام علماء مذاهب اربعه را فرا خواند و در مجلسی گرد آورد. علامه چون می خواست وارد مجلس گردد، نعلین خود را به دست گرفته و داخل مجلس شد؛ و گفت: السلام علیکم، ودر پهلوی سلطان نشست.

علماء تسنن گفتند: ای پادشاه! آیا ما به تو نگفتیم که اینها ضعیف العقل هستند؟
 سلطان گفت: از علت تمام این کارهایی که نموده است از او سؤال کنید!
 علماء گفتند: چرا به سلطان سجده نکردی؟! و آداب ملاقات سلطان را ترك نمودی؟!
 علامه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلطان بود و مردم فقط به او سلام می کردند؛ و خدا می فرماید: فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً (سوره نور ۲۴— آیه ۶۱).
 «پس در زمانی که در خانه ها وارد می شوید بر خودتان سلام کنید که این سلام تحیت مبارکی از جانب خداوند است».

و خلافتی بین ما و شما نیست در اینکه سجده برای غیر از خدا جایز نیست!
 علماء عامه گفتند: چرا در نزد سلطان نشستی؟
 علامه گفت: جائی غیر از آنجا خالی و فارغ نبود. و کلمات علامه را مترجم تماماً برای سلطان ترجمه می نمود.
 علماء گفتند: به چه علت نعلین خود را در دست گرفتی، و با خود در مجلس آوردی؛ و این عملی است که از هیچ عاقل، بلکه از هیچ انسانی سر نمی زند؟
 علامه گفت: ترسیدم که حنفی ها آنرا بدزدند، همچنانکه ابوحنیفه نعل رسول خدا صلی الله علیه و آله را دزدید.

حنفی ها گفتند و فریاد برآوردند که: حاشا و کلاً ابداً چنین نیست؛ ابوحنیفه کی در زمان رسول خدا بود؟ تولد ابوحنیفه بعد از صد سال از زمان وفات رسول خدا، واقع شد.
 علامه گفت: فراموش کردم؛ شاید آن کسی که نعل رسول خدا را دزدیده باشد شافعی بوده است.
 شافعی ها صیحه زدند و گفتند که: تولد شافعی در روز وفات ابوحنیفه بوده است؛ و شافعی چهار سال در شکم مادرش ماند و به جهت مراعات ادب و احترام ابوحنیفه خارج نمی شد؛ و چون ابوحنیفه وفات یافت، شافعی از مادر متولد شد؛ و نشو و نمای شافعی در دو یست سال بعد از وفات رسول الله بوده است.
 علامه گفت: شاید آن دزد مالک بوده است!
 مالکی ها گفتند همان مطالبی را که حنفی ها گفته بودند.
 علامه گفت: شاید آن دزد احمد بن حنبل بوده است!
 حنبلی ها نیز همان گفتار شافعی را گفتند.

علامه در این وقت متوجه به سلطان شد و گفت: ای پادشاه، دانستی که هیچ يك از رؤساء مذاهب اربعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده اند؛ و در زمان اصحاب رسول خدا نیز نبوده اند؛ و این مطلب یکی از بدعت های آنان است که از میان مجتهدین خود فقط این چهار نفر را انتخاب نموده اند؛ و اگر احیاناً در میان آنان فردی باشد که به مراتب از آن چهار نفر افضل باشد باز جایز نمی دانند که بر خلاف رأی یکی از این چهار نفر فتوا دهد.
 سلطان محمد گفت: هیچ يك از این چهارتن در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده اند، و در زمان صحابه نیز نبوده اند؟

همگی متفقاً گفتند: نه.

علامه گفت: اما ما شیعیان همگی از امیرالمؤمنین علیه السلام که نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادر و پسرعمو و وصی آن حضرت است پیروی می کنیم. و بر هر تقدیر طلاق را که سلطان واقع ساخته اند باطل است؛ چون شروط آن تحقق پذیرفته است؛ و از جمله شروط دو شاهد عادل است؛ آیا پادشاه زن خود را در حضور دو شاهد عادل طلاق داده اند؟ سلطان گفت: نه؛ و علامه درباره این مسئله مشغول بحث شد با علمای عامه و به طوری بحث کرد که همگی را ملزم و مُجاب نمود.

سلطان، تشیع را اختیار کرد و جماعتی را به سوی اقلیم ها و شهرها گسیل داشت، تا آنکه بنام ائمه اثناعشر خطبه بخوانند؛ و نام آنها را در مساجد و معابد بنویسند.

و از جمله آثاری که از این قضیه فعلاً در اصفهان موجود است، اولاً در سه موضع است از مسجد قدیم که در زمان خود سلطان محمد خدابنده نوشته شده است؛ و دیگر بر مناره دارالسیاده که سلطان محمد بعد از آنکه بردارش غازان آن را احداث کرده بود، اتمام کرد، همچنین موجود است؛ و در محاسن اصفهان موجود است که ابتدای خطبه به سعی بعضی از سادات انجام گرفته است که نام او (میرزاقلندر) است.

و دیگر از جمله معابدی را که من دیدم نام ائمه اثناعشر را بر روی آن نوشته بودند یکی معبد «پیر بکران» است که در «لنجان» واقع و در زمان خدابنده ساخته شده است؛ و آن اسامی الآن موجود است؛ و نیز در معبد قطب العارفین، نورالدین عبدالقصد نطنزی است که این مرد با من نیز از ناحیه مادر نسبت رحمیت دارد؛ و آن اسامی در این معبد نیز فعلاً موجود است.

و حمد و سپاس اختصاص به خداوند رب العالمین دارد که چنین نعمتی را موهبت فرمود که اصفهان درحالی که دورترین شهرها از نقطه نظر تشیع بود، به مرتبه ای رسید که در تمام شهر اصفهان و در قریه های اطراف آن (که مشهور است که هزار قریه است و اکثر آنها را فیروزآبادی در قاموس خود ذکر نموده است) برخلاف مذهب حق يك نفر پیدا نمی شود؛ حتی آنکه به مذهب تستن فقط يك نفر متهم است و آن نیز محض اتهام است.

و از شهرهایی که از زمان ائمه علیهم السلام تا به حال از شهرهای تشیع بوده است کمتر شهری یافت می شود که مثل اصفهان یکسره شیعه شود و ابتدا سنی در آن یافت نگردد مثل شهرهای جبل عامل و نون و استرآباد و سبزوار و طوس و تبریز و قم و کوفه و مازندران و کاشان و کشمیر و تبت و حیدرآباد و آبه و تستر و بحرین و حویزه و نمبی از شام و غیر از اینها از شهرهایی که فاضل سیدنورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» خود ذکر کرده است. چون در اکثر این شهرها یا در قریه های آنها برخلاف مذهب حق افرادی یافت می شوند.

سپاس و حمد اختصاص به خداوند رب العالمین دارد که تشیع در جمیع شهرهای ایران به طور عموم و شمول شیوع یافته؛ و حتی در حریم شریفین: مکه معظمه و مدینه منوره، و قزوین و گیلان و همدان و شهرهای فارس و یزد و نواحی آن و حتی در بصره انتشار یافته است.

و از خداوند تعالی امید و انتظار داریم که در ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیهم تعجیل فرماید تا به جائی که تمام حقه خاك و سراسر جهان بر طریقه حقه بیضاء که حکومت حق بر باطل و ولایت آل محمد

است قرار گیرد؛ همچنانکه خداوند وعده فرموده است:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا (سوره نور ۲۴- آیه ۵۵).

«خداوند به کسانی که ایمان آورده اند از شما و عمل صالح به جای می آورند، وعده داده است که آنها را در روی زمین خلیفه گرداند همچنانکه آن کسانی را که قبل از اینها بودند در روی زمین خلیفه گردانید و همان دین آنها را که مورد پسند و خوشایند او برای آنهاست برای آنها تمکین دهد؛ و خوف و هراس آنها را تبدیل به امن و امان گرداند؛ به طوری که مرا فقط عبادت کنند و ابداً با من شریکی قرار ندهند».

در کتاب «ریحانة الأدب» مرحوم محمدعلی مدرس در ضمن بیانات خود در شرح احوال علامه حلی (از صفحه ۱۶۷ تا صفحه ۱۷۹ از جلد چهارم طبع دوم مطبعة شفق تبریز) که شرح احوال این عالم بزرگوار را بیان می کند، از شرح کتاب «من لا یحضره الفقیه» مجلسی اول بالواسطه، شرح شیعه شدن الجایتو، سلطان محمد خدابنده را همانطوری که ما بیان کردیم با اضافاتی دیگر نقل می کند؛ ولی چون حاوی اضافاتی بود که در متن شرح نبود، لذا ما عین عبارات مجلسی اول را ترجمه کردیم تا در نقل، امانت مراعات گردد.

درسِ حِلم تا چهل و پنجم

تفسیر

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

درس چهلم تا چهل و پنجم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَّلَعْنَةُ
اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ مِنَ الْاَنِّ اِلٰی قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَّلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال اللّٰهُ الْحَكِيمِ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً^۱.
«حقاً این است که خداوند فقط اراده کرده است که از شما اهل بیت رجس
و پلیدی را بزدايد و شما را به طهارت واقعي برساند».
این آیه در قرآن مجید در سوره احزاب است و در میان علماء و مفسرین و
محدثین به آیه تطهیر معروف است و هر کس به کتب عامه و خاصه مطلع باشد
می داند که در نزول این آیه در حق و خصوص رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین
علی بن ابیطالب و فاطمه زهراء و امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ جای تردید نیست.
این مسئله از مسلمات و متواترات، و انکار آن در حکم عناد با قرآن و رسول خدا و
اهل بیت است به طوری که بعضی گفته اند: اجماع اهل قبله بر شأن نزول آن درباره
خمسه طیبه منعقد است، و کتب خاصه و عامه مشحون از این روایات است.
عامه بآجمعهم حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی این آیه را راجع به اصحاب
کساء می دانند و هر کتاب از کتب آنها را ورق زنییم این آیه و اسامی مطهره پنج تن به
چشم می خورد.
روایاتی که در «غایة المرام» در این مسئله نقل شده است مجموعاً هفتاد و پنج

(۱) سوره احزاب ۳۳- آیه ۳۳.

روایت است^۱. چهل و یک روایت آن^۲ از طریق عامه است و منتهی می‌شود به ام-سلمه و عائشه و ابوسعید خُدْری و سعد بن وقاص و واثله بن أسقع و اَبی الحَمْرَاء و ثَوْبَان غلام حضرت رسول اکرم و عبداللّه بن جعفر و علی بن ابیطالب علیه السلام و حضرت امام حسن علیه السلام. و آنها را بزرگان از محدثین و اکابر از علماء و مفسرین خود با سلسله سندهای صحیح و موثق تخریج کرده و در کتب خود آورده‌اند؛ از جمله «صحیح مسلم» و «صحیح ترمذی» و «صحیح بخاری» و «مسند احمد حنبل» و «مسند طیالسی» و «سنن بیهقی» و «هستدرک حاکم» و تفسیر «التّر المنثور» سیوطی و «تفسیر طبری» و «تفسیر ابن کثیر» و «مجمع الزوائد» هیثمی و «الصواعق المحرقة» ابن حجر و «ذخایر العقبی» محبّ الدین طبری و «مشکل الآثار» طحاوی و «تهذیب التهذیب» و «الریاض النّضرة» و «فرائد السّمطین» حموینی و «أُسْدُ الغابة» ابن اثیر و «کنز العُمّال» ملاعلی مَتّقی و «خصائص» نسائی و «مقتل» خوارزمی و «مناقب» خوارزمی و «نظم درر-السّمطین» زرنندی و «ینایع المودّة» قندوزی و «فصول المهمة» ابن صباغ مالکی و «کفایة الطالب» گجّی شافعی و «مناقب» ابن المغازلی و «شواهد التنزیل» حاکم حَسکانی و «مطالب السّؤل» محمّد بن طلحه و «تذکرة خواصّ الأُمَّة» سبط ابن جوزی و «الشّرّف المؤتد» یوسف بن اسماعیل نبهانی و «رشفة الصّادی» ابی بکر بن شهاب الدین علوی و «اسباب النّزول» واحدی و «تفسیر التّعلی».

و سی و چهار روایت آن^۳ از طریق خاصه است و منتهی می‌شود به حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا علیهم السلام و ام سلمه و ابوذر و ابی لیلی و ابوالأسود الدّثلی و عمرو بن میمون الأودی و سعد بن ابی وقاص و بزرگان اصحاب حدیث مانند کلینی و صدوق در «امالی» و شیخ طوسی در «امالی» و «تفسیر علی بن ابراهیم» و «تفسیر برهان» و «تفسیر مجمع البیان» و «تفسیر ابوالفتح» و «تفسیر بیان السّعادة» و «تفسیر منهج الصادقین» و «تفسیر المیزان» علامه طباطبائی مدظله و «تفسیر صافی» و مجلسی در «بحار» و محدث قمی در «سفینه البحار» و بسیاری دیگر از کتب حدیث و تفسیر و کتب مناقب ذکر کرده‌اند.

(۱) و (۲) «غایة المرام» ص ۲۸۱ تا ص ۳۰۰.

(۳) «غایة المرام» ص ۲۹۲ تا ص ۳۰۰.

باری تمام این کتبی که از اهل سنت و از شیعه ذکر شد همگی آیه تطهیر را منحصرأ در حق پنج تن آل عبا می دانند، اول آنها محمد مصطفی وَالشَّاهِدُ وَوَصِيَّتُهُ و در حکم جان و نفسش به مدلول آیه قرآن حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و دخترش سیده زنان بهشت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ و دو ریحانه و دو سبطش دو آقای جوانان بهشت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .

این آیه واضح الدلالة فقط درباره این پنج تن معصوم آمده و در زیر این آسمان کبود آحدی از بنی آدم با آنها شریک نشده و نتوانسته است در زیر کساء با آنان گرد آید.

جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدر المنثور» بیست روایت از طرق مختلفه عاقله ذکر می کند که مراد از اهل بیت در این آیه مبارکه این پنج نفرند لاغیر.

و ابن جریر طبری در «تفسیر» خود همان طور که از کتاب «الشرف الموبد» نقل شده است پانزده روایت با سندهای مختلف ذکر می کند و در همه آنها اهل بیت را منحصرأ به این پنج تن قرار داده اند و برای این معنی همین بس که خود حضرت رسول الله فرموده اند: **أُنزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي خَمْسَةٍ: فِيَّ وَفِي عَلِيٍّ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ**؛ و این روایت را از رسول خدا ابن جریر و طبرانی با سندهای خود ذکر کرده و نبهانی در کتاب «الشرف الموبد» آورده و ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة»^۱ ذکر کرده اند.^۲

امام احمد حنبل از ابوسعید خدری در تفسیر این آیه گفته است: **إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي خَمْسَةٍ: النَّبِيِّ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ**^۳ .

و در کتاب «اسباب النزول» و احدی و «تفسیر ثعلبی» از ابوسعید خدری این روایت را تخریج کرده اند.^۴

(۱) «الصواعق المحرقة» ص ۸۵.

(۲) «الفصول المهمة» شرف الدین ط نجف ص ۲۰۴ و نیز در «غایة المرام» ص ۲۸۸ بعنوان حدیث پانزدهم از «تفسیر ثعلبی» با سند خود از اعمش از عطیه از ابوسعید خدری از رسول خدا روایت کرده است و در تفسیر «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۶ آورده است.

(۳) «الصواعق المحرقة» ص ۸۵ و «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «ینایع المودة» ص ۱۰۸ و

«نظم دُرِّ السَّمْطِينَ» ص ۲۳۸.

(۴) «الفصول المهمة» ص ۲۰۴.

و تمام مذاهب اسلام از شیعه و سنی متفق اند که چون رسول خدا احساس رحمت نمودند اهل بیت را که این پنج نفر باشند در زیر کساء جمع نموده و کساء را به روی آنها انداختند و از خدا طلب رحمت کردند و عرض کردند:

«بارپروردگارا برای هر پیغمبری اهل بیتی است و اینان اهل بیت من اند، اینها آل محمدند، صلوات و برکات خود را بر محمد و آل محمد بفرست به درستی که تو حمید و مجید هستی». و ام سلمه کساء را بالا زد و گفت: یا رسول الله من هم وارد شوم؟ حضرت فرمود: نه وارد نشو اینجا جای تو نیست ولیکن تو بر خیر خواهی بود. در این حال حضرت رسول الله دست خود را از گوشه کساء بیرون آورده و به سوی آسمان بلند کرد و عرض کرد: «خدایا این اهل بیت مرا از هر رجسی پاکیزه بدار و آنها را به مقام طهارت مطلقه برسان» که ناگهان این آیه مبارکه را جبرائیل امین نازل کرد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.**

ما در اینجا بعضی از این روایات را که از طریق شیعه و سنی روایت شده ذکر می کنیم و سپس در مفاد و مفهوم این آیه بحث می نمایم.

حدیث اول: عبدالله بن احمد حنبل با سلسله سند خود از عطاء

ابن ابی ریح از ام سلمه روایت کند که: **كَانَ إِمُّ سَلَمَةَ تَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ فِي بَيْتِهَا فَاتَتْهُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِبُرْمَةٍ فِيهَا حَرِيرَةٌ فَدَخَلَتْ بِهَا عَلَيْهِ، قَالَ: أَدْعَى لِي زَوْجِكِ وَأَبْنَيْكَ، قَالَ: فَجَاءَ عَلِيُّ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ فَدَخَلُوا وَحَلَسُوا يَا كَلُونَ مِنْ تِلْكَ الْحَرِيرَةِ وَهُوَ هُمْ عَلِيُّ مَنَامٍ لَهُ عَلِيُّ ذُكَّانٍ تَحْتَهُ مَعَهُ كِسَاءٌ خَبِيرِيٌّ، قَالَتْ: وَأَنَا فِي الْحُجْرَةِ أَصَلِّي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».** قَالَتْ: فَأَخَذَ فَضْلَ الْكِسَاءِ وَكَسَاهُمْ بِهِ ثُمَّ أَخْرَجَ بَدَهُ فَأَلَوِي بِهَا إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، اَللَّهُمَّ فَادْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. قَالَتْ: فَادْخَلْتُ رَأْسِي الْبَيْتِ وَقُلْتُ: أَنَا مَعَكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّكَ إِلَى خَيْرِ أُمَّتِكَ إِلَى خَيْرٍ.

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث دوم و نیز در «غایة المرام» ص ۲۸۸ به عنوان حدیث شانزدهم از ثعلبی با اسناد خود از ام سلمه آورده است، و نیز در «غایة المرام» ص ۲۹۱ حدیث سی و هفتم از «فصول المهمة» ابن صباغ مالکی آورده است. و همین خبر را با مختصر اختلافی در لفظ در «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث چهاردهم از تفسیر قرآن محمد بن عباس ماهیار شیعی با سلسله سند شیعه از ام سلمه آورده است، و نیز در «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث هفدهم از محمد بن عباس ماهیار از ام سلمه و به عنوان حدیث بیستم از

و عین این حدیث را احمد حنبل با دو سند دیگر از ابوسلمه^۱ و از شهر بن حوشب^۲ از ام سلمه روایت کرده است.

ام سلمه گوید: «حضرت رسول اکرم ﷺ در اطاق من بودند حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ وارد و با خود حریره‌ای را برای حضرت رسول اللّه مهیا نموده و در دیگی سنگی برای پدر آورد. حضرت فرمود: ای فاطمه شوهرت و دو فرزندت را بیاور. حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وارد شدند و نشستند همگی از آن حریره خوردند درحالی که حضرت رسول اللّه با آنها روی بالینی (دو شکی) که بر روی تختی که خوابگاه آن حضرت بود نشسته بودند، و با آن حضرت يك كساء خبیری بود. ام سلمه گوید: و من در آن حجره که در گوشه اطاق بود مشغول نماز خواندن بودم خداوند این آیه را فرستاد که: «خدا فقط اراده اش چنین تعلق گرفته که از شما خاندان نبوت هرگونه رجس و آلائش را ببرد و شما را از عیب معنوی پاک و منزّه گرداند». ام سلمه گوید: من سر خود را داخل اطاق کردم و گفتم: من نیز با شما هستم ای رسول خدا؟ فرمود: تو بر خیر خواهی بود، تو بر خیر خواهی بود».

حدیث دوم — عبدالله احمد حنبل از پدرش با سند خود از شهر بن حوشب از ام سلمه روایت کرده است که: **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِفَاطِمَةَ: إِنِّي بَرِّؤُكَ وَابْتِئْتُكَ،**

«امالی» شیخ طوسی از ام سلمه و به عنوان حدیث بیست و یکم نیز از «امالی» شیخ طوسی با سند دیگر از ام سلمه آورده است. و نیز در «غایة المرام» ص ۲۹۹ حدیث سی ام از ابوعلی طبرسی از تفسیر ابوحمره ثمالی از ام سلمه آورده است، و در «ذخائر العقبی» ص ۲۲ و ص ۲۳ از «معجم» ابن قباثی آورده است و نیز چندین روایت دیگر از ترمذی در ص ۲۱ آورده است. و در پاورقی از ص ۲۰۵ «فصول المهمه» گوید: این حدیث را احمد حنبل در ص ۲۹۲ از جزء ششم «مسند» آورده و واحدی در تفسیر این آیه از کتاب «اسباب النزول» ص ۲۶۷ و ابن جریر در تفسیر خود و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و طبرانی آورده اند. و در «الذکر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ از ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه آورده. و در «ینابیع المودة» ص ۱۰۷ مختصراً و در «نظم در الستمطین» ص ۲۳۸ با مختصر اختلافی در لفظ، و «فصول المهمه» ابن صباغ ص ۸۰ با مختصر اختلافی در لفظ و در «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰۴ مختصراً و در «مطالب السؤل» ص ۸ آورده است.

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث سوم، و در پاورقی ص ۲۰۵ از «فصول المهمه» گوید: این حدیث را احمد حنبل در ص ۳۲۳ از جزء ششم از «مسند» خود آورده و ثعلبی در تفسیر آورده است.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث چهارم.

فَجَاءَتْ بِهِمْ، فَأَلْفَى عَلَيْهِمْ كِسَاءً فَدَكِيًّا، قَالَتْ: ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِمْ وَقَالَ: اللَّهُمَّ هُوَلَاءِ آلُ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: فَرَفَعْتُ الْكِسَاءَ لِأَدْخُلَ مَعَهُمْ فَجَذَبَهُ مِنْ يَدِي وَقَالَ: إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ!

ام سلمه گوید: «رسول خدا به فاطمه فرمود: شوهر و دو پسر را بیاور، حضرت فاطمه آنها را آورد، حضرت به روی آنها کسای فدکی خود را کشید و سپس دست خود را بر بالای سر آنها گرفت و عرض کرد: بار پروردگار من! اینها آل-محمدند، برکات و صلوات خود را بر محمد و آل محمد بفرست، حقا که تو پسندیده و مورد ستایش و حمد و عالی مرتبه هستی. ام سلمه گوید: من گوشه کساء را بالا زدم که در میان آنها وارد شوم حضرت کساء را از دست من کشیدند و گفتند: تو بر خیر هستی».

حدیث سوم - ثعلبی با سلسله سند متصل خود از اسماعیل فرزند عبدالله بن جعفر از پدرش عبدالله بن جعفر روایت کرده که گفت: لَمَّا نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى آلِهِ أَجْمَعَةٍ هَابِطَةٍ مِنَ السَّمَاءِ قَالَ: مَنْ تَدْعُ مَرَّتَيْنِ؟ قَالَتْ زَيْنَبُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: أَدْعِي لِي عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، قَالَ: فَجَعَلَ حَسَنًا عَنْ يَمِينِهِ وَحُسَيْنًا عَنْ شِمَالِهِ وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ يَجَاهَهُ ثُمَّ عَشَاهُمْ كِسَاءً خَيْرِيًّا ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلًا وَهُوَلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». فَقَالَتْ زَيْنَبُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا أَدْخُلُ مَعَكُمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَكَانَكَ فَإِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ^۳.

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث نهم و «ذخائر العقبی» از دولابی ص ۲۱ و «الصواعق المحرقة» ص ۸۵ و «الذکر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «کنز العمال» ج ۷ ص ۲۰۴ و «اسد الغابة» ج ۴ ص ۲۹ با مختصر اختلافی در لفظ - «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۲.

(۲) إله بر وزن عدة اصلش آل بوده است بر وزن وعد از ماده آل - و آل بمعنی طلب نجات نمودن است؛ بنابراین إله به معنی نجات و فیض و رحمت است کما آنکه در بعضی از روایات وارد است که لَمَّا نَظَرَ إِلَى الرَّحْمَةِ هَابِطَةً - الحدیث. و شاید در اصل من تَدْعُ من تَدْعُ من تصحیفاً من تَدْعُ ضبط گردیده؛ بلکه ظاهراً من يدعو بوده است چنانچه در بعضی دیگر از نسخ حدیث است.

(۳) «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث هجدهم و در «مستدرک» حاکم ج ۳ ص ۱۴۷ با مختصر اختلافی در لفظ آورده است، و نیز در «غایة المرام» ص ۲۹۰ حدیث سی و سوم از حموی نقل شده است. و در «ینابیع المودة» ص ۱۰۸ این روایت را از زینب با مختصر اختلافی در لفظ آورده است - «شواهد-التنزیل» ج ۲ ص ۳۲ و ص ۳۳.

«چون حضرت رسول خدا دیدند که فیض رحمت و عنایات فراوان از آسمان فیض در حال پائین آمدن است فرمودند: کیست اینجا، کیست اینجا؟ زینب (دختر ام سلمه (زوجه آن حضرت) می گوید: گفتم: من هستم ای پیامبر خدا، آن حضرت فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین را فوراً به سوی من بخوان، چون آمدند حضرت، حسن را در طرف راست و حسین را در طرف چپ و علی و فاطمه را در مقابل خود نشاند و سپس کساء خبیری را بر روی سر همه انداخت و فرمود: از برای هر پیغمبری اهل بیتی است و اینان اهل بیت من اند، خداوند عزوجل این آیه را فرستاد: «خداوند می خواهد که فقط از شما خاندان و اهل بیت رسالت هرگونه پلیدی و زشتی را ببرد و از هر عیب پاک و پاکیزه نگهدارد». زینب گفت: یا رسول الله! اجازه دارم که من هم با شما در زیر کساء وارد شوم؟ حضرت فرمود: بر جای خود باش، عاقبت توبه خیر خواهد بود ان شاء الله».

حدیث چهارم - حمیدی گوید: شصت و چهارمین حدیث از احادیثی که دو «صحیح» بخاری و «صحیح» مسلم بر آن اتفاق دارند از مسند عائشه از مصعب بن شیبه از صفیه دختر شیبه از عائشه روایت است که: **خَرَجَ النَّبِيُّ وَالْمَسْكُورَةُ ذَاتَ عُدْوَةٍ وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَجَلٌ^۱ مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».** و لیس لمصعب بن شیبه عن صفیه بنت شیبه فی مسند من الصحیحین غیر هذا^۲.

عائشه گوید: «صبحگاهی حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از منزل خارج شدند

(۱) مِرْطٌ به معنای کساء و حولی غیر دوخته است. مُرَجَلٌ یعنی نقوش، رجال ایل یعنی جهاز شتران بر آن بود و بعضی مُرَجَلٌ نوشته اند از ماده مرجل یعنی دیگ و بنابراین مفاد، آن می شود که در آن خله نقش های دیگ را بافته بودند.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و دوم. و این حدیث را نیز در «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث یازدهم از «صحیح» بخاری از صفیه دختر شیبه از عائشه نقل می کند، و نیز از «صحیح مسلم» با سند خود از صفیه دختر شیبه از عائشه در ص ۲۸۸ به عنوان حدیث دوازدهم نقل می کند - «ینابیع الموده» ص ۱۰۷ از «صحیح مسلم» و از حاکم در «مستدرک» - «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۳، «مطالب السؤل» ص ۸، «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۳ و ص ۳۵ و ص ۳۶ و ص ۳۷.

(شاید مراد آن باشد که از منزل من خارج شده و به منزل ام سلمه رفتند) و بر دوش آن حضرت يك حُلّه سیاه رنگ از مو بود که در روی آن نقش‌های جهاز-شتر بود. پس حضرت امام حسن آمدند حضرت او را در زیر حله برد و پس از آن امام حسین آمدند او را نیز زیر حله برد و سپس فاطمه آمد او را نیز داخل نمود و بعد از آن علی آمد او را نیز داخل کرد، آنگاه فرمود: «خداچنین می‌خواهد که فقط از شما اهل بیت پیغمبر هرگونه آلودگی را ببرد و شما را پاک و مبرای از هرگونه عیبی بنماید». و سپس حمیدی راوی این روایت گوید: مصعب بن شیبه از صفیه دختر شیبه غیر از همین يك روایت را در مسند عائشه از «صحیح» مسلم و «صحیح» بخاری نیآورده است.

حدیث پنجم - مفاد همین روایت را در جزو سوم از کتاب «جمع بین صحاح سته» در باب مناقب الحسن و الحسين از «صحیح» ابی داود که همان «سنن» اوست با همان سند سابق الذکر از صفیه بنت شیبه روایت کند^۱.

حدیث ششم - در کتاب جمع بین صحاح ششگانه اهل تسنن که عبارت است از «موطأ» مالک بن انس اصبحی و «صحیح» مسلم و «صحیح» بخاری و «سنن» ابوداود سجستانی و «صحیح» ترمذی و نسخه کبیره از «صحیح» نسائی که تألیف شیخ ابوالحسن رزین بن معاویه العبدری السرقسطی الاندلسی است از «صحیح» ابوداود سجستانی که همان کتاب «سنن» اوست در تفسیر این آیه مبارکه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» از عائشه روایت می‌کند که: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرْحَلٌ مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَدْخَلَهُ، قَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

قال: وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ: إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي بَيْتِهَا «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». قَالَتْ: وَأَنَا جَالِسَةٌ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ:

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و پنجم. و مسلم در «صحیح» خود باب فضائل اهل بیت-

النبی ج ۷ ص ۱۳۰ و بیهقی در «سنن» ج ۲ ص ۱۴۹ و «تفسیر» طبری در تفسیر آیه ج ۲۲ ص ۵ و حاکم در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۴۷ و تفسیر «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۵.

يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ: إِنَّكَ إِلَىٰ خَيْرِ إِنَّكَ مِنْ أَزْوَاجِ رَسُولِ اللَّهِ، قَالَتْ: وَفِي الْبَيْتِ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ، فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ وَقَالَ: اللَّهُمَّ هُوَلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً^۱.

عائشه می گوید: «حضرت رسول الله ﷺ خارج شدند درحالی که یک حله سیاه موئین که بر آن نقوشی از جهازهای شتر بود بردوش داشت. پس حسن آمد او را در زیر حله داخل کرد و حسین آمد و او را داخل کرد و پس از آن فاطمه آمد او را نیز داخل کرد و سپس علی آمد او را نیز داخل کرد و فرمود: خدا می خواهد فقط از شما خاندان رسالت هرگونه آلایش و رجسی را بزدايد و از هرگونه عیب و آلودگی پاکیزه و مبری دارد».

و از ام سلمه زوجه رسول خدا حکایت شده که این آیه در اطاق او نازل شده است. ام سلمه می گوید: من در هنگام نزول آیه تطهیر در کنار در اطاق نشسته بودم و عرض کردم: ای رسول خدا آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: عاقبت تو به خیر خواهد بود، تو از زنهای پیمبری.

ام سلمه گوید: در آن اطاق فقط رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین بودند. حضرت بر روی همه کسانی را پوشانیدند و عرض کردند: بار پروردگار من اینان اهل بیت من اند آنها را از هر آلودگی منزّه گردان و آنها را به مقام طهارت مطلقه برسان.

حدیث هفتم - از تفسیر ثعلبی در تفسیر آیه مبارکه طه از حضرت صادق عليه السلام روایت است که فرمود: «طه» طهاره اهل بیت محمد عليه السلام، ثُمَّ قَرَأَ: «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً^۲».

حضرت صادق عليه السلام فرمود: «طه طهارت اهل بیت محمد عليه السلام است و سپس آیه تطهیر را حضرت به عنوان دلیل و شاهد قرائت فرمود».

حدیث هشتم - ثعلبی با اسناد خود از عموزاده عوام بن حوشب که او را

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و سوم، و «ذخائر العقبی» ص ۲۴ مختصراً از احمد حنبل و مسلم، و «الذکر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸، و حدیث عائشه را در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۴ آورده است.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث سیزدهم.

مجمع گویند روایت کند، مجمع گوید: دَخَلْتُ مَعَ أُمِّي عَلِيَّ عَائِشَةَ فَسَأَلْتَهَا أُمِّي قَالَتْ: رَأَيْتُ خُرُوجَكَ يَوْمَ الْجَمَلِ؟ قَالَتْ: إِنَّهُ كَانَ هَذَا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، فَسَأَلْتَهَا عَنْ عَلِيٍّ قَالَتْ: سَأَلْتَنِي عَنْ أَحَبِّ النَّاسِ كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا وَقَدْ جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ لِعُوفٍ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لَأَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجَسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا مِنْ أَهْلِكَ؟ فَقَالَ: تَنَحَّى فَإِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ^۲.

مجمع گوید: «با مادرم به نزد عائشه رفتم، مادرم گفت: دیدم که روز واقعهٔ جمل بر امیرالمؤمنین علیه السلام خروج کردی؟ عائشه گفت: این تقدیری از ناحیهٔ خدای تعالی بود. مادرم دربارهٔ علی سؤال کرد. عائشه در پاسخ گفت: از محبوبترین مردم در نزد رسول خدا از من سؤال کردی؛ سوگند به خدا دیدم علی را و فاطمه را و حسن و حسین را که همه را رسول خدا دور هم جمع کرده بود و پوشش به روی آنان کشیده بود و سپس گفت: «بار پروردگارا اینان اهل بیت من و خاصهٔ من هستند از آنها هرگونه رجس و پلیدی را بزدا و پاکیزه و طاهر گردان طاهر کردنی». من گفتم: ای رسول خدا! من از اهل تو نیستم؟ فرمود: دور شو از ما، توبه خیر هستی».

حدیث نهم — ثعلبی با سلسله سند خود از شداد بن عمّار روایت کند که گوید: من وارد شدم بر واثله بن اسقع و نزد او جماعتی بودند پس سخن از علی به میان آمد، آن جماعت همگی او را سب و شتم کردند من هم او را شتم کردم. واثله گفت: می‌خواهی خبر بدهم تو را به چیزی که از رسول خدا شنیدم؟ قَالَ: آتَيْتُ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا سَأَلْتُهَا عَنْ عَلِيٍّ فَقَالَتْ: تَوَجَّهَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَاجْلَسْتُ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ وَمَعَهُ عَلِيُّ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آخِذٌ بِيَدِهِ حَتَّى دَخَلَ، وَأَدْنَى عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ فَاجْلَسَهُمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَاجْلَسَ حَسَنًا وَحُسَيْنًا كُلًّا وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى فَخْذِهِ ثُمَّ لَفَّ عَلَيْهِمْ ثُوبَةً — وَقَالَ: كَسَاهُ — ثُمَّ نَلَاهُذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ

(۱) معنای لغوف مفهوم نشد ولی در «شواهد التنزیل» وارد است که: التّفّ علیهم بثوبه، و التّفّع علیهم

بثوب، و جمع رسول الله بثوب علیهم.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث هفدهم: «و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۷ از جمیع بن عمیر با

مختصر اختلاف لفظی و ص ۳۸ و ص ۳۹.

الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَأَهْلِ بَيْتِي^۱.

واثله می گوید: «نزد فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ رفتم و از علی جو یا شدم. فرمود: نزد رسول خدا رفته است. من نشستم تا آنکه رسول خدا با علی آمدند، و حضرت رسول دست حسن و حسین را گرفته بودند؛ حضرت داخل در منزل شدند و علی را نزد خود خواندند و فاطمه را نیز نزد خود خواندند و آن دو را در مقابل خود نشانند و حسن و حسین را به روی رانهای خود نشانده و لباس خود، یا کسای خود را به روی آنان کشیدند و سپس آیه تطهیر را تلاوت کردند و عرض نمودند: بار پروردگارا اینان اهل بیت من اند، اینان اهل بیت من اند».

و این روایت را احمد حنبل در «مسند» خود بیان کرده با سلسله سند خود و در آخرش دارد که رسول خدا عرض کرد: هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي، وَأَهْلِ بَيْتِي أَحَقُّ^۲. «اینان اهل بیت من اند، و اهل بیت من سزاوارترند».

حدیث دهم — ابراهیم بن محمد حموی در کتاب «فرائد السمطين فی فضایل المرتضى والتول والتبطين» با سلسله اسناد متصل خود از یوسف بن عبدالحمید روایت کند که قَالَ: قَالَ لِي ثَوْبَانُ مَوْلِي رَسُولِ اللَّهِ: اجْلِسْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيَّ فَخَدَيْهِ. وَفَاطِمَةَ فِي حُجْرِهِ وَاعْتَنِقْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي^۳.

یوسف بن عبدالحمید گوید: «ثوبان غلام رسول خدا به من گفت: رسول— خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حسن و حسین را به روی دوران خود نشانند و فاطمه را در دامان خود و دست به گردن علی انداخت سپس عرض کرد: بار پروردگارا اینان اهل بیت من

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث نوزدهم و «ذخائر العقبی» ص ۲۳ مختصراً از ابوحاتم و از احمد حنبل در «مسند»، و در «مستدرک» حاکم ج ۲ ص ۴۱۶ و «مشکل الآثار» طحاوی ج ۱ ص ۳۳۵ و «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۶۷ مختصراً و «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «سنن» بیهقی ج ۲ ص ۱۵۲ و تفسیر «طبری» در تفسیر آیه مربوطه ج ۲۲ ص ۶ و «ینابیع المودة» ص ۱۰۸ مع اختلاف فی اللفظ و «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰۵ و «تذکره الخواص» ص ۱۳۳ و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۹ و ایضاً ص ۴۱ و ص ۴۵.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث اول، و نیز با سند دیگر به عنوان حدیث پنجم آورده است. و این حدیث را حاکم در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۴۷ آورده و گفته است: هذا صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه وأخرجه الذهبی فی «تلخیص المستدرک» و گفته است: صحیح علی شرط مسلم.

(۳) «غایة المرام» ص ۲۹۰ حدیث سی و یکم.

هستند».

حدیث یازدهم - ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب «فضائل - علیّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» با اسناد متصل خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی، و نیز مرحوم شیخ طوسی در کتاب «امالی» با اسناد متصل خود از طریق خاصه از عبدالرحمن بن ابی - لیلی روایت کرده اند که او می گوید: پدرم گفت: حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رایت جنگ را در روز خیبر به دست امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ سپردند و خداوند به دست او فتح نمود، و در روز غدیر خم او را بر سرپا نگاهداشت و به تمام مردم اعلان کرد که او ولی و صاحب اختیار هر مرد مسلمان و هر زن مسلمان است، و به او فرمود: تو از من هستی و من از تو هستم، و به او فرمود: تو در راه تأویل قرآن کارزار خواهی نمود همچنان که من درباره تنزیل قرآن جنگ نمودم، و به او فرمود: نسبت تو به من مانند نسبت هارون است به حضرت موسی، و به او فرمود: من صلح دارم با کسی که تو با او صلح داری و جنگ دارم با کسی که تو با او جنگ داری، و به او فرمود: تو دستاویز محکم ایمانی و تو بعد از من آنچه را که بر اُمت مشتبّه گرد در روشن و مبین می سازی، و امام و پیشوای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه، و سرپرست و صاحب اختیار هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه بعد از من هستی، و تو آن کسی هستی که خدا درباره تو این آیه فرو فرستاد: **وَإِذَا مَنِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ**

و تو هستی که اخذ به سنت من می کنی و از حریم ملت من دفاع می نمائی، و اولین کسی هستی که زمین را بر او شکافته گردد، و تو با منی و در وقتی که من کنار حوض باشم تو با منی، و من اولین کسی باشم که داخل بهشت گردم و تو نیز با من داخل می شوی، و فاطمه و حسن و حسین نیز با من داخل می شوند، و خداوند به من امر فرمود که فضل تو را آشکارا کنم، من در میان مردم ایستادم و مأموریت خود را درباره تبلیغ تو انجام دادم، و پرهیز از کینه هائی که در دل بعضی از تو مخفی است و بعد از مرگ من آشکار می کنند، ایشان را خدا لعنت می کند و لعنت کنندگان نیز لعنت می کنند.

در این حال حضرت رسول گریه کردند، به آن حضرت عرض شد: ای رسول - خدا علّت گریه شما چیست؟ حضرت فرمود: جبرائیل به من خبر داده است که اُمت من به او ستم می کنند و حق او را می برند و با او جنگ می کنند و فرزندان او را

می‌کشند و بعد از مرگ او به فرزندانش ستم می‌کنند، و جبرائیل به من خبر داده است که در زمان ظهور قائم آنها، این ظلم از بین می‌رود و کلمه عزت اهل بیت من بالا می‌رود و تمام امت من در محبت آنها مجتمع می‌گردند. در آن وقت عیب‌گوی آنها کم است و بدبین به آنها اندک و ثناگوی آنان بسیار است، و این فرج و گشایش در وقتی است که شهرها متغیر گردد و اوضاع آنها دگرگون شود و بندگان صالح خدا ضعیف و ناتوان گردند و همه از فرج مایوس شوند، در آن هنگام قائم ظهور کند و در میان آنها ظاهر شود.

پیغمبر فرمود: اسم او اسم من و اسم پدر او اسم پدر من است^۱، و او از فرزندان دختر من است. خداوند حق را به آنها ظاهر گرداند و باطل را با شمشیر آنها خمود فرماید، و مردم از آنها پیروی کنند، هم رغبت به آنها داشته باشند و هم از آنان در بیم و هراس. در این حال گریه پیغمبر ساکت شد و فرمود: ای جماعت مؤمنین، بشارت باد شما را به فرج، چون وعده خدا تخلف ندارد و حکم خدا بازگشت ندارد و اوست خدای حکیم و خبیر، و حقاً که فتح خدا نزدیک است، **اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ أَهْلِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً**. «خداوندا آنان اهل من هستند، آنها را از آنچه رجس است به نهایت درجه پاکیزه گردان، و آنها را متمتع گردان و مورد رعایت خود قرار ده و خودت برای آنها باش و آنان را یاری کن و عزت ده و ذلیل مگردان، و حقیقت مرا در میان آنها باقی گذار، **إِنَّكَ عَلِيٌّ مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ**»^۲.

حدیث دوازدهم — خوارزمی موفق بن احمد با سند متصل خود روایت

می‌کند از واثله بن اسقع، قَالَ: لَمَّا جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ تَحْتَ تَوْبِهِ قَالَ: اللَّهُمَّ قَدْ جَعَلْتَ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتَكَ وَمَغْفِرَتَكَ وَرِضْوَانَكَ عَلِيَّ ابْنِ أَبِي تَاهِرٍ. اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتَكَ وَمَغْفِرَتَكَ وَرِضْوَانَكَ عَلَيْهِمْ. قَالَ وَائِلَةٌ: وَكُنْتُ وَاقِفًا بِبَابِ فَقُلْتُ: وَعَلَيٌّ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَابِي أَنْتَ وَأُمِّي؟ قَالَ: اللَّهُمَّ

(۱) در صورت صحت و صدور این فقره ممکن است همانطور که صاحب «جنات الخلود» برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دو اسم به عنوان حسن و عبدالله قائل است در اینجا رسول الله نام پدر حضرت قائم را به عنوان عبدالله ذکر کرده است.

(۲) این روایت را از خوارزمی در «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث سی و نهم و از «امالی» طوسی در «غایة المرام» ص ۲۹۶ حدیث بیست و دوم آورده است.

وَعَلَىٰ وَاثِلَةَ ۱.

واثله می گوید: «چون رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر لباس خود جمع کرد عرض کرد: خدایا تو صلوات و رحمت و مغفرت و رضوانت را بر ابراهیم و آل ابراهیم ارزانی داشتی؛ بارپروردگارا این اهل بیت من از من اندومن از ایشانم، پس صلوات و رحمت و مغفرت و رضوانت را بر آنان ارزانی دار. واثله گوید: من نزد در ایستاده بودم، عرض کردم فدایت شود پدر و مادرم ای رسول خدا، بر من هم؟ پیغمبر فرمود: خدایا بر واثله هم».

حدیث سیزدهم — محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از حضرت صادق روایت می کند، فی قوله تعالی: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً، يَعْنِي الْأَيِّمَةَ وَوَلَايَتَهُمْ، مَنْ دَخَلَ فِيهَا دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ ۲». حضرت صادق عليه السلام در تفسیر این آیه فرمودند: «مراد از اهل بیت ائمه هستند، و مراد از بیت، ولایت آنهاست، کسی که داخل در آن ولایت گردد داخل در خانه پیغمبر شده است».

حدیث چهاردهم — ابن بابویه با سند خود از حضرت حسین بن علی سید الشهداء عليه السلام روایت می کند قال: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ وَقَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا عَلِيُّ هَذِهِ الْآيَةُ فِيكَ وَفِي سِبْطِي وَالْآئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَمْ الْأَيِّمَةُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: أَنْتَ يَا عَلِيُّ ثُمَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَبَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيُّ ابْنُهُ وَبَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدُ ابْنُهُ وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ ابْنُهُ وَبَعْدَ جَعْفَرٍ مُوسَى ابْنُهُ وَبَعْدَ مُوسَى عَلِيُّ ابْنُهُ وَبَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدُ ابْنُهُ وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ ابْنُهُ وَبَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ وَالْحَجَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ، هَكَذَا أَسْمَاؤُهُمْ مَكْتُوبَةٌ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ، فَسَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الْأَيِّمَةُ بَعْدَكَ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ، وَأَعْدَاؤُهُمْ مَلْعُونُونَ ۳.

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث چهارم، و «الصواعق المحرقة» ص ۸۶ و «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹ و «ینابیع المودة» ص ۱۰۸ مع اختلاف فی اللفظ عن ام سلمة.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۹۱ حدیث اول.

(۳) «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث ششم.

حضرت سید الشهداء فرمود: «من برای زیارت جدم وارد منزل ام سلمه شدم، و آیه تطهیر در آنجا فرود آمد. حضرت رسول اکرم فرمود: ای علی این آیه درباره تو و دو نوردیده و دو سبط من است، و درباره ائمه از اولاد تو. عرض کردم: ائمه بعد از شما چند نفرند؟ حضرت فرمود: تو هستی ای علی، و بعد از تو حسن و حسین، و بعد از حسین فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش محمد، و بعد از محمد فرزندش جعفر، و بعد از جعفر فرزندش موسی، و بعد از موسی فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش محمد، و بعد از محمد فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش حسن، و حجت عصر از اولاد حسن است، این طور اسامی آنها در ساق عرش نوشته بود. من از خدای تعالی از اینها سؤال کردم، خطاب آمد: ای محمد اینان ائمه بعد از تو هستند، همگی پاکیزه شده از جمیع عیوب و همگی معصوم، و دشمنان آنها ملعون می باشند».

حدیث پانزدهم - ابن بابویه با سند متصل خود از عبدالرحمن بن کثیر روایت می کند که می گوید: **قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: مَا عَنَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِقَوْلِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؟ قَالَ: «نَزَلَتْ فِي النَّبِيِّ وَآمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَلَمَّا قَبَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ كَانَ آمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِمَامًا ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ وَقَعَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِمَامًا ثُمَّ جَرَتْ فِي الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِ الْأَوْصِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَطَاعَتْهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ».**

عبدالرحمن بن کثیر می گوید: «از حضرت صادق عليه السلام از معنای آیه تطهیر سؤال کردم، حضرت فرمود: این آیه درباره پیغمبر و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه عليها السلام وارد شده است، و چون خداوند عزوجل پیغمبرش را به سوی خود برد، امیرالمؤمنین امام شد و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او به تأویل «آیه اولوالارحام» حضرت علی بن الحسین امام شد؛ و پس از او امامت در اولاد اوصیای او نسلأ بعد نسل گردش کرد، پس طاعت آنها طاعت خدا و معصیت آنها معصیت خدای عزوجل است».

و همچنین از ابن بابویه نظیر همین روایت فوق با مختصر اختلافی در لفظ از

جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است.^۱

حدیث شانزدهم — ابن بابویه در «امالی» با سند خود از ابوبصیر روایت می کند: قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام: مَنْ آلُ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: ذُرِّيَّتُهُ. قُلْتُ: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ قَالَ: الْأَثَمَةُ الْأَوْصِيَاءُ. قُلْتُ: مَنْ عِزَّتُهُ؟ قَالَ: أَصْحَابُ الْعِبَاءِ. فَقُلْتُ: مَنْ أُمَّتُهُ؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ صَدَقُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، الْمُتَمَسِّكُونَ بِالنَّقَلِينَ الَّذِينَ أُمِرُوا بِالتَّمَسُّكِ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِهِ أَهْلُ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً.^۲

ابوبصیر می گوید: «به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آل محمد چه کسانیند؟ فرمود: ذرّیه او، عرض کردم: اهل بیت او چه کسانیند؟ فرمود: ائمه اوصیای آن حضرت. عرض کردم: عترت او چه کسانیند؟ فرمود: اصحاب عبا. گفتم: امت او چه کسانیند؟ فرمود: مؤمنینی که تصدیق کنند به آنچه که او از جانب خدا آورده است، آنان که تمسک جویند به دو چیز گرانبها: کتاب خدا و عترت او اهل بیت او که خدا آنها را از هر پلیدی پاک نموده و به مقام طهارت مطلقه رسانیده است».

حدیث هفدهم — ابن بابویه در «امالی» از ابوبصیر روایت کند از حضرت صادق علیه السلام قَالَ: يَا ابْنِ بَصِيرٍ، نَحْنُ شَجَرَةُ الْعِلْمِ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِي دَارِنَا مَهَيِّظُ جِبْرَائِيلَ علیه السلام، وَنَحْنُ خَزَانُ عِلْمِ اللَّهِ، وَنَحْنُ مَعَادِنُ وَحْيِ اللَّهِ، مَنْ تَبِعَنَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا هَلَكَ، حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۳

فرمود: «ای ابوبصیر، ما درخت دانشیم و ما اهل بیت پیغمبریم و خانه ما محلّ نزول جبرائیل است، و ما خزانه داران علم خدا هستیم، و ما معدن های وحی خدا هستیم. هرکس از ما پیروی کند نجات می یابد و هرکس تخلف ورزد، حق است بر خدای عزوجلّ که او را هلاک کند».

حدیث هجدهم — در «ذخائر العقبی» از عمر بن ابی سلمه که ربیب یعنی

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث یازدهم.

(۲) «غایة المرام» ص ۳۰۰ حدیث سی و دوم.

(۳) «غایة المرام» ص ۳۰۰ حدیث سی و سوم.

پسر زن حضرت رسول خدا بود روایت می کند، عَنْ عَمْرٍو بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَبِيبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ - الْآيَةَ» وَفِي الْبَيْتِ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ وَعَلَى خَلْفِ ظَهْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَأَنَا مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْتِ عَلِيٌّ مَكَانِي وَأَنْتِ عَلِيٌّ خَيْرٌ!

پسر ام سلمه که پسر زن رسول خدا است می گوید: «این آیه بر رسول خدا نازل شد و ام سلمه هم در خانه بود. رسول خدا فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و علی پشت سر آن حضرت نشسته بود. و کساء به روی آنها کشید و عرض کرد: خدایا اینها اهل بیت من اند رجس و آلودگی را از آنها بزدا، و پاکیزه و از عیب مبری دار. ام سلمه گفت: من هم با آنها هستم ای رسول خدا؟ فرمود: به جای خود باش تو به خیر هستی».

حدیث نوزدهم - سیوطی از ابن مردویه و خطیب تخریج کرده است
عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: كَانَ يَوْمَ أُمِّ سَلَمَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - فَتَزَلَّ جَبْرَائِيلُ ﷺ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِهَذِهِ الْآيَةِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» قَالَ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحَسَنِ وَحُسَيْنٍ وَفَاطِمَةَ وَعَلَى فَصَّمَهُمْ إِلَيْهِ وَتَشَّرَ عَلَيْهِمُ الثَّوْبَ، وَالْحِجَابُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ

(۱) «ذخائر العقبی» ص ۲۱ از ترمذی روایت کرده و گفته است که: حدیث حسن است. و «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳۵ و «صحیح ترمذی» ج ۱۲ ص ۸۵ در تفسیر آیه، و «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۷ و «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۵ و «بنایع المودة» ص ۱۰۷، و گفته است که: در این باب از ام سلمه و معقل بن یسار و ابوالحمرء و انس بن مالک روایاتی است، و نیز گوید: در «سنن ترمذی» از ام سلمه نقل است که: اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَلَلَ عَلَيَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلَى وَفَاطِمَةَ كِسَاءً ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَصَّتَنِي أَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَأَنَا مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: قَفِي فِي مَكَانِكَ أَنْتِ كَالِي خَيْرٍ. هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ وَهُوَ حَسَنٌ شَيْءٌ رَوَى فِي هَذَا الْبَابِ. وَدَرَاهِمِينَ بَابُ مِنْ أَنْسِ وَعَمْرٍو بْنِ أَبِي سَلَمَةَ وَابِي الْحَمْرَاءِ رَوَايَاتُ اسْتِ، وَدَر (شرح کبیریت احمر) علاء التولثه سمنانی گفته است که: آخرج البیهقی والحاکم صححه نحو حدیث الترمذی عن ام سلمه. این حدیث را نیز ابن المغازلی در «مناقب» ص ۳۰۳ آورده است - «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۲.

مَضْرُوبٌ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَأَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْتِ عَلِيٌّ مَكَانِكَ وَأَنْتِ عَلِيٌّ خَيْرٌ^۱.

ابوسعید خدری گوید: روزی بود که باید رسول خدا ﷺ در نزد ام سلمه باشد، جبرائیل بر رسول خدا نازل شد و آیه تطهیر را آورد. رسول خدا حسن و حسین و فاطمه و علی را به سوی خود خواند و همه را به خود چسبانید و لباسی به روی همه کشید، و ام سلمه در پشت پرده بود، سپس رسول خدا عرض کرد: بارپروردگارا اینها اهل بیت من اند آنها را به مقام طهارت مطلقه برسان. ام سلمه می گوید: عرض کردم: من هم با آنها هستم ای رسول خدا؟ فرمود: بر جای خود باش و حال تو نیک است».

حدیث بیستم — محب الدین طبری از «مسند» احمد حنبل و از دولابی تخریج کرده است از ام سلمه: قَالَتْ: بَيَّنَّمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِهِ يَوْمًا إِذْ قَالَتْ الْخَادِمُ^۲: إِنَّ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ بِالسُّدَّةِ، قَالَتْ: فَقَالَ لِي: قَوْمِي فَتَنَحَّيْ عَنْ أَهْلِ بَيْتِي، قَالَتْ: فَقُمْتُ فَتَنَحَّيْتُ فِي الْبَيْتِ قَرِيبًا فَدَخَلَ عَلِيُّ وَفَاطِمَةُ وَمَعَهُمُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَهُمَا صَبِيَانِ صَغِيرَانِ، فَآخَذَ الصَّبِيَيْنِ فَوَضَعَهُمَا فِي حُجْرِهِ وَقَبَّلَهُمَا وَاعْتَقَ عَلِيًّا بِإِخْدَى يَدَيْهِ وَفَاطِمَةَ بِالْأُخْرَى وَقَبَّلَ فَاطِمَةَ وَقَبَّلَ عَلِيًّا فَاعْتَدَقَ عَلَيْهِمْ حَمِيصَةً سَوْدَاءَ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: وَأَنْتِ^۳.

ام سلمه گوید. «يك روز که رسول خدا در منزل من بودند، ناگهان خادم آمد و گفت: علی و فاطمه در خانه ایستاده اند، حضرت به من فرمود: برخیز و از اهل بیت من دور شو. ام سلمه گوید: من برخاستم و در ناحیه ای از منزل نزدیک آنان توقف کردم. در این حال علی و فاطمه وارد شدند و با آنها حسن و حسین بودند و آن دو، دو طفل صغیر بودند، حضرت آن دو طفل را بوسید و در دامن خود گذارد و يك دست بر

(۱) «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸، «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰۴ مع اختلاف لفظی. در «شواهد»

التنزیل» حسکائی از ص ۲۲ تا ص ۲۶ چندین روایت با سندهای مختلف از ابوسعید خدری نقل می کند.

(۲) در «فصول المهمة» به این لفظ آورده است که: بینما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في

بیتي يوماً إذ قال الخادم — الخ.

(۳) «ذخائر العقبی» ص ۲۱ و ص ۲۲، «فصول المهمة» ابن صباغ ص ۷.

گردن علی انداخت و يك دست بر گردن فاطمه و علی را بوسید و فاطمه را بوسید، و يك لباس سیاه نشان داری که از پشم بود بر سر همه انداخت و عرض کرد: پروردگار من اینها همه را به سوی خود بر نه به سوی آتش؛ من و اهل بیتم را. ام سلمه گوید: مرا هم به سوی آتش نبرد ای رسول خدا؟ فرمود: تو را هم.

استشاداتی که به آیه طهارت شده است در آنکه منحصرأ پنج تن آل

کساء هستند.

اول استشهاد خود رسول الله است - مرحوم شیخ طوسی در «امالی» با سلسله

سند متصل از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایتی مفصل راجع به بیانات و خطبه حضرت امام حسن مجتبی بعد از صلح با معاویه بیان می فرماید از جمله: وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» فَلَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا وَآخِي وَأُمِّي وَأَبِي فَجَعَلْنَا وَنَفْسَهُ فِي كِسَاءٍ لِأُمِّ سَلَمَةَ خَيْرِي وَذَلِكَ فِي حُجْرَتِهَا وَيَوْمَها، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَهَؤُلَاءِ أَهْلِي وَعَترَتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً. فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَا أَذْخُلُ مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ أَنْتِ عَلَيَّ خَيْرٌ وَالِيَّ خَيْرٌ، وَمَا أَرْضَانِي عَنْكَ وَلَكِنَّهَا خَاصَّةٌ لِي وَلَهُمْ، ثُمَّ مَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم بَعْدَ ذَلِكَ بَقِيَّةَ عُمُرِهِ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَأْتِنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَيَقُولُ: الصَّلَاةُ يَرْحَمُكُمْ اللَّهُ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» - الحديث^۱.

«حضرت امام حسن علیه السلام بعد از صلح با معاویه در مسجد در حضور

جماعت مسلمانان می فرماید: خداوند آیه تطهیر را درباره مانازل کرده است؛ رسول - خدا من و برادرم و مادرم و پدرم را نزد خود خواند و همه ما را و خودش را در زیر کساء خیبری قرار داد، کسائی که متعلق به ام سلمه بود و این واقعه در اطاق او و در روزی که نوبت او بود اتفاق افتاد و فرمود: بار پروردگار! اینان اهل بیت من هستند، اینان اهل من و عترت من هستند، از آنها هر قسم زشتی و آلودگی را دور گردان و پاک و پاکیزه بنما. ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا من هم داخل شوم در

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۷ و ص ۲۹۸.

زیر کساء؟ حضرت رسول الله فرمود: خدا تو را رحمت کند تو در راه خیر هستی و عاقبت تو به خیر خواهد بود، و چقدر من از تو خوشنودم و لکن این مقام در تحت کساء اختصاص به من و اینها دارد. حضرت امام حسن فرمود: از آن روز رسول خدا تا آخر عمر خود که جاننش به سوی خدا شتافت هر روز صبح هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد و می فرمود: نماز، خدا شما را رحمت کند، و آیه تطهیر را در شأن ما تلاوت می نمود.

باری این حدیث شریف اولاً استشهاد حضرت رسول اکرم و ثانیاً استشهاد حضرت امام حسن را به آیه تطهیر در شأن پنج تن می رساند.

و دو روایت دیگر شیخ طوسی در «امالی» با مسند متصل خود به امیرالمؤمنین علیه السلام می رساند که قَالَ عَلِيُّ علیه السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِأَتِينَا كُلِّ عِدَاةٍ فَيَقُولُ: الصَّلَاةُ رَحْمَتُكَ اللَّهُ الصَّلَاةُ «أَنَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذِيبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

این دو روایت را در «غایة المرام» تحت عنوان حدیث هجدهم و نوزدهم در ص ۲۹۵ آورده است.^۲ و مرحوم شیخ در «امالی»^۳ با سند متصل خود از ابوالحمراء، و سیوطی^۴ به تخریج ابن مردویه از ابوسعید خدری، و هیشمی^۵ با مختصر اختلافی در لفظ آورده اند، و ما لفظ «امالی» را ذکر می کنیم که: شَهِدْتُ النَّبِيَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا يَجِيءُ إِلَى بَابِ عَلِيٍّ وَقَاطِمَةَ فَيَأْخُذُ بِعِضَادَتِي الْبَسَابِثُ ثُمَّ يَقُولُ: أَلَسَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ. الصَّلَاةُ بِرَحْمَتِكَ اللَّهُ «أَنَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذِيبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

(۱) این حدیث و امثال آن دلالت ندارند بر آنکه اهل بیت در وقت نماز صبح خواب بوده اند و رسول خدا آنها را بیدار می نمود بلکه برای اهمیت موضوع، رسول خدا در خانه فاطمه علیها السلام هر روز هنگام طلوع فجر این جمله را آدا می فرمود.

(۲) و نظیر آن را در «الذّر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹ در «نظم در التسمطين» ص ۲۳۹ با مختصر اختلافی در لفظ آورده است.

(۳) «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث نوزدهم، و «شواهد التنزیل» حسکانی ج ۲ ص ۴۷.

(۴) «الذّر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹، و خوارزمی در «مناقب» بنا به نقل «غایة المرام» ص ۲۹۰.

حدیث بیست و هشتم.

(۵) «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۶۹.

وَيُطَهِّرْكُمْ تَطَهِّيراً».

و در تخریج سیوطی و هیشمی در ذیلش وارد است که فرمود: **أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَلَّمْتُمْ**.

ابوالحمرء گوید: «من چهل روز هنگام صبح شاهد بودم که رسول خدا می آمد پشت در خانه علی و فاطمه و دوبازوی در را می گرفت و می فرمود: درود خدا بر شما اهل بیت و رحمت خدا بر شما، نماز! خدا شما را رحمت کند. و سپس آیه تطهیر را در شأن آنها قرائت می نمود؛ و می فرمود: من جنگ دارم با کسی که شما با او جنگ دارید و سلامتم با کسی که شما با او سلامتید».

و سیوطی گوید که طبرانی تخریج کرده از ابوالحمرء قال: **رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي بَابَ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَيَقُولُ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرْكُمْ تَطَهِّيراً»**.

ابوالحمرء می گوید: «من دیدم که رسول خدا ﷺ شش ماه می آمد در خانه علی و فاطمه و می فرمود: خداوند اراده فرموده شما خاندان اهل بیت را زهرگونه آرایش پاک و پاکیزه گرداند».

و سیوطی گوید: **واخرج ابن جرير و ابن مردويه عن ابى الحمراء قال: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ بِالْمَدِينَةِ، لَيْسَ مَرَّةً يَخْرُجُ إِلَى صَلَاةِ الْعَدَاةِ إِلَّا أَتَى إِلَى بَابِ عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى جَنْبَتِي الْبَابِ ثُمَّ قَالَ: الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ، «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرْكُمْ تَطَهِّيراً»**.

(۱) «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹، و این روایت را با مختصر تفاوتی در لفظ در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۵۸ و «اسد الغابة» ج ۵ ص ۵۲۱ و «مسند» احمد حنبل ج ۳ ص ۲۵۸ و «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۳ و «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۵ آورده است، و در «غایة المرام» ص ۲۸۹ به عنوان حدیث بیست و چهارم از «سنن ابوداود» و «موطأ» مالک از انس روایت می کند، و نیز در ص ۲۹۱ به عنوان حدیث سی و هشتم از ابن صباغ از جامع ترمذی روایت می کند، و در «ینابیع المودة» ص ۱۰۸ از انس با اختلاف در لفظ آورده و در «مطالب السؤل» ص ۸ آورده است و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۴۸ و ص ۵۱ و در «فصول المهمة» ابن صباغ ص ۸ و نیز در «شواهد التنزیل» حسانی ج ۲ ص ۱۱ تا ص ۱۵ از انس آورده است.

(۲) «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹ و در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۷ از ابوسعید خدری با مختصر اختلافی در لفظ آمده و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۵۰ و ص ۵۱.

ابوالحمرء می گوید: «من به خاطر سپردم از رسول خدا که هشت ماه مرتباً در مدینه، صبح که برای نماز صبح از منزل خارج می شد می آمد در خانه علی و دستش را به دو طرف درمی گرفت و می فرمود: نماز، نماز، و آیه تطهیر را در شأن آنها تلاوت می نمود» .

و سیوطی^۱ با تخریج ابن مردویه از ابن عباس، و ثعلبی^۲ با تخریج خود از ابوالحمرء، و خوارزمی^۳ با تخریج خود از ابوسعید خدری روایت کنند با مختصر اختلاف لفظی (و ما لفظ اول را می آوریم) قال: شَهِدْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ يَأْتِي كُلَّ يَوْمٍ بَابَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عِنْدَ وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ فَيَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَهْلَ الْبَيْتِ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ - كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ - .

ابن عباس و ابوالحمرء و ابوسعید خدری گویند: «ما شاهد بودیم که رسول خدا ﷺ نه ماه هر روز هنگام هر نماز در خانه علی بن ابیطالب می آمد و می فرمود: سلام خدا و رحمت خدا و برکات خدا بر شما اهل بیت باد، و سپس آیه تطهیر را در شأن آنها قرائت می نمود و سپس می فرمود: نماز، خدا شما را رحمت کند، و این عمل را رسول خدا در هر شبانه روز پنج مرتبه اول وقت هر نمازی به جای می آورد» .

دوم - استشهاد امیرالمؤمنین عليه السلام درباره خود به آیه تطهیر، و این

استشهاد در چند موقع اتفاق افتاده است.

اول - در وقتی که رسول خدا ﷺ رحلت نمودند، ابوبکر و عمر به منزل آن حضرت آمده و آن حضرت را امر به بیعت کردند، و بعد از آنکه حضرت نپذیرفتند به مسجد آمدند و در حضور جماعت مسلمانان چند جمله ای بیان کرده و از جمله درباره خود به آیه طهارت استشهاد نمودند.

و این حدیث را شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود از حضرت

(۱) «الذکر المثنوی» ج ۵ ص ۱۹۹.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیستم.

(۳) «غایة المرام» ص ۲۹۰ حدیث بیست و نهم و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۲۹ و ایضاً در ص ۵۲ و

در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۶ نیز آمده است.

رضا علیه السلام روایت می کند از پدرانش یکایک تا می رسد به حضرت سجاد علی بن الحسین علیه السلام قَالَ: لَمَّا أَتَى أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ إِلَى مَنْزِلِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَخَاطَبَاهُ فِي الْبَيْتَةِ وَخَرَجَا مِنْ عِنْدِهِ خَرَجَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَى الْمَسْجِدِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَنَّى عَلَيْهِ مِنَّا اضْطَنَّعَ عِنْدَهُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَظَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ فُلَانًا وَفُلَانًا أَتَانِي وَطَالِبَانِي لِلْبَيْعَةِ لِمَنْ سَبِيلُهُ أَنْ يُبَاعِعَنِي، أَنَا ابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ وَأَبُو ابْنَتِهِ وَالصَّادِقُ الْأَكْبَرُ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ غَيْرِي إِلَّا كَاذِبٌ، وَأَسْلَمْتُ وَصَلَّيْتُ، وَأَنَا وَصِيُّهُ وَزَوْجُ ابْنَتِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَأَبُو الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطِي رَسُولِ اللَّهِ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، بِنَا هَذَا كُمْ اللَّهُ وَبِنَا اسْتَفَدَّ كُمْ مِنَ الصَّلَاةِ، وَأَنَا صَاحِبُ يَوْمِ الرُّوحِ وَفِي سُنَّةِ سُورَةِ مِنَ الْقُرْآنِ، وَأَنَا الْوَصِيُّ عَلَيَّ الْأَمْوَاتِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَنَا يَفْتُهُ عَلَيَّ الْأَحْيَاءِ مِنْ أُمَّتِهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يُنَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ وَيُتِمِّمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ. ثُمَّ رَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ^۱.

حضرت سجاد فرمود: «هنگامی که ابو بکر و عمر به منزل امیرالمؤمنین علیه السلام

آمدند و آن حضرت را امر به بیعت نمودند و حضرت پذیرفت، چون از منزل خارج شدند حضرت به مسجد آمد و حمد و ثنای خدا را درباره لطف هائی که به اهل بیت نموده چون در میان آنها رسولی را از خود آنها برانگیخت و آنان را از هرگونه پلیدی و زشتی مبری ساخته و بدون عیب و پاکیزه نمود، به جا آورده و سپس فرمود: فلان و فلان نزد من آمدند و مرا به بیعت خواندند، بیعت برای کسی که وظیفه او آن است که با من بیعت کند. من پسر عموی رسول خدا هستم و پدر دو فرزندش و من صدیق اکبرم و من برادر سول خدا هستم، کسی نمی تواند این ادعا را غیر از من بنماید مگر آنکه دروغگو باشد، و اولین کسی هستم که اسلام آورده و نماز گزارده، و من وصی پیغمبرم و شوهر دختر او سیده زهرا بهشت فاطمه دختر محمد، و پدر حسن و حسین دو فرزند رسول خدا هستم، و ما اهل بیت رحمتیم، به سبب ما خدا شما را هدایت کرد و از گمراهی نجات داد و من صاحب یوم روح هستم و در من قرار دارد آن سالی که در سوره ای از قرآن وارد شده است^۲، و من وصی او بر

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۹ حدیث بیست و هشتم.

(۲) این دو جمله از جملات آن حضرت که ترجمه دو جمله «وَأَنَا صَاحِبُ يَوْمِ الرُّوحِ، وَفِي سُنَّةِ

قَالَ: كُنْتُ فِي الْبَيْتِ يَوْمَ الشُّورَى فَسَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: اسْتَخْلَفَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ وَأَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَأَوْلَى بِهِ مِنْهُ، وَاسْتَخْلَفَ عُمَرَوُا أَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَأَوْلَى مِنْهُ إِلَّا أَنَّ عُمَرَ جَعَلَنِي مَعَ خَمْسَةِ أَنَا سَادِسُهُمْ لَا يَعْرِفُ عَلِيٌّ فَضْلاً، وَلَوْ أَسَاءُ لَا خَتَجَجْتُ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيَّتُهُمْ وَلَا عَجَمِيَّتُهُمْ الْمُعَاهِدُ مِنْهُمْ وَالْمُشْرِكُ تَغْيِيرَ ذَلِكَ، ثُمَّ ذَكَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا اخْتَجَّ بِهِ عَلِيُّ أَهْلَ الشُّورَى، فَقَالَ فِي ذَلِكَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةَ التَّطْهِيرِ عَلِيٍّ رَسُولَ اللَّهِ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً»؟ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِسَاءً خَيْرِيًّا فَضَمَّنِي فِيهِ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً؟
قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!

عمر بن واثله می گوید: «من در شورای بعد از عمر در همان منزل بودم و شنیدم که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمود: مردم ابابکر را خلیفه خود قرار دادند و سوگند به خدا من سزاوارتر بودم از او به حکومت و لایق تر بودم به خلافت، آنگاه ابوبکر عمر را خلیفه گردانید و سوگند به خدا که من از او به این امر سزاوارتر و لایق تر بودم. آگاه باشید! عمر مرا در این شورا با پنج نفر قرار داده و من ششمی آنها هستم و حال آنکه برای کسی فضیلت و مزیتی بر من نمی شناسد. و اگر من بخواهم اقامه برهان نموده احتجاج می کنم به آنچه که هیچ عربی و اعجمی آنها چه معاهد و چه مشرک نتواند آن را تغییر دهد. و در این حال حضرت با اهل شورا احتجاج می فرمایند و در این باره می گوید: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما غیر از من کسی هست که آیه تطهیر در شأن او نازل شده باشد و آنگاه پیغمبر کساء خبیری را برداشته و مرا و فاطمه و حسن و حسین را به خود چسبانیده و کساء را بر سر ما انداخته و عرض کرد: ای پروردگار من اینان اهل بیت من هستند هرگونه رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنها را به نهایت درجه پاکیزه و بی عیب گردان؟ اهل شورا جواب دادند: نه».

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۴ حدیث نهم. و این حدیث را مفصلاً در کتاب «علی و الوصیة» ص ۱۲۸ و ص ۱۲۹ از خواری نقل کرده و در ضمن مناشدات حضرت می فرماید: اَمِنْكُمْ أَحَدٌ يَطْهَرُهُ كِتَابُ اللَّهِ غَيْرِي... قَالُوا: لَا.

و همچنین شیخ طوسی در «امالی» با اسناد متصل خود از ابوذر غفاری روایت کند که: إِنَّ عَلِيًّا وَعُثْمَانَ وَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ أَمَرَهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنْ يَدْخُلُوا بَيْتًا وَيَغْلِقُوا عَلَيْهِمْ بَابَهُ وَيَتَشَاوَرُوا فِي أَمْرِهِمْ بَيْنَهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنْ تَوَافَقَ خَمْسَةٌ عَلَى قَوْلٍ وَاحِدٍ وَأَبَى رَجُلٌ مِنْهُمْ قُتِلَ ذَلِكَ الرَّجُلُ، وَإِنْ تَوَافَقَ أَرْبَعَةٌ وَأَبَى اثْنَانِ قُتِلَ الْإِثْنَانِ. فَلَمَّا تَوَافَقُوا جَمِيعًا عَلَى رَأْيِ وَاحِدٍ قَالَ لَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: إِنِّي أَحِبُّ أَنْ تَسْمَعُوا مِنِّي مَا أَقُولُ لَكُمْ فَإِنْ يَكُنْ حَقًّا فَاقْبَلُوهُ وَإِنْ يَكُنْ بَاطِلًا فَانْكِرُوهُ، قَالُوا: قُلْ، فَذَكَرَ فَضَائِلَهُ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَعَنْ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله وَهُمْ يُؤَافِقُونَهُ وَيُصَدِّقُونَهُ فِيمَا قَالَ، وَكَانَ فِيمَا قَالَ عليه السلام: فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةَ التَّطْهِيرِ حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، غَيْرِي وَزَوْجَتِي وَأَبْنَتِي؟ قَالُوا: لَا^۱.

ابوذر غفاری گوید: «عمر بن الخطاب امر کرد بعد از مرگ او شش نفر که علی بن ابیطالب و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف باشند در منزلی رفته و در را به روی خود قفل کنند، و در امر خلافت مشورت نمایند تا مدت سه روز، اگر پنج تن آنها رأیشان بر یکی قرار گرفت و یک نفر از موافقت خودداری کرد گردن او را بزنند. و اگر چهار نفر رأیشان بر یکی قرار گرفت و دو نفر از موافقت خودداری کردند گردن آن دو را بزنند. (و اگر سه نفر رأیشان بر یک نفر و سه نفر دیگر رأیشان بر یک نفر دیگر قرار گرفت رأی آن سه نفری که در آن عبدالرحمن بن عوف است مقدم است). و چون همه آن پنج نفر بر یک رأی توافق کردند حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام به آنها گفتند: دوست دارم آنچه را که به شما می گویم بشنوید اگر حق بود بپذیرید و اگر باطل بود رد کنید. گفتند: بگو، حضرت فضائل خود را از آیات قرآن که در شأن او نازل شده بود و فضائل خود را از زبان پیغمبر که درباره او فرموده بود مفصلاً بیان کرد، همه آنها موافقت می کردند و تصدیق می نمودند. از جمله گفتار حضرت راجع به مناقب خود، آن بود که فرمود: آیا در میان شما هست کسی که آیه تطهیر در شأن او نازل شده باشد غیر از من و زوجه من و دو پسر من؟ گفتند: نه».

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۶ حدیث بیست و سوم.

و نیز شیخ طوسی در «امالی» حدیثی دیگر به همین مضمون لکن با سند دیگر که متصل می شود سلسله سند به ابوالآسود دولتی بیان می کند^۱.

احتجاج چهارم امیرالمؤمنین راجع به آیه تطهیر در مسجد پیغمبر
حموینی در کتاب «فرائد السّمطين فی فضایل المرتضى والبتول والسبطين» با سلسله سند متصل خود روایت می کند از سلیم بن قیس هلالی که گفت: دیدم علی بن ابیطالب علیه السلام در مسجد رسول خداست در زمان خلافت عثمان و جماعتی نشسته و با یکدیگر بحث می کردند و از مسائل علم و فقه گفتگو می نمودند و از قریش و فضل آنها و سوابق آنها و هجرت آنها و آنچه که رسول خدا درباره آنها گفته بود سخن می راندند، و امیرالمؤمنین علیه السلام ساکت بود و چیزی نمی فرمود و آحدی از اهل بیت آن حضرت نیز چیزی نمی گفت؛ در این هنگام آن جماعت رو کردند به امیرالمؤمنین و عرض کردند: یا ابا الحسن چرا سخن نمی گوئی؟ حضرت فرمودند: هر دو طایفه از مهاجرین و انصار در این جا سخن گفتند و حقایق را بیان کردند و فضل اشخاصی را نام بردند؛ ولی من از شما ای جماعت قریش و انصاریک سؤال دارم و آن این است که این فضل و شرف را خدا به چه وسیله به شما عنایت کرد؟ آیا به وسیله خودتان یا اقوام و عشیره و اهل بیت خود یا به وسیله غیر شما؟ همه گفتند: بلکه این فضائل را به مامت گذارده و به وسیله محمد و عشیره او به ما عنایت فرموده است، و از ناحیه ما و عشیره ما نبوده است. حضرت فرمود: راست گفتید ای جماعت قریش و انصار، آیا نمی دانید آنچه خدا به شما از منافع دنیوی و حظوظ اخروی عنایت فرموده است به وسیله ما اهل بیت بوده است لاغیر؟ آنگاه حضرت مفصلاً و مشروحاً یکایک از فضایل و مناقب خود را می شمرد و آیات قرآن مجید را که در شأن او نازل شده بیان می فرماید تا آنکه می فرماید: **أَيُّهَا النَّاسُ اتَّعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» فَجَمَعَنِي وَقَاطِمَةَ وَابْتِئَ حَسَنًا وَالْحُسَيْنَ ثُمَّ الْفِي عَلَيْنَا كِسَاءً وَقَالَ: اللَّهُمَّ هُوَلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَلِحَمَتِي**

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۶ حدیث بیست و چهارم.

يُؤْمِنِي مَا يُؤْمِنُهُمْ، وَيَجْرَحُنِي مَا يَجْرَحُهُمْ فَأَذْهَبُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرُهُمْ تَطْهِيراً، فَقَالَتْ: أُمُّ سَلَمَةَ: وَأَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ، فَوَيْ آخِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ وَوَيْ ابْنَتِي وَوَيْ تِسْعَةَ مِنْ وُلْدِ ابْنَتِي الْحُسَيْنِ خَاصَّةً لَيْسَ مَعَنَا فِيهَا أَحَدٌ غَيْرُنَا؟ فَقَالُوا كَلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَنَا بِذَلِكَ فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَحَدَّثَنَا كَمَا حَدَّثْنَا أُمَّ سَلَمَةَ.

حضرت به آن جماعت فرمود: ای مردم آیا می دانید که خدا در باره ما آیه تطهیر را فرستاده است و پیغمبر مرا و فاطمه را و دو فرزندم حسن و حسین را پهلوی خود آورد و بر سر همه ما کساء انداخت و عرض کرد: بار پروردگارا اینان اهل بیت من هستند و پاره گوشت من هستند، به درد می آورد مرا آنچه اینان را به درد آورد و جریحه دار می کند مرا آنچه اینها را جریحه دار کند؛ خدا یا هرگونه رجس و پلیدی را از آنان دور گردان و بدون هیچ گونه عیب پاکیزه و مبری قرارشان بده. ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله من هم هستیم؟ فرمود: عاقبت توبه خیر است. این امر تنها راجع به من است و به برادرم علی بن ابیطالب و دو فرزندم و به نه نفر از فرزندان فرزندم حسین. و هیچ کس غیر از ما در این طهارت و ذهاب رجس شرکت ندارد؟

آن جماعت گفتند: بلی، ماهمه گواهی می دهیم که ام سلمه این قضیه را برای ما بیان کرد و بعد از آن ما از رسول خدا سؤال کردیم، رسول خدا همان طوری که ام سلمه بیان کرده بود بدون هیچ کم و زیاد بیان فرمود»^۱.

باری این حدیث بسیار مشروح و مفصل است و ما فقط همان فقره مورد نیاز را که آیه تطهیر و شأن نزول آن نسبت به اهل بیت بود بیان کردیم.

علامه نجم الدین شریف عسکری گوید: این حدیث شریف که در میان علماء به حدیث مناشده معروف است بسیاری از علماء شیعه و سنت آنرا تخریج کرده اند. از جمله حموینی شافعی در «فرائد السمطين»، و خواریزمی حنفی در «مناقب»

(۱) ظاهراً یجرحنی مایجرحهم صحیح نباشد بلکه یجرحنی مایجرحهم است که در کتابت تصحیف شده است بنابراین معنای آن چنین می شود: مرا به ملالت و خستگی درمی آورد آنچه آنها را به ملالت و خستگی درآورد.

(۲) «غایة المرام» ص ۶۷ و ص ۶۸ حدیث دوازدهم.

ص ۲۱۷ با مختصر اختلافی در لفظ، و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» ص ۱۱۴، که بعضی از فقرات آنرا آورده است، و از جمله مؤلف «المناقب الفاخرة»، و ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» ص ۷۷ بعضی از الفاظ این حدیث را آورده است. و از علمای امامیه علامه سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۶۷ و همچنین در کتاب کوچک خود که «به مناقب» معروف است و با تعلیقه ای که ما بر آن زدیم و مصادر احادیث و مستدرکات آنرا ذکر کردیم در بغداد به نام کتاب «علی و السنّة» طبع شده است.^۱

احتجاج پنجم امیر المؤمنین علیه السلام به آیه تطهیر قبل از شروع به واقعه صفین.

چون معاویه کاغذ مفصلی برای امیر المؤمنین علیه السلام نوشته و با ابودرداء و ابوهزیره به خدمت حضرت فرستاده، و مفاد این سفارت و نامه این است که اگر تو در قتل عثمان شرکت نداری کشندگان او را به من تسلیم کن تا آنها را بکشیم؛ و در این صورت من حکومت را به تو واگذار می کنم و من و جمیع بستگان من و جمیع مردمان شام با تو به خلافت بیعت خواهیم نمود.^۲

حضرت پس از آنکه جواب ابوهزیره و ابودرداء را مفصلاً و مشروحاً دادند و مستدلاً خیانت معاویه را بیان کردند که در صورتی که مردم با من بیعت به خلافت کرده اند من باید درباره کشندگان عثمان حکم کنم تو چکاره هستی؟! نه خلیفه زمانی و نه ولی دم و وارث عثمان بلکه به عنوان خونخواهی از او فتنه برپا کرده و موجب افتراق مسلمین شدی در حالی که بیعت کردن تو با من واجب بود و مخالفت تو حرام. پس از آن حضرت در حضور ابوهزیره و ابودرداء و جماعت مهاجر و انصار خطبه مفصلی ایراد می کنند و سوابق درخشان خود را در اسلام می شمردند و احقیت خود را مینتاً شرح می دهند و در حضور مردم مهاجر و انصار آیات نازلۀ قرآن در شأن خود و سفارشهای حضرت رسول را و مناقب و فضایل خود را می شمردند.

من جمله استشهاد آن حضرت است به آیه تطهیر که می فرماید: **أَيُّهَا النَّاسُ**

(۱) «علی و الوصیة» ص ۷۷.

(۲) «کتاب سلیم» ص ۱۷۹ تا ص ۱۸۲.

اتَقَلَّمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، فَجَمَعَنِي رَسُولُ اللَّهِ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنَ فِي كِسَاءٍ وَقَالَ: اللَّهُمَّ هُوَلَاءِ عِترَتِي وَخَاصَّتِي وَأَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَأَنَا؟ فَقَالَ: إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ وَإِنَّمَا أَنْزَلْتَ فِيَّ وَفِي أَخِي عَلِيٍّ وَابْنَتِي فَاطِمَةَ وَابْنَتِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - خَاصَّةً لَيْسَ مَعَنَا غَيْرُنَا وَفِي تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مِنْ بَعْدِي. فَقَامَ كُلُّهُمْ فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنا بِذَلِكَ، فَسَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَحَدَّثَنَا بِهِ كَمَا حَدَّثَتْنا أُمُّ سَلَمَةَ ۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای مردم آیا می دانید که خداوند در کتاب خود آیه تطهیر رافرساده است و رسول خدا من و فاطمه و حسن و حسین را در کسائی نزد خود گرد آورد و گفت: خدایا اینها عترت من و خاصه من و اهل بیت من هستند هرگونه رجس و آلودگی را از آنان ببرد و پاک و میراشان بنما؛ و در آن حال ام سلمه گفت: من هم هستم؟ فرمود: روش تونیکوست لکن این خصوصیت اختصاص به من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسن دارد و در این اختصاص هیچکس را دخالتی نیست و درباره نه نفر از اولاد حسین است که بعد از من خواهند آمد؟ همه آن جماعت برخاستند و گفتند: ما شهادت می دهیم که این مطلب را از ام سلمه شنیدیم و چون با حضرت رسول الله بازگو کردیم همان سخنان ام سلمه را به ما بیان فرمود».

و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمان احتجاج دیگری دارد و استشهاد به آیه تطهیر می فرماید، و چون قدری مفصل است، فقط ترجمه آنرا ذکر می کنیم.

در کتاب «المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة» با سلسله سند متصل خود روایت می کند از شریک بن عبدالله اعور که او گفت: «روزی دیدم که امیرالمؤمنین ایستاده و اصحاب رسول خدا همه نشسته بودند و آن حضرت می فرمود: سوگند می دهم شما را به خدائی که از او بزرگتر نیست آیا در میان شما برادری برای رسول خدا غیر از من هست؟ گفتند: نه.

(۱) «کتاب سلیم» ص ۱۸۸.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما ایمان آورنده‌ای به خدا قبل از من هست؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که به دو قبله نماز گزارده و به دو بیعت بیعت کرده باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که زنی شبیه زین من داشته باشد، جوهره مصطفی و چشمهٔ مجد و شرف و از مریم عالی رتبه تر و فاطمه زهراء سیدهٔ زنهای بهشت؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که فرزندی داشته باشد شبیه دو فرزند من حسن و حسین دو سید و آقای جوانان بهشت؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که ریشه و تبارش به رسول خدا نزدیکتر از من باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر را غسل داده باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که چشمان رسول— خدا را بسته باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که جان خود را در کف گرفته و فدای پیغمبر نموده و در رختخواب پیغمبر در لیلۃ المبیت خوابیده و خون دل و حیات خود را در راه پیغمبر بذل و ایثار نموده باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که در موقع جنگ، جبرئیل طرف راست او و میکائیل طرف چپ او باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که خدا امر به مودت او نموده باشد، آنجا که گفته: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ** غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که خدا در کتابش او را تطهیر نموده باشد، آنجا که گفته: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** غیر از من و اهل بیت من؟ گفتند: نه.

فرمود: سوگند به خدا آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا در روز

غدير ختم دست او را گرفته باشد و گفته باشد: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَى مَوْلَاَهُ، اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَاٰلَهُ وَاَعَادِمَنْ عَادَاهُ غير از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که سه سهم نصیب او باشد: يك سهم به جهت قرابت رسول خدا و يك سهم به جهت اختصاص به رسول خدا و يك سهم به جهت هجرت، غير از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که خدا و رسول خدا در خانه او را به مسجد باز گذاردند آن وقتی که همه درها را بستند غير از من؟ تا جائی که عموی من برخاست و گفت: یا رسول الله دستور فرمودی همه درها را ببندند اما در علی را باز گذاردی؟! حضرت رسول فرمود: سوگند به خدا من علی را در مسجد جا و مقام ندادم، خدا او را مقام داد و شما را خارج کرد؟ همه گفتند: ای علی راست می گوئی. حضرت فرمود: بار پروردگارا شاهد باش، و خداوند شاهد کافی است.^۱

سوم - استشهاد حضرت فاطمه زهراء به آیه تطهیر راجع به فدک.

سلیم بن قیس گوید: مع به مسجد پیغمبر رفتم و در آنجا حلقه ای از مردم نشسته بودند که آنها همه هاشمی بودند غير از سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابوبکر و عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن عباده. عباس به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: می دانی به چه علت عمر از جمیع کارگردانان و عمالش در شهرها غرامت گرفت و حقوق آنها را کم کرد مگر قنفذ را؟ حضرت نگاهی به اطراف کرد و اشک در چشمانش حلقه زد و سپس فرمود: به علت آنکه قنفذ با تازیانه چنان ضربه ای بر بازوی زهرا وارد آورد که تا زمان مرگ زهراء آثار آن تازیانه مانند دُمَل متورم بود، و پس از آن می فرماید: عجب است از این امت که محبت این مرد و رفیقش را در دل دارند و در مقابل تمام کارهای او سر تسلیم فرود می آورند. اگر عمال و کارکنان او خائن بودند و این مال را به خیانت تصرف کردند بر او جایز نبود که مقداری از آنرا در دست آنها باقی گذارد چون مال، فنی و حق مسلمانان است و جایز

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث چهل و یکم و ص ۶۴۲ حدیث بیست و هفتم. و نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام استشهاد دیگری به آیه تطهیر در ضمن هفتاد منقبت خود بیان می فرماید و در «غایة المرام» ص ۲۹۵ به عنوان حدیث دوازدهم آمده است.

نبود که نصفش را بگیرد و نصفش را در دست آنان بگذارد؛ و اگر کارکنان و مأمورین او خائن نبودند حق نداشت که از اموال آنها چیزی بگیرد نه کم و نه زیاد. این مرد نصف اموال آنان را گرفت بدون حجت شرعی؛ اگر فرضاً مال در دست آنان خیانت هم بود چون ظاهراً درید آنها و در تصرف آنها بود، بدون قیام بینه و گواهی شهود جایز نبود از دست آنان برآید. و عجیب تر آنکه پس از این عمل باز تمام عمال و کارکنان را به پست های خودشان اعاده داد و آنها را منصوب نمود درحالی که اگر خیانتی از آنها سرزده بود دیگر جایز نبود آنها را به کار خود منصوب کند.

آنگاه امیرالمؤمنین از حوادثی که به دست او پدید آمد و تغییراتی که او در سنت پیغمبر اکرم داد بیان می فرماید تا می رسد به داستان فدک که فاطمه علیها السلام در آن وقتی که می خواستند فدک را از او بگیرند گفت: مگر فدک در دست من نیست و من صاحب ید نیستم و وکیل من در فدک نیست و من در حیات رسول خدا از غلّه آن استفاده نمی کردم؟ آن دو نفر گفتند: بلی، فاطمه گفت: پس چرا در ملکیت فدک از من بینه می خواهید و بر چیزی که در دست من است گواه می طلبید؟ گفتند: چون مال مسلمین است اگر بینه و شاهد بیاوری، از آن توست و گرنه ما آن را به تو نخواهیم داد. فاطمه در حالی که همه مردم در اطراف او بوده و گوش می دادند گفت: شما می خواهید عمل پیغمبر را با کردار خود نسخ و باطل کنید و در میان ما اهل بیت حکمی بر خلاف حکم سایر مسلمین بنمائید؛ ای مردم گوش فرا دارید و اعمال و بدعت های آنان را نظر کنید. سپس به آن دو گفت: بگوئید: اگر من ادعا کنم که آنچه در تحت تصرف مسلمانان است و اموالی که از آن آنهاست ملک من است شما از من گواه می خواهید یا از آنان؟ گفتند: البته از تو گواه می خواهیم (چون در تصرف تو نیست) فاطمه گفت: اگر تمام مسلمانان ادعا کنند که آنچه در تصرف من است مال آنهاست شما از من گواه می خواهید یا از آنان؟ در این حال (که حجت فاطمه قاطع شد و از جواب فروماندند) عمر به غضب درآمد و گفت: این مال مال مسلمانان است و زمین مسلمانان است منتهی در دست فاطمه بوده و از غلّه اش بهره مند می شده است اگر فاطمه اقامه بینه کند و گواه آورد بر مدعای خود و بر آنکه رسول خدا این مال را به او بخشیده درحالی که فقی عمو مال مسلمانان بوده است ما در آن نظری خواهیم نمود. فاطمه گفت: کافی است سخن، شما را به خدا سوگند آیا نشنیدید که رسول خدا

فرمود: فاطمه، خانم و سیده زنان بهشت است؟ گفتند: آری ما از پیغمبر شنیدیم. فاطمه گفت: آیا سیده زنان بهشت ادعای باطل می کند و چیزی کد مال او نیست و مال مردم است می خواهد بگیرد؟ اگر چهار نفر بر علیه من گواهی به عمل زشتی دهند یا دو مرد شهادت به دزدی دهند آیا شما تصدیق آنها را می نمائید؟ ابوبکر ساکت شد لیکن عمر پاسخ داد: بلی تصدیق می کنیم و حد بر تو جاری می نمائیم. فاطمه گفت: دروغ گفتمی ولئامت باطن خود را بروز دادی، مگر آنکه اقرار کنی که تو بر دین محمد نیستی. آن کسی که جایز بداند بر سیده زنان اهل بهشت طبق گفتار پیغمبرش حد جاری کند ملعون و کافر و از رحمت خدا دور است؛ و کافر است بر دین پیغمبرش محمد ﷺ. **إِنَّ مَنْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً لَا تَجُوزُ عَلَيْهِمْ شَهَادَةٌ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ مُطَهَّرُونَ مِنْ كُلِّ فَاحِشَةٍ.**

«آن کسانی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها برده و از هر عیب مصون و مبری داشته است جایز نیست گواهی گواهان را بر علیه آنها پذیرفت چون آنها معصوم و پاکیزه اند از هر زشتی و مبری و مصون اند از هر عمل قبیح».

ای عمر به من بگو اگر جماعتی گواهی به شرك یا کفر یا عمل قبیحی دهند درباره این افرادی که خدا آنها را در این آیه تطهیر مخاطب قرار داده و آنها را اهل بیت شمرده است یا درباره یکی از آنها چنین گواهی دهد، آیا مسلمانان می توانند از آنها تبری جویند و حد شرك و کفر یا حد آن عمل قبیح را بر آنان جاری کنند؟

عمر گفت: بلی، اهل بیت که مورد این آیه هستند با سایر مردم در این جهت مساوی هستند. فاطمه گفت: دروغ گفتمی، ما هم و سایر الناس سواء لآن الله عصمتهم و انزل عصمتهم و تطهیرهم، و اذهب عنهم الرجس، فمن صدق علیهم فانما یكذب الله و رسوله.

«ایشان با سایر افراد مردم یکسان نیستند چون خداوند آنها را معصوم از گناه و از هر عمل زشتی قرار داده و عصمت آنانرا در قرآن مجید بیان فرموده و مردم را هشدار داده که آنها پاک و پاکیزه اند و از هر آلودگی و زشتی مبرا و مصون، پس هر کس بر علیه آنان سخنی را تصدیق کند خدا و رسولش را تکذیب نموده است. چون مطلب به اینجا رسید و احتجاج قوی و مستدل فاطمه راه جواب را بر آنان بست، ابوبکر به عمر

گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که ساکت شوی^۱... — الحدیث.

چهارم — استشهاد حضرت امام حسن علیه السلام به آیه تطهیر و آن در سه موضع است. اول — هنگام رحلت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از فراغت از دفن آن حضرت به مسجد کوفه درآمده و در حالی که انبوه جمعیت مسجد را فرا گرفته بود حضرت امام حسن علیه السلام خطبه می‌خوانند و قدری از حالات امیرالمؤمنین را شرح می‌دهند و پس از خطبه تمام افراد جمعیت با آن حضرت به خلافت بیعت می‌کنند. از جمله فرمایشات آن حضرت در این خطبه استشهاد به آیه تطهیر است در باره خود.

محمد بن عباس ابن ماهیار که در نزد شیعه از موثقین است در تفسیر قرآن که راجع به آیات نازلۀ در حق اهل بیت نوشته است با سند متصل خود از عمر بن علی بن ابیطالب روایت کند قال: حَظَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّاسَ حِينَ قُتِلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: فَبِضِّ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَمْ يَسْبِقْهُ الْأَوَّلُونَ وَلَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ، مَا تَرَكَ عَلِيٌّ ظَهْرَ الْأَرْضِ صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ إِلَّا سَبْعِمِائَةَ دَرَاهِمٍ فَضَلَّتْ مِنْ عَطَايِهِ أَرَادَ أَنْ يَتَنَاعَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَأَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ وَالِدَاعِي إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَالسَّرَاحِ الْمُنِيرِ، أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ جَبْرَائِيلُ وَيُصْعَدُ، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا^۲.

عمر بن علی که برادر حضرت امام حسن علیه السلام است گوید: «چون پدرم کشته شد حضرت حسن بن علی علیه السلام مردم را مخاطب قرار داده و چنین خطبه خواند: در این شب کسی به سوی خدا رفت و جانش به عالم قدس پرواز کرد که سابقین نتوانستند در راه خدا از او پیشی گیرند و آخرین نتوانستند خود را به مقام و منزلت او برسانند. از دنیا رفت و زرد و سفیدی باقی نگذاشت (مراد طلا و نقره است)

(۱) «کتاب سلیم بن قیس هلالی» ص ۱۳۴ تا ص ۱۳۷، و «بحارالانوار» ج ۸ ص ۲۳۳ و ص

۲۳۴ از سلیم بن قیس.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث شانزدهم و حموی در «فرائد السمطين» بنا به نقل «غایة المرام» ص ۲۹۱ حدیث سی و پنجم، و «ینایع المودة» باب ۹۰ ص ۴۷۹ از حافظ جمال الدین زرنندی در «نظم در السمطين» نقل کرده است.

مگر هفتصد درهم که از سهمیه او از بیت المال زیاد آمده بود و می خواست برای اهل خود خادمی بخرد.

سپس فرمود: ای جماعت مردم هر کس مرا می شناسد که می شناسد؛ و هر کس که مرا نمی شناسد بداند من حسن بن علی هستم. و من فرزند رسول خدا، بشارت دهنده به رحمت خدا و ترساننده از عذاب خدا و دعوت کننده به سوی خدا و فرزند آن چراغ درخشانم؛ من از خاندانی هستم که جبرائیل در آنجا فرود می آمد و بالا می رفت، و من از خاندانی هستم که آنها را خداوند از هر آلودگی و زشتی پاک نموده و از هر عیب و نقصی مصون و پاکیزه داشته است».

و حاکم در کتاب «مستدرک» و هیثمی روایت کرده اند: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ خَطَبَ النَّاسَ حِينَ قُتِلَ عَلِيٌّ وَقَالَ فِي خُطْبَتِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَأَنَا ابْنُ النَّبِيِّ وَأَنَا ابْنُ الْوَصِيِّ وَأَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ وَأَنَا ابْنُ النَّذِيرِ وَأَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَأَنَا ابْنُ السَّرَاحِ الْمُنِيرِ، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ جَبْرَائِيلُ يَنْزِلُ إِلَيْنَا وَيَضَعُهُ مِنْ عِنْدِنَا، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَظَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً^۱.

«حسن بن علی علیه السلام بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، مردم را مخاطب قرار داده و در خطبه خود فرمود: ای گروه مردم! هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر کس مرا نمی شناسد پس من حسن بن علی هستم و من فرزند پیغمبرم و من فرزند وصی پیغمبرم، و من فرزند بشارت دهنده به سوی رحمت خدا و ترساننده از عذاب خدا هستم، و من فرزند دعوت کننده به سوی خدا به اذن او و فرزند چراغ درخشانم، و من از اهل بیتی هستم که جبرائیل در آن آمد و رفت می نمود، و من از اهل بیتی هستم که خدا آنان را از هر پلیدی و آلودگی مبرا داشته و از هر عیب مصون و محفوظ داشته است».

احتجاج دوم حضرت امام حسن به آیه تطهیر در وقتی است که با معاویه صلح کردند و بر منبر رفته و خطبه بلیغ و بسیار مفصلی را بیان فرمودند و در آن جمیع

(۱) «مستدرک» حاکم ج ۳ ص ۱۹۹ باب فضائل حسن بن علی علیهما السلام، و «مجمع الزوائد»

هیثمی باب فضائل اهل البيت، و «ینابیع المودة» ص ۱۰۷ عن ابن سعد مختصراً.

مناقب و فضائل خود را بیان کردند.

این خطبه را شیخ در «امالی» با دو سند نقل کرده است. با سند اول از حضرت علی بن الحسین زین العابدین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ روایت کرده است و این خطبه بسیار مفصل است و در آن حضرت فضایل خود را شرح می دهد تا آنکه می فرماید:

وَأَقُولُ مَعَاشِرَ الْخَلَائِقِ فَاسْمَعُوا وَلَكُمْ أَقْبَدَةٌ وَأَسْمَاعٌ فَعُوا: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ أَكْرَمَتِ اللَّهِ بِالْإِسْلَامِ وَاخْتَارَنَا وَاصْطَفَانَا وَاجْتَبَانَا وَأَذْهَبَ عَنَّا الرَّجْسَ وَظَهَّرَنَا تَطْهِيرًا، وَالرَّجْسُ هُوَ الشُّكُّ فَلَا تُشْكُ فِي اللَّهِ الْحَقَّ وَدِينِهِ أَبَدًا، وَظَهَّرَنَا مِنْ كُلِّ أَفْنٍ وَعَيْبٍ مُخْلِصِينَ إِلَى آدَمَ نِعْمَةً مِنْهُ، لَمْ تَفْتَرِقِ النَّاسُ فِرْقَتَيْنِ إِلَّا جَعَلْنَا اللَّهَ فِي خَيْرِهِمَا، فَادَّتِ الْأُمُورُ وَأَفْضَتِ الدُّهُورُ.

می فرماید: «معاشر الناس بشنوید برای شما قلب ها و گوش ها بی است پس فرا—
گیرید، ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را به اسلام مکرّم داشت و ما را اختیار کرده و برگزیده و انتخاب فرموده و هرگونه رجس و ناپاکی را از ما زدوده و ما را پاک و بی عیب قرار داده است. رجس، شک است، ما هیچ گاه در خدا و دین خدا شک نیاوردیم و ما را از هرگونه سستی فکر و ضعف اندیشه و عیبی پاک نموده است و پدران ما را تا آدم ابوالبشر پاک و خالص قرار داده و به دین نعمت سرفراز نموده است، هیچ گاه مردم به دو دسته نشدند مگر آنکه ما را در آن دسته بهتر و پاکیزه تر قرار داد. پس امور به جریان افتاد و روزگارها گذشت».

و سپس آن حضرت به دنبال این مطلب مشروحاً بقیّه مناقب خود را بیان می کند تا آنکه می فرماید: فَتَنَحْنُ أَهْلَهُ وَلَحْمُهُ وَدَمُهُ وَنَفْسُهُ وَنَحْنُ مِنْهُ وَهُوَ مِنَّا، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، فَلَمَّا أَنْزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ وَالْبُرُوقَةَ أَنَا وَأَخِي وَأُمِّي وَأَبِي فَجَعَلْنَا وَنَفْسُهُ فِي كِسَاءٍ لِأُمَّ سَلَمَةَ خَيْرِي فِي حُجْرَتِهَا وَيَوْمَها قَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ لِأَهْلِ وَعَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَظَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا— إِنَّا ادْخُلُ مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَالْبُرُوقَةَ بِرَحْمَتِكَ اللَّهُ أَنْتِ عَلَى خَيْرٍ وَإِلَى خَيْرٍ وَمَا أَرْضَانِي عَنْكَ وَلَكِنَّهَا خَاصَّةٌ لِي وَلَهُمْ، ثُمَّ مَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ بَعْدَ ذَلِكَ بَقِيَّةَ عُمْرِهِ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ بِأَيْتَانَا فِي كُلِّ يَوْمٍ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَيَقُولُ: الصَّلَاةُ بِرَحْمَتِكَ اللَّهُ، «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

الرَّجَسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً» — الخطبة!

می‌فرماید: «ما اهل رسول خدا هستیم و گوشت او و خون او و جان او؛ و ما از او هستیم و او از ماست؛ و خداوند تعالی فرموده: حَقّاً که خداوند فقط اراده فرموده که از شما خاندان اهل بیت هر آلودگی را پاک کند و هر عیب و نقصی را برطرف کند. و چون آیه تطهیر نازل شد پیغمبر، ما را جمع کرد، مرا و برادرم را و مادرم را و پدرم را؛ با خود همگی را در زیر کساء خیبری که مالِ امّ سلمه بود قرارداد و این واقعه در حجره امّ سلمه اتفاق افتاد و در روزی که نوبت او بود، و سپس عرض کرد: بارپروردگارا اینان اهل بیت من هستند و اینان اهل من و عترت من هستند، پلیدی و زشتی را از آنها بزد و پاک و طاهرشان قرار ده. در این حال امّ سلمه گفت: ای رسول— خدا من هم با آنها داخل شوم؟ رسول خدا فرمود: خدا تو را رحمت کند تو بر طریقه خیری و عاقبت به خیر خواهی بود و چقدر از تو خوشنود هستم ولیکن این مقام اختصاص به من و اینها دارد. و پس از این قضیه رسول خدا تا آخر عمر که خدا جانش را به سوی خود قبض نمود هر روز صبح هنگام طلوع صبح نزد ما می‌آمد و می‌گفت: نماز، خدا شما را رحمت کند، این است و جز این نیست که خداوند مشیتش بر آن تعلق گرفته که شما اهل بیت را از هر رجس و خرابی دور کند و پاک و منزه و مقدّس قرار دهد».

سند دوم از ابو عمر زاذان که گفت: چون حضرت امام حسن با معاویه صلح نمود بر منبر آمد و در حضور مردم از مناقب خود بیان فرمود تا آنکه فرمود: وَلَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي كِسَاءٍ لَأُمِّ سَلَمَةَ — رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا — خَيْبَرِيٍّ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَعِترَتِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجَسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً — الخطبة ۲.

«چون آیه تطهیر نازل شد رسول خدا همه ما را در کساء خیبری که مال امّ سلمه— رضی الله عنها— بود جمع نمود و عرض کرد: بارپروردگارا اینان اهل بیت من و عترت من هستند، هرگونه زشتی را از آنان دور کن و پاک و منزهشان قرار ده». و سپس حضرت بقیه خطبه را بیان فرمود.

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۷ حدیث بیست و ششم.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۹۸ حدیث بیست و هفتم، و «تفسیر ابن کثیر» در تفسیر آیه تطهیر ج ۳ ص

۴۸۶، و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۱۷.

احتجاج سوّم امام حسن علیه السلام به آیه تطهیر در وقتی است که در جنگ با معاویه به رانِ آن حضرت خنجر زدند. پس از بهبودی، حضرت خطبه ای خواندند این خطبه را از عامّه هیشمی و ابن کثیر با مختصر اختلافی در لفظ آورده اند و ما به عبارت هیشمی بیان می کنیم.

إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حِينَ قُتِلَ عَلَيَّ اسْتُخْلِفتَ، فَبَيْنَا هُوَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ إِذْ وَبَ رَجُلٌ فَطَعَنَهُ بِخَنَجَرٍ فِي وَرِكِهِ فَتَمَرَّضَ مِنْهَا أَشْهُراً ثُمَّ قَامَ فَحَطَبَ عَلَيَّ الْمِنْبَرَ فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ اتَّقُوا اللَّهَ فِينَا فَإِنَّا أَمْرَاؤُكُمْ وَضَيْفَانُكُمْ، وَتَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، فَمَا زَالَ يُوقِدُ بِنِجْمٍ حَتَّى مَاتَ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا بَاكِيّاً.^۱

و سپس هیشمی گوید: این حدیث را طبرانی روایت کرده و روایت حدیث از موثقین هستند. «حضرت امام حسن علیه السلام بعد از شهادت پدرش که به خلافت رسید در وقتی که با مردم نماز جماعت می خواند ناگهان مردی جست و با خنجر بر ران آن حضرت وارد کرد، حضرت چندماه مریض شدند و پس از بهبودی به مسجد آمده و خطبه بر منبر خواندند و گفتند: ای اهل عراق از خدا پرهیزید و درباره ما اهل بیت چنین مکنید زیرا که ما امیران و میهمانان شما هستیم، و ما همان خاندانی هستیم که خداوند فرموده: فقط خداوند اراده کرده است که از شما خاندان هرگونه پلیدی را بزدايد و پاک و پاکیزه گرداند. (راوی گوید) پس پیوسته آن حضرت در آن روز به سخنرانی خود ادامه داد تا اینکه ما کسی را در مسجد نمی دیدیم جز اینکه گریه می کرد».

پنجم - استشهاد حضرت سیدالشهداء علیه السلام به آیه تطهیر در اشعاری که به آن حضرت نسبت می دهند که در روز عاشورا در مقابل لشکر خوانده اند و صدرش این است:

كَفَرْنَا الْقَوْمُ وَقَدْ مَاءً رَغَبُوا
عَنْ نَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ

(۱) «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۷۲ باب فضائل اهل البيت، «شواهد التنزيل» ج ۲ ص ۱۸ و در

ص ۱۹ به سند دیگر.

تا آنکه حالات خود را و مناقب و مفاخر خود را می شمرد تا به اینجا که می فرماید:

نَحْنُ أَصْحَابُ الْكِسَاءِ حَمَسْنَا قَدْ مَلَكْنَا شَرْقَهَا وَالْمَغْرِبِينَ
ثُمَّ جَبْرَيْلُ لَنَا سَادِسْنَا وَلَنَا الْبَيْتُ كَذَا وَالْمَشْعَرَيْنِ ۱

«ما اصحاب کساء هستیم که هر پنج نفر ما در زیر کساء جمع شدیم، و مشرق و مغرب شرف و فضیلت از آن ماست. و غیر از ما در زیر کساء شخص دیگری نبود مگر جبرائیل فرشته سماوی که ششمین ما بود، و هم چنین بیت الله الحرام و عرفات و مشعرخانه های ماست».

و نیز حضرت امام حسین چند جا خود را جزء اهل بیت شمرده اند، از جمله در آن وقتی که حضرت مسلم در سفر به عراق تردید نموده و کاغذی به آن حضرت نوشت و نسبت به این سفر تطیّر زده و به فال بد گرفت حضرت در پاسخ او نوشتند: يَا ابْنَ الْعَمِّ اِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا مِثْلَ اَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ يَتَطَيَّرُ وَلَا يَتَطَيَّرُ بِهِ، فَاِذَا قَرَأَتْ كِتَابِي فَاْمُضِ عَلَيَّ مَا اَمَرْتُكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ۲.

«ای پسرعمو، من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: هیچ کس از ما اهل بیت نیست که فال بد زند و نه به او فال بد زنند، چون نامه مرا خواندی به دنبال آنچه که به تو امر کردم برو و سلام خدا و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد».

و از جمله در خطبه ای که در مکه هنگام عزم حرکت به کربلا بیان کردند فرمودند: رِضَا اللَّهِ رِضَا نَا أَهْلِ الْبَيْتِ، نَضْبِرُ عَلَيَّ بَلَايَهُ وَ يُوقِنُنَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ ۳.

«رضای خدا رضای ما اهل بیت است، بر امتحان و بلای او شکیبا خواهیم بود، و او به ما مزد صابران را عنایت خواهد نمود».

و از جمله در خطبه ای که در شب عاشورا خواندند و اعلان کردند که هر کس می خواهد برود برود فرمودند: وَالْآنَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَقْصَدٌ إِلَّا قَتْلِي وَقَتْلَ مَنْ يُجَاهِدُ بَيْنَ

(۱) «ناسخ التواریخ» جلد سید الشهداء طبع اسلامیة ج ۲ ص ۳۷۲، و در «ینابیع المودة» ص ۱۰۸

این شعر را به حضرت سید الشهداء نسبت داده است:

نَحْنُ وَجَبْرَيْلُ عَدَا سَادِسْنَا وَكِنَا الْكَعْبَةَ ثُمَّ الْحَرَقَيْنِ

(۲) «ناسخ التواریخ» ج ۲ ص ۴۱.

(۳) همان کتاب ص ۱۲۱ و «جلاء العیون» شبرج ج ۲ ص ۱۴۳.

يَدَى وَسَبَى حَرِيْمِي بَعْدَ سَلِيْمِهِمْ، وَأَخْشَى أَنْتُمْ مَا تَعْلَمُونَ أَوْ تَسْتَحْيُونَ وَالْخَدْعُ عِنْدَنَا
أَهْلَ الْبَيْتِ مُحَرَّمٌ، فَمَنْ كَرِهَ مِنْكُمْ ذَلِكَ فَلْيَتَصَرَّفْ. — الخطبة ١.

فرمود: «و حالا این قوم مقصدی ندارند جز کشتن من و کشتن افرادی که در رکاب من با آن‌ها مجاهده و جنگ کنند، و نیتی ندارند جز اسیر کردن زنان و طفلان من بعد از غارت کردن آن‌ها، و من خوف دارم که شاید شما این معنی را ندانید یا بدانید ولیکن از روی حیا و شرم در نزد من درنگ نموده اید. خدعه و مکر در نزد ما اهل بیت رسول خدا حرام است، حقیقت مطلب بدون روپوش این است که هرکس می خواهد برود و ماندن و کشته شدن را ناپسند می دارد، باید برود».

ششم — استشهاد حضرت سجاد علیه السلام به آیه تطهیر

سید ابن طاووس در «لهوف» گوید: چون اُسرا را در شام آوردند، همین طور مردم آنها را نظاره و تماشا می کردند تا بر همین منوال آنها را آوردند در باب دمشق و آنها را پهلوی پله در مسجد دمشق همان جایی که همیشه اسیران را در آنجا متوقف می کردند توقف دادند؛ در این حال پیرمردی به عیالات آن حضرت نزدیک شده گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَتَلَكُمُ وَأَهْلَكَكُمْ وَأَرَاخَ الْبِلَادَ عَنْ رِجَالِكُمْ وَأَمَكَّنَ أَمِيرًا مِنْكُمْ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: يَا شَيْخُ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؟ قَالَ الشَّيْخُ: نَعَمْ قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ، فَقَالَ عَلِيُّ عليهما السلام: فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ»؟ فَقَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ، فَقَالَ عَلِيُّ عليهما السلام: فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عليهما السلام: فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؟ قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ، فَقَالَ عَلِيُّ عليهما السلام: فَتَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّصَنَا اللَّهُ بِآيَةِ الظَّهَارَةِ يَا شَيْخُ. قَالَ الرَّاوي: فَبَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِنًا نَادِمًا عَلَى مَا تَكَلَّمُ بِهِ وَقَالَ: بِاللَّهِ إِنَّكُمْ هُمْ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: تَاللَّهِ إِنَّا لَتَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ، وَحَقَّ جَدُّنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَإِنَّا

لَتَحْنُ هُمْ، فَبَكَى الشَّيْخُ وَرَمَى عِمَامَتَهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ جَنِّ وَأَنْسٍ، ثُمَّ قَالَ: هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ إِنْ ثَبَّتَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَأَنْتَ مَعَنَا، فَقَالَ: أَنَا تَائِبٌ، فَلَمَعَ بِرَيْدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ حَدِيثُ الشَّيْخِ فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ^۱.

«پیرمرد به اسیران آل محمد گفت: شکر و حمد اختصاص به خدائی دارد که شما را کشت و هلاک کرد و شهرها را از شر مردان شما خلاص کرد و امیرالمؤمنین یزید را بر شما چیره ساخت. در این حال حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام به آن شیخ گفتند: ای شیخ آیا قرآن خوانده‌ای؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای که خدا می گوید: ای پیغمبر به مردم بگو من از شما هیچ مزد رسالت نمی خواهم مگر آنکه با ذوی القربای من مودت کنید؟ شیخ گفت: بلی این آیه را خوانده‌ام، حضرت فرمود: ما ذوی القربای پیغمبریم ای پیرمرد. ای شیخ آیا در سوره بنی اسرائیل این آیه را خوانده‌ای: به ذوی القربای حق آنان را بده؟ شیخ عرض کرد: بلی خوانده‌ام، حضرت فرمود: ما نزدیکان و ذوی القربای هستیم. ای شیخ آیا این آیه را خوانده‌ای: ای مردم بدانید که آنچه را بهره و غنیمت می برید خمس آن اختصاص به خدا و رسول و ذوی القربای دارد؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود: ما ذوی القربای و نزدیکان پیغمبریم. ای شیخ آیا این آیه را خوانده‌ای: خدا اراده کرده است که از شما خاندان رسالت هرگونه رجس و پلیدی را ببرد و پاکیزه و منزّه و مقدّس گرداند؟ شیخ گفت: این آیه را خوانده‌ام، حضرت فرمود: ما اهل بیتی هستیم که خدا ما را به آیه تطهیر اختصاص داده است ای شیخ.

راوی می گوید: شیخ بعد از شنیدن این کلمات از حضرت سجاد علیه السلام متحیر و ساکت و پشیمان به حال خود ماند و از آنچه گفته بود سخت در اضطراب، رو به حضرت نموده گفت: شما را به خدا سوگند شما اهل بیت پیغمبرید؟ حضرت فرمودند: به خدا سوگند ما اهل بیت پیغمبریم بدون شك، و به حق رسول خدا که

(۱) «لهوف» ص ۵۷

جداماست سوگند که ما اهل بیت پیغمبریم. شیخ شروع کرده به گریه کردن، و عمامه خود را به زمین زد و سر خود را به آسمان نموده گفت: بارپروردگارا ما بیزاریم از دشمنان آل محمد ﷺ چه از جن باشند و چه از انس، و به حضرت عرض کرد: آیا من راهی به سوی توبه دارم و توبه من قبول است؟ حضرت فرمودند: بلی اگر توبه خدا بازگشت کنی خدا نیز به تو نظر عنایت و رحمت خواهد نمود و با ما خواهی بود. شیخ گفت: خدایا من توبه کردم. چون این داستان را برای یزید حکایت کردند دستور قتل او را صادر کرد و او را کشتند».

باری این قضیه را به همین تفصیل خوارزمی در «مقتل» بامختصر اختلافی در لفظ نقل می کند^۱. و طبری^۲ در تفسیر آیه تطهیر و ابن کثیر^۳ در تفسیر این آیه فقط همان استشهد حضرت سجاد را به آیه تطهیر برای آن پیرمرد شامی ذکر کرده اند.

و نیز آلوسی^۴ و سید شرف الدین^۵ فقره استشهد حضرت به آیه مودت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) را برای شیخ شامی نقل می کنند، و سید شرف الدین از طبرانی و کتاب «الصواعق المحرقة» نقل می کند.

هفتم - استشهد حضرت زینب ع در مجلس ابن زیاد به آیه تطهیر.

چون اسیران آل محمد ع را داخل در مجلس عبیدالله بن زیاد کردند و حضرت زینب ع را به او معرفی کردند گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمُ وَقَتَلَكُمُ وَأَكْذَبَ أُخْدُوتَكُمْ، فَقَالَتْ زَيْنَبُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص وَآلِهِ ع وَطَهَّرَنَا مِنَ الرَّجْسِ تَطْهِيرًا، إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَيَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَهُوَ غَيْرُنَا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

«عبیدالله بن زیاد گفت: حمد خدائی را که شما را کشت و رسوا کرد و ادعای باطل و دروغ شما را بر ملا ساخت. حضرت زینب ع فرمود: حمد خدائی را که ما را به پیغمبرش محمد ص و آلش ع گرامی داشت و از هر رجس و ناپاکی

(۱) «مقتل» خوارزمی طبع نجف ج ۲ ص ۶۱. (۲) «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۷.

(۳) «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۶. (۴) «روح المعانی» ج ۲۵ ص ۳۱.

(۵) «الفصول المهمة» طبع پنجم ص ۲۲۱.

(۶) «ارشاد» مفید ص ۲۶۵، و «جلاء العیون» شبرج ۲ ص ۲۴۱.

دور کرده و پاک و پاکیزه قرار داد. جز این نیست که فاسق رسوا می شود و فاجر دروغ می گوید و او بحمدالله غیر ماست».

و همچنین در مجلس یزید که خطبه خواند یزید را بدین کلمات مورد طعن قرار داد که: **أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بْنَ الطَّلَاقِ تَحْدِيرُكَ حَرَائِرُكَ وَأَمَاءُكَ، وَسَوَفُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟ قَدَهَنْتُكَ سُورَهْنَ وَأَنْدَيْتِ وَجُوَهَهْنَ، تَخْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَاقِلِ، وَيَتَصَفَّحُ وَجُوَهَهْنَ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ وَالسَّادِنِيُّ وَالشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَلَا مِيزَانٌ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ، وَكَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةُ مَنْ لَفَظَ فُوهَ أَكْبَادَ الْأَرْكَامِ، وَتَبَّتْ لَحْمُهُ بِدِمَائِ الشُّهَدَاءِ، وَكَيْفَ يَسْتَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالسُّنْفِ وَالسَّتَانِ وَالْإِخْنِ وَالْأَضْغَانِ - الخُطْبَةُ ١.**

زینب فرمود: «آیا از عدل و انصاف است ای فرزند آزاد شدگان که زنان آزاد و کنیزان خود را در پس پرده محفوظ داری لیکن دختران رسول خدا را اسیروار و آواره در میان مردم سوق دهی؟ در حالی که چادرهای عصمت آنان را دریده ای و چهره آنان را نمایان ساخته ای و دشمنان، آنها را به شدت و تندی از شهر به شهر حرکت دهند و مردمان بیابانی و کوهی بر حال آنها مطلع شوند و با دقت در صورت آنها بنگرند، نزدیک و دور، و شریف و پست آنها را نظاره کنند و با آنها مردی نمانده که حمایت کند، و سرپرستی نمانده که مراقبت نماید، و چگونه امید نجابت می رود از کسی که جگرهای پاکان و اولیای خدا را در دهان جویده و سپس بیرون افکنده، و گوشت او به خونهای شهیدان روئیده است! و چگونه در بغض و عداوت با ما اهل بیت رسول خدا کوتاهی کند کسی که با ما به حقد و خصومت می نگرد و کینه و دشمنی می ورزد».

هشتم - استشهاد حضرت فاطمه صغری به آیه تطهیر در شهر کوفه
پس از آنکه حمد خدای را بجا آورده و مفضلاً مصائب اهل بیت را شرح می دهد می فرماید: **وَأَفْتَحَرَ بِذَلِكَ مُفْتَحِرُكُمْ شِعْرًا:**

(۱) «لهوف» ص ۱۶۲ و «جلاء العیون» شبرج ۲ ص ۲۵۶.

بَسُوفَ هِنْدِيَّةٍ وَرِمَاحٍ
وَظَعَتَاهُمُ فَأَيُّ نِطَاحٍ

نَحْنُ فَتَنَّا عَلِيًّا وَبَنِي عَلِيٍّ
وَسَبَبْنَا نِسَاءَهُمْ سَبَبَ تَرْكٍ

بِفَيْكِ أَيُّهَا الْقَائِلُ الْكَنُكْتُ وَالْأَثَلْبُ، أَفْتَحَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمٍ زَكَّاهُمْ وَظَهَّرَهُمْ وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ؟! ^۱

می فرماید: «و در عین حال افتخارکننده ای از شما به شعر افتخار کرده و چنین می گوید: ما علی و فرزندان علی را کشتیم و باشمشیرهای هندی و نیزه های تیز نابود ساختیم، و زنان آنان را مانند زنان ترک اسیر کردیم و با نیزه های خود چگونه بر آنها کوفتیم. ای گوینده این شعر، خاک و سنگریزه بر دهانت باد، افتخار می کنی به کشتن قومی که خدا آنها را ترکیه نموده و مطهر و مقدس و منزه قرار داده و پلیدی و آلودگی را از آنان برده است»؟! ^۱

نهم - استشهد عبداللہ بن عقیف ازدی است به آیه تطهیر

چون ابن زیاد از کار کربلا و قتل و اسارت فارغ شد به مسجد آمده و خطبه خواند و گفت: شکر خدائی را که حق را ظاهر ساخت و اهل حق را پیروز نمود و امیرالمؤمنین یزید و پیروان او را یاری کرد و کذاب فرزند کذاب را کشت. هنوز عبیداللہ بن زیاد از این جمله نگذشته بود که عبداللہ بن عقیف ازدی که از شیعیان خالص بوده و در جنگ جمل یک چشم خود را از دست داده بود و در جنگ صفین چشم دیگر خود را و در مسجد اعظم کوفه روزها را تا شب به نماز می ایستاد، برخاست و گفت: ای ابن زیاد تو کذاب و فرزند کذابی و آن کس که به تو این مسند را داده و پدرش، ای دشمن خدا اولاد پیغمبران را می کشی و بر فراز منبر مسلمانان به این جملات دروغ سخن می گوئی!

راوی این حدیث گوید: ابن زیاد به غضب درآمد و گفت: این سخن گو کیست؟ عبداللہ گفت: سخن گو منم ای دشمن خدا، تومی کشی ذریه طاهره ای را که خدا هرگونه رجس و آلودگی را از آنان برده و به مقام طهارت رسانیده است، و گمان می کنی که بر دین اسلام هستی؟! وَاغْوَاةٌ كَجَا هَسْتَنْدِ اَوْلَادِ مِهَاجِرِينَ

(۱) «لهوف» ص ۱۳۶ و «جلاء العیون» شبر ص ۲۳۵.

وانصار؟ چرا از امیر طاعی تو یعنی لعین پسر لعین (یزید بن معاویه) که به زبان رسول رب العالمین لعنت شده است انتقام نمی کشند؟ فَقَالَ: اَنَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، أَتَقْتُلُ الذَّرِيَّةَ الظَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَتَرَعَمُ أَنْتَ عَلَيَّ دِينِ الْإِسْلَامِ، وَأَعْوَنَاهُ أَيْنَ أَوْلَادُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لَا يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاعِيَتِكَ اللَّعِينِ ابْنِ اللَّعِينِ عَلَيَّ لِسَانِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱.

دهم - استشهاد حضرت امام رضا علیه السلام به آیه تطهیر در مقابل مأمون مرحوم صدوق ابن بابویه با سند متصل خود از ریان بن صلّت از حضرت رضا علیه السلام روایت کند که در پاسخ سؤال مأمون و علماء از آن حضرت در فرق بین آل- رسول الله و بین امت، فرمودند:

فَكَانَ الْوَرِاثَةُ لِلْعِتْرَةِ الظَّاهِرَةِ لِأَلِغَيْرِهِمْ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ: مَنْ الْعِتْرَةُ الظَّاهِرَةُ؟ فَقَالَ الرَّضَا علیه السلام: الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ جَلَّ وَعَزَّ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» - الحديث^۲.

«وراثت رسول خدا اختصاص به عترت طاهره دارد و دیگران را در آن سهمی نیست. مأمون گفت: عترت طاهره چه کسانیست؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: آن کسانی که پروردگارانها را در کتابش وصف کرده و فرموده است: خداوند فقط اراده کرده است که از شما خاندان رسالت هرگونه پلیدی و زشتی را زدوده و به مقام قدس و طهارت برساند».

یازدهم - استشهاد سعد وقاص به آیه تطهیر در مقابل معاویه شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود از ابن عباس روایت می کند که معاویه در ذی طوی بود و من نزد او بودم که سعد وقاص آمد و بر او سلام کرد. معاویه گفت: ای اهل شام این سعد است و این دوست علی است. مردم شام سر خود را تکان داده و شروع کردند به سب امیرالمؤمنین علیه السلام. سعد گریه

(۱) «لهوف» ص ۱۴۶ و «جلاء العیون» شبرص ۲۴۲.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث هشتم.

کرد. معاویه گفت: چرا گریه می کنی؟ سعد گفت: چرا گریه نکنم برای مردی از اصحاب رسول خدا که مردم او را در نزد تو سب می کنند و من قدرت بر تغییر این سنت ندارم.

در علی مزایائی بود که اگر یکی از آنها در من بود از دنیا و مافیها برای من بهتر بود.

یکی از آنها اینکه: يك مرد از اهالی یمن که مدعی بود علی به او جفا کرده است به علی گفت: شکایت تو را نزد رسول خدا خواهم برد. آن مرد بر پیغمبر وارد شد و نزد حضرت رسول اکرم راجع به امیرالمؤمنین صحبت کرد، حضرت فرمودند: تو را به خدائی که کتاب را به حق بر من فرستاد و اختصاص به رسالت داده است آیا از روی غضب این مطالب را درباره علی می گوئی؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمودند: آیا نمی دانی که من نسبت به مؤمنین صاحب اختیار هستم و بر آنها نسبت به خود آنها اولویت دارم؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمودند: کسی که من مولا و صاحب اختیار او هستم علی مولا و صاحب اختیار اوست.

و دیگر آنکه: در روز خیبر عمر بن الخطاب را برای جنگ فرمان داد، او و تمام لشگریانش فرار کردند، حضرت رسول الله فرمودند: هر آینه رایت جنگ را به انسانی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست داشته باشد، و خدا و رسول او را دوست داشته باشند، مسلمانان همه دست از جنگ برداشته و منتظر فرمان آن حضرت بودند، و علی عليه السلام مبتلا به درد چشم بود، حضرت رسول او را طلبیدند و گفتند: رایت را بگیر. امیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول الله می بینی چشمان من چگونه درد می کند، حضرت رسول اکرم با آب دهان خود به چشمهای او مالیدند. علی برخاست و علم جنگ را به دست گرفت و رفت، و خداوند فتح را به دست او قرار داد.

سوم آنکه: در بعضی از جنگها که پیغمبر رفت علی را به جای خود گذاشت، علی عرض کرد: یا رسول الله مرا با زنان و طفلان گذاردی؟ حضرت رسول فرمودند: آیا راضی نیستی که نسبت تو با من به منزله نسبت هارون برادر موسی باشد با موسی، با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نیست؟

و چهارم آنکه: پیغمبر همه درهای اصحاب را به مسجد بستند مگر در خانه

علی را.

پنجم آنکه: آیه تطهیر نازل شد «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ - النَّبِيِّ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً». پس رسول خدا علی را طلبیدند و حسن و حسین و فاطمه علیها السلام را طلبیدند فَقَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِ أَهْلِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً^۱.

و نسائی در «خصائص» از سعد درباره مناقب امیرالمؤمنین سه خصلت نقل می کند: یکی اعطاء رایت در روز خیبر؛ و دیگری حدیث منزلت، و سوم آیه تطهیر، و می گوید که: معاویه به سعد بن وقاص امر کرد که علی را سب کند و سعد امتناع کرد و به این سه فضیلت علی را ستود^۲.

و حاکم^۳ در «مستدرک» و طحاوی^۴ و ابن جریر طبری^۵ و ابن کثیر^۶ در تفسیر آیه تطهیر از سعد وقاص روایت کرده اند که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، فَأَخَذَ عَلِيًّا وَابْنَتَيْهِ وَفَاطِمَةَ وَأَدْخَلَهُمْ تَحْتَ ثَوْبِهِ ثُمَّ قَالَ: هُوَ لِأَهْلِ أَهْلِي وَأَهْلِ بَيْتِي. «چون آیه تطهیر بر پیغمبر اکرم فرود آمد دست علی و دو فرزندش حسنین و فاطمه را گرفت و در زیر لباس خود داخل نموده عرض کرد: اینان اهل من و اهل بیت من هستند».

دوازدهم - استشهاد ابن عباس به آیه تطهیر در نزد نه نفر وارد شونده

احمد حنبل با اسناد خود از ابن میمون نقل می کند که می گوید: من در نزد ابن عباس نشسته بودم که نه نفر بر او وارد شدند. (و چون این خبر بسیار مفصل است مرحوم سید بحرانی می فرماید: ما همه آن را در باب غدیر خم نقل کرده ایم، و ده خصلتی را که ابن عباس در این حدیث برای امیرالمؤمنین نقل می کند در باب حدیث رایت ذکر کرده ایم، و لذا در این باب که باب آیه تطهیر است به همان فقره از حدیث که راجع به آیه تطهیر است اکتفا می شود).

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۸ حدیث بیست و نهم.

(۲) «خصائص» نسائی ص ۴، «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۲۰ و ص ۲۱ سه خصلت را از سعد

روایت می کند.

(۳) «مستدرک» ج ۳ ص ۱۴۷.

(۴) «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۷.

(۵) «مستدرک» ج ۳ ص ۳۳۶.

(۶) «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۵.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «وَإِذَا رَسُلُ اللَّهِ تَوَبَهُ فَوَضَعَهُ عَلَىٰ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَقَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^١.

ابن عباس گوید: «رسول خدا لباسش را برداشت و بر سر علی و فاطمه و حسن و حسین افکند و فرمود: خدا فقط اراده کرده است که هرگونه رجسی را از شما بزدايد و شما را منزّه و مقدّس از جميع عيوب قرار دهد».

و طبری در «تاریخ» خود بحث ابن عباس را با عمر راجع به نبوت و خلافت که بیان می کند و عمر می گوید: قریش امتناع داشت از اینکه نبوت و خلافت در يك خاندان جمع شود و جواب محکم و متین ابن عباس رابه او، عمر به ابن عباس می گوید: بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَقُولُ: إِنَّمَا صَرَفُوهُا عَنَّا حَسَدًا وَظُلْمًا، فَقُلْتُ: أَمَا قَوْلُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ظُلْمًا فَقَدْ تَبَيَّنَ لِلجَاهِلِ وَالْحَلِيمِ، وَأَمَا قَوْلُكَ حَسَدًا فَإِنَّ إِبْلِيسَ حَسَدَ آدَمَ فَتَحَنُّنُ وُلْدِهِ الْمَحْسُودُونَ، فَقَالَ عُمَرُ: هِيَ هَاتِ ابْتِ وَاللَّهِ قُلُوبُكُمْ يَا بَنِي هَاشِمٍ إِلَّا حَسَدًا مَا يَحُولُ، وَضِعْنَا وَغَشًّا مَا يَبْرُؤُ، فَقُلْتُ: مَهَلًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تُصِيبُ قُلُوبَ قَوْمٍ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، فَقَالَ عُمَرُ: إِلَيْكَ عَنِّي يَا بَنَ عَبَّاسٍ، فَقُلْتُ: أَفَعَلَ، فَلَمَّا ذَهَبَتْ لِأَقْوَمِ اسْتَحْيَيْ مَنِي فَقَالَ: يَا بَنَ عَبَّاسٍ مَكَانَكَ فَوَاللَّهِ إِنِّي لِرَأْعِ لِحَقِّكَ مُحِبٌّ لِمَا سَرَّكَ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ لِي عَلَيْكَ حَقًّا وَعَلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ مِمَّنْ حَفِظَهُ فَحَفِظَهُ أَصَابَ، وَمَنْ أَضَاعَهُ فَحَفِظَهُ أَخْطَأَ، ثُمَّ قَامَ فَمَضَى^٢.

عمر می گوید: «ای ابن عباس به من رسیده است که تو گفتی: خلافت را از ما خاندان بنی هاشم از روی ظلم و حسد ربودند. ابن عباس در جواب گفت: اما اینکه گفتی: از روی ظلم، صحیح و مطلبی واضح است که هر جاهل و شخص باتجربه و کارکرده ای می فهمد. و اما اینکه گفتی: از روی حسد، بدرستی که ابلیس به آدم حسد کرد و ما فرزندان آدم نیز مورد حسد واقع شده ایم. عمر گفت: هیاهات سوگند به خدا ای بنی هاشم در دلهای شما حسدی است که بر نمی گردد و کینه و غشی است که از بین نمی رود.

ابن عباس گفت: آرام باش ای عمر به دلهای مردمی که خداوند هرگونه

(١) «غایة المرام» ص ٢٨٧ حدیث هفتم.

(٢) «تاریخ طبری» ج ٣ ص ٢٨٩ و «البدایة والنهایة».

آلودگی و عیبی را از آنان زدوده و پاک و مطهر و مقدس نموده است چنین نسبت ناروایی مده. عمر گفت: ای ابن عباس از نزد من برخیز و دور شو، ابن عباس گفت: برمی خیزم، و همین که برخاست عمر از او خجالت کشید و گفت: ای ابن عباس برجایت بنشین، سوگند به خدا من مراعات حال تو را می کنم و دوستدار خرسندی تو هستم. ابن عباس گفت: ای امیرالمؤمنین (ای عمر) من بر تو حقی دارم و بر هر مسلمان حقی دارم، اگر کسی حرف مرا شنید و به کار بست و اندرز من در او اثر کرد خودش بهره و حظ خود را دریافت کرده است، و اگر نشنید و به نظر بی اهمیتی تلقی کرد خودش حظ و بهره خود را ضایع کرده است».

و همچنین از احمد حنبل روایت است با سند خود از عمرو بن میمون: قَالَ: اِنِّي لَجَالِسٌ اِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ اِذَا اتَاهُ تِسْعَةٌ رَهْطٍ فَقَالُوا: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ: اِمَا اَنْ تَقَوْمَ مَعَنَا وَاَمَا اَنْ يُخَلُّوْنَا هُوْلَاءِ، قَالَ: بَلْ اَقَوْمٌ مَعَكُمْ، قَالَ: وَهُوَ يَوْمٌ مَسْجِدٍ صَحِيحٌ قَبْلَ اَنْ يَغْمِيَ، قَالَ: فَاَبْتَدَوْا فَتَحَدَّثُوا فَلَا تَدْرِي مَا قَالُوا، قَالَ: بَفَجَاءَ بِنَفْضِ ثَوْبِهِ وَيَقُولُ: اَفْ تَفَّ وَقَعُوْفِي رَجُلٍ لَهٗ عَشْرُ خِصَالٍ - اِلَى قَوْلِهِ - وَاَخَذَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ ثَوْبَهُ فَوَضَعَهُ عَلٰى عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَحَسَنٍ وَحُسَيْنٍ وَقَالَ: «اَتَمَّ اُرِيْدُ اللّٰهَ لِيُنْذِبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِرًا»^۱.

عمرو بن میمون می گوید: «من در نزد ابن عباس نشسته بودم، ناگهان جماعتی که نه نفر بودند وارد شدند و گفتند: ای ابن عباس یا با ما بیا در مکانی خلوت و یا افرادی که در اینجا هستند بگو بروند و ما تنها با تو مذاکره داریم، ابن عباس گفت: بلکه من با شما در جای خلوت می آیم. و در آن وقت ابن عباس نابینا نشده و چشمش صحیح بود، می گوید: ابن عباس رفت و آنها با ابن عباس به صحبت و حدیث مبادرت نموده مطالبی گفتند که مانند انستیم چه بود؛ اما همین که ابن عباس نزد ما آمد دیدیم جامه خود را میتکاند (کنایه از براءت و بیزارگی گفتار آنان است) و می گوید: اَفْ و تَفَّ، اینها عیب مردی را می گویند که ده خصلت بی نظیر خدا به او عنایت نموده است (آنگاه ابن عباس یکایک از آن صفات و مزایا را می شمرد) تا آنکه می گوید: و رسول خدا عباس خود را برداشته و بر سر او و فاطمه و حسن و

(۱) «مسند» احمد حنبل ج ۱ ص ۳۲۱ الطبع الاول، و «الریاض النضرة» للمحب الطبری ج ۲

ص ۲۶۹ و «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۱۹.

حسین انداخته و گفت: خداوند فقط اراده کرده است که از شما خاندان رسالت هرگونه عیب و رجسی را برطرف گرداند و شما را پاک و منزّه و مبرّی از جمیع عیوب قرار دهد».

سیزدهم - استشهاد امّ سلمه به آیه تطهیر

اول - استشهاد اوست به این آیه در عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی که عمره همدانیّه نزد او آمده و از حال امیرالمؤمنین بعد از شهادت آن حضرت سؤال کرد. طحاوی در کتاب «مشکل الآثار» گفته است: قَالَتْ عُمَرَةُ الْهُمْدَانِيَّةُ: آتَيْتُ أُمَّ سَلَمَةَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهَا فَقَالَتْ: مَنْ أَنْتِ؟ فَقُلْتُ: عُمَرَةُ الْهُمْدَانِيَّةُ. فَقَالَتْ عُمَرَةُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرِي عَن هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي قُتِلَ بَيْنَ أَظْهُرِنَا فَمُحِبٌّ وَمُبْعِضٌ - تُرِيدُ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ - قَالَتْ أُمَّ سَلَمَةَ: أَتُحِبُّنِي أَمْ تُبْغِضِينِي؟ قَالَتْ: مَا أَحِبُّهُ وَلَا أَبْغِضُهُ... قَالَتْ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ «نَمَائِرُ يَدُ اللَّهِ لِيُدْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» وَمَا فِي الْبَيْتِ إِلَّا جِبْرِيلُ وَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ وَاللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ: إِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرًا، فَوَدِدْتُ أَنَّهُ قَالَ: نَعَمْ، فَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا تَطْلَعُ الشَّمْسُ وَتَعْرُبُ^١.

عمره همدانیّه گوید: «من بر امّ سلمه وارد شدم و سلام کردم. گفت: که هستی؟ گفتم: من عمره همدانیّه هستم ای امّ المؤمنین، مرا از حالات این مردی که در میان ما او را کشتند (مقصود علی بن ابیطالب است) آگاه کن چون بعضی از مردم دوستدار او هستند و بعضی دشمن او هستند و بغض او را در دل دارند.

امّ سلمه گفت: تو آیا او را دوست می داری یا دشمن؟ گفتم: نه دوست دارم و نه دشمن. (امّ سلمه در اینجا مطالبی را بیان کرد که در کتاب نوشته شده و جایش را خالی گذارده اند) گفت: پس در آن وقت خدا این آیه را فرستاد که: خدا فقط اراده کرده است شما خانواده رسالت را از هرزشتی و پلیدی پاک نموده و از هر عیب و علتی مصون دارد. من عرض کردم: یا رسول الله من هم از اهل بیت هستم؟ حضرت فرمود: تو در نزد خدا صاحب درجه ای هستی. سوگند به خدا دوست داشتم که پیغمبر

(۱) «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳۶.

جواب مرا بله بدهد و مرا از اهل بیت قرار دهد، اگر چنین می گفت برای من از تمام روی زمین و جاهائی که آفتاب بر آن می تابد بهتر بود».

دوم— استشهداوست به این آیه در عصمت امام حسین در وقتی که خبر شهادت آن حضرت را آوردند. در «مسند» احمد حنبل با سلسله سند خود روایت می کند از عبدالحمید بن مهران از سهل قال: قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ زَوْجَةَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ جَاءَ نَعْيُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَعَنَتْ أَهْلَ الْعِرَاقِ فَقَالَتْ: قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ، غَرَّوهُ وَأَذَلُّوهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ جَاءَهُ فَاطِمَةُ عُدَّتِيَّةً بِرِمَّةٍ قَدْ صَنَعَتْ فِيهَا عَصِيدَةً تَحْمِلُهَا فِي طَبَقٍ لَهَا حَتَّى وَضَعَتْهَا بَيْنَ يَدَيْهِ— إِلَى أَنْ قَالَتْ— فَأَجْتَدَبَ كِسَاءً مِنْ تَحْتِي خَيْرِيًّا كَانَ يَسَاطَأُنَا عَلَيَّ مَنَامَةً فِي الْمَدِينَةِ فَلَقَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَخَذَ طَرَفِي الْكِسَاءِ وَأَلْوَى بِيَدِهِ إِلَى رَبِّهِ غَرَّوَجَلَّ وَقَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي، أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا^۱.

سهل می گوید: «چون خبر شهادت حضرت سیدالشهداء ﷺ به مدینه رسید، ام سلمه مردم عراق را لعنت کرد و گفت: کشتند فرزند پیغمبر را خدا بکشد آنها را، او را فریفتند و ذلیل کردند خدا آنها را لعنت کند. من در وقتی که فاطمه ﷺ حریره در دیگ سنگی پخته و در طبقی نهاده صبحانه برای پیغمبر آورده بود و در مقابل آن حضرت نهاد، دیدم که رسول خدا پنج تن را با هم مجتمع نموده— و داستان کساء را بیان می کند و بعد می گوید— کسانی که فرارش من بود و خبیری بود از زیر پای من کشید همان کسانی که فرارش مادر مدینه در وقت خوابیدن بود، آنگاه آن را پیچید و دو طرف آن را گرفت و بر سر آنان قرارداد و با دست خود به سوی خدا اشاره ای نمود و در دعا گفت: بار پروردگارا ایشان اهل بیت من هستند آنها را از هر عیبی مصون بدار و هر قذارت و کدورتی را از آنان برطرف گردان».

چهاردهم— استشهدا واثله بن أسقع است به آیه تطهیر وقتی که سیر حضرت سیدالشهداء ﷺ را به شام آوردند.

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث هشتم، و در «مسند» احمد ص ۲۹۸ جلد ششم به مسند ام سلمه از شهر بن حوشب روایت کرده است، و نیز در «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۶ و «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳۵.

احمد حنبل با سند متصل خود از شداد بن عبدالله روایت می کند که او می گوید: سَمِعْتُ وَاثِلَةَ بِنَ الْأَسْقَعِ وَقَدْ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : فَلَقِيَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَأَظْهَرَ سُرُوراً فَغَضِبَ وَاثِلَةُ وَقَالَ : وَاللَّهِ لَا أَزَالُ أَحِبُّ عَلِيًّا وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا أَبَدًا بَعْدَ إِذْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَنْزِلٍ أُمَّ سَلَمَةَ يَقُولُ فِيهِمْ مَا قَالَ . قَالَ وَاثِلَةُ : رَأَيْتُنِي ذَاتَ يَوْمٍ وَقَدْ جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي مَنْزِلٍ أُمَّ سَلَمَةَ قَدْ جَاءَ الْحَسَنُ فَأَجْلَسَهُ عَلَيَّ فَخِذِهِ الْيُمْنَى وَقَبْلَهُ ، وَجَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَجْلَسَهُ عَلَيَّ فَخِذِهِ الْيُسْرَى وَقَبْلَهُ ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَجْلَسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ دَعَا بَعْلِي فَجَاءَتْ ثُمَّ أَرَدَتْ عَلَيْهِمْ كِسَاءَ خَيْرِيًّا كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» ، قُلْتُ لِيَوَاثِلَةَ : مَا الرِّجْسُ ؟ فَقَالَتْ : الشُّكُّ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ¹ .

قَالَ أَبُو أَحْمَدَ الْعَسْكَرِيُّ : يُقَالُ : إِنَّ الْأَوْزَاعِيَّ لَمْ يَرَوْفِي الْفَضَائِلِ حَدِيثًا غَيْرَ هَذَا ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ ² .

شداد بن عبدالله گوید: «در وقتی که سر حضرت امام حسین علیه السلام را آوردند، مردی از اهل شام واثله بن اسقع را ملاقات کرد و از شهادت حضرت اظهار سرور کرد، واثله به غضب درآمد و گفت: سوگند به خدا از زمانی که شنیدم رسول خدا در منزل ام سلمه درباره آل عبا چه گفت، پیوسته محبت علی و حسن و حسین در دل من است. آنگاه واثله تمام خصوصیات آن مجلس اصحاب کساء را بیان می کند و می گوید: مثل اینکه آن منظره هم الآن در مقابل نظر من است، و برای عبدالله بن شداد آیه تطهیر را از زبان رسول خدا در شأن پنج تن می خواند. عبدالله می گوید: به واثله گفتم: مراد از رجس چیست؟ گفت: شك در خداوند عزوجل». ابواحمد عسکری می گوید: درباره اوزاعی گفته شده است که در فضائل غیر از این حدیث چیز دیگری نقل نکرده است، و خدا داناتر است.

إِنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا وَوَصِيَّهُ وَابْنَيْهِ وَابْنَتَهُ الْبَتُولَ الظَّاهِرَةَ

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث ششم، «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۴۳ و ص ۴۴.

(۲) «اسدالغابة» ج ۲ ص ۲۰.

أَهْلُ الْعِبَاءِ فَإِنِّي بِيَوْمِهِمْ
أَرْجُو السَّلَامَةَ وَالنَّجَا فِي الْآخِرَةِ^۱

یعقوب بن حمید گوید: و در این قضیه شاعر سروده است:

بِأَبِي خَمْسَةَ هُمْ جُنُبُوا الرَّجَسَ
أَحْمَدُ الْمُضْطَفَى وَقَاطِمٌ أَعْنَى
مَنْ تَوَلَّاهُمْ تَوَلَّاهُ ذُو الْعَرْشِ
وَعَلَى مُبْغِضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ
كِرَاماً وَظَهَرُوا تَظْهِيراً
وَعَلِيّاً وَشُبَّراً وَشُبَيْراً
وَأَلْقَاهُ نَضْرَةً وَسُرُوراً
وَأَصْلَاهُمْ الْمَمْلِكُ سَعِيراً^۲

و محمد بن طلحه شافعی بعد از ذکر روایات نزول آیه تطهیر در شأن خمسۀ طیبه اشعار زیر را ذکر نموده است:

هُمُ الْعَرْوَةُ الْوُثْقَى لِمُعْتَصِمِ بِهَا
مَنَاقِبُ فِي الشُّورَى وَسُورَةِ هَلْ أَتَى
وَهُمُ أَهْلُ بَيْتِ الْمُضْطَفَى فَوَدَّاهُمْ
فَضَائِلُهُمْ تَعْلُو طَرِيقَةَ مُنْتَهَى
مَنَاقِبُهُمْ جَاءَتْ بِوَحْيٍ وَأَنْزَالٍ
وَفِي سُورَةِ الْأَخْرَابِ يَغْرِفُهَا التَّالِي
عَلَى النَّاسِ مَفْرُوضٌ بِحُكْمٍ وَأَسْجَالٍ
رُؤَاةٌ عَلَوْا فِيهَا بِشِدَّةٍ وَتَرْحَالٍ^۳

تواتر احادیث در باری از مجموع این حدیثی که بیان شد چه از طریق عامه و چه از طریق شیعه و چه احادیثی که ابتداءً این قضیه را بیان کرده است و شأن نزول آیه تطهیر را منحصراً در پنج تن عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دانسته است و چه احادیثی که به عنوان

استشهاد و احتجاج بیان شده و رسول خدا و امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و حسنین و حضرت سجاد و زینب و فاطمه صغری و حضرت امام رضا و سعد بن ابی وقاص و ابن عباس و ام سلمه و واثله بن اسقع به آن استشهاد نموده و هیچ کس منکر نشده و مخالفت ننموده است استفاده می شود که حدیث کساء از مسلمات و متواترات است که بیش از هفتاد روایت که بیشتر آنها از طریق عامه است و نزدیک به چهل سند

(۱) «فصول المهمّة» ابن صباغ ص ۸، گوید: این شعرا بعضی در طهارت اهل بیت سروده اند.

(۲) «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰۷.

(۳) «مطالب السؤل» ص ۸.

متصل دارد در این قضیه در کتب بزرگان او مهرة فن حدیث و تفسیر و تاریخ و کتب فضائل و مناقب با بسیاری از سندهای صحیح و حسن و موثق ضبط و ثبت شده است. و برای هر کس که فی الجمله اطلاع بر کتب اخبار داشته باشد جای تردید و شبهه نمی ماند که این مزیت و شرافت که مقام عصمت است طبق این روایات قطعیه انحصار به حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام دارد، زیرا شواهد و قرائن قولیه و عملیه از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به قدری است که هر خبیرو بصیری را بر این امر واقف و از مرحله شک و ظن و احتمال بیرون برده او را به سرحد قطع و علم یقین می رساند.

اولاً— رسول خدا پنج تن را باهم جمع نموده و پهلوی هم زنان پیامبر مصداق نشانیده و دعا برای عصمت آنها نموده است نه آنکه در اطلاق متفرق باشند تا شبهه آن رود که اختصاصی به آنان ندارد بلکه فرضاً اگر دیگری هم در آنجا بود مشمول این فضیلت می شد.

ثانیاً— آنکه عبا و کسای خیبری بر سر آنها کشیده و بدین قسم آنها را در یک مرتبه متصل به هم که جامع آنها همان بودن در زیر کسا باشد قرار داده است.

و ثالثاً— این انحصار به قدری قوی و غیر قابل تردید است که در مکان خلوت در اطلاق ام سلمه این کساء را انداخته که بفهماند منحصرأ این عصمت راجع به اینهاست زیرا که چون در مکان خلوت آن حضرت این کسا را انداختند فهمیده می شود که مراد، حصر حقیقی است نسبت به تمام افراد حاضرین و غائبین، اما اگر مکان پر جمعیتی بود چنین محتمل بود که در میان جماعت حاضرین این عده مخصوص گشته اند و نسبت به دیگران این حصر فهمیده نمی شد.

رابعاً— آنکه می فرماید: **اللَّهُمَّ إِنَّ هُوْلَاءِ أَهْلِ بَيْتِي** «خدایا اینان اهل بیت من اند» یعنی این افراد فقط اهل بیت مرا تشکیل می دهند، و اگر احیاناً افراد دیگری مانند زنهای پیغمبر یا اقوام و عشیره آن حضرت نیز جزء اهل بیت بودند باید بفرماید: **هُوْلَاءِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي** «خدایا این افراد زیر کساء از جمله اهل بیت من هستند» نه اینکه

(۱) بالأخص در کتاب «غایة المرام» بحرانی و «عقبات الأنوار» میرحامد حسین هندی و «شواهد—

التنزیل» حاکم حسکانی.

بگویند: اهل بیت من هستند.

خامساً آنکه به ام سلمه فرمودند: **تَنَحَّى عَنِ أَهْلِ بَيْتِي** «از اهل بیت من دور شو»، اگر زن پیغمبر جزء اهل بیت بود چگونه این جمله صحیح بود؟ بلکه خود این عبارت می‌رساند که به زوجه آن حضرت عنوان اهل بیت بار نمی‌گردد، اهل-بیت افرادی هستند جدا، و زوجه فردی است جدا غیر از آنها.

سادساً- در آن مکان خلوت که جز این پنج تن و ام سلمه کسی نبود ام سلمه تقاضای ورود در زیر کسا را نمود و گفت: یا رسول الله من هم از اهل بیت هستم؟ حضرت فرمودند: در همان جائی که هستی **بایست قَفِي بِمَكَانِكِ**، راه و روش تو خوب است، عاقبت تو به خیر است و لیکن از جمله این افراد نیستی و حق ورود در زیر کساء خیبری که متعلق به خود توست و فرش اطاق خود توست در اطاقی که محل سکونت اختصاصی خود توست نداری، و او می‌گوید: اگر رسول خدا به سؤال من جواب مثبت می‌داد برای من از تمام نقاطی که بر آن آفتاب بتابد بهتر بود، و حتی آنکه می‌گوید: چون گوشه کسارا بالا زدم که اجازه دخول از رسول خدا بگیرم حضرت رسول به شدت کسا را از دست من کشید **فَأَجْتَدَبُهُ مِنْ يَدِي**، و فرمود: در جای خود باش، من از تو راضی هستم و خوشنودم لیکن این مقام مقام دیگری است.

سابعاً- آنکه رسول خدا يك دست خود را از زیر کساء بیرون آورده و به طرف آسمان بلند فرموده و عرض می‌کند که: بار پروردگارا هر پیغمبری اهلی دارد و اینان اهل من هستند، تا خوب نشان دهد انحصار اهل را در آنان کما آنکه در بعضی از روایات وارد شده که يك دست خود را روی سر آنان گذاشت و دست دیگر را از کساء بیرون آورده و دعا نمود.

ثامناً- آنکه رسول خدا این عمل را چند مرتبه تکرار نمود؛ و آنچه از روایات استفاده می‌شود دو مرتبه در خانه ام سلمه بوده و يك بار در خانه حضرت فاطمه عليها السلام بوده است گرچه ظاهراً آیه تطهیر فقط يك بار آن هم فقط در خانه ام-سلمه نازل شده است تا به واسطه تکرار این عمل حصر اهل بیت را در افراد زیر کساء بیشتر بفهماند.

تاسعاً- آنکه پیوسته در مواقع نماز در خانه فاطمه و علی آمده و صدا می‌زد: **الصَّلَاةُ** «نماز» خدا شما را رحمت کند، سلام خدا بر شما اهل بیت، و آنگاه این آیه

تطهیر را بر آنان قرائت می نمود. این عمل را چهل روز یا شش ماه و یا هشت ماه و یا نه ماه و در نماز صبح تا آخر عمر خود انجام می دهد برای چه؟ منظور و مقصود آن حضرت از این عمل چه بود؟ مگر يك مرتبه آیه تطهیر را در شأن آنها قرائت کردن کافی نبود؟ برای آنکه تمام مردم و تمام مسلمانان چه افرادی که در مدینه هستند و چه افرادی که در طول این مدت از خارج به مدینه می آیند همه مطلع شوند و برای دیگران نیز این عمل آن حضرت را نقل کنند.

و عجیب است که آن حضرت به این نیتها اکتفا نمی فرمود بلکه با دو دست دو طرف در خانه را می گرفت و آنگاه ندا می فرمود: **الصَّلَاةُ بِرَحْمَتِكُمُ اللَّهُ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ** (اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). در صورتی که اگر زنهای پیغمبر جزء اهل بیت بودند لا اقل يك مرتبه باید پیغمبر این ندا را در خانه خود برای زنهای خود بنماید، و هیچ کس ادعا ننموده حتی بعضی از زنهای پیغمبر که خیلی دوست داشتند که محترم و معزز باشند چنین دعوائی ننموده اند و در هیچ روایت نیامده و در هیچ کتابی دیده نشده است، بلکه خود عائشه که یکی از راویان این حدیث است خود معترف است که این آیه در شأن رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** است، و بعد از رحلت حضرت رسول اکرم نیز هیچ دیده نشده که یکی از زنهای آن حضرت خود را جزء اهل بیت بداند و یا به آیه تطهیر در شأن خود استشهاد کند، و نیز دیده نشده است که یکی از صحابه یا تابعین زنهای رسول خدا را جزء اهل بیت بدانند و به آیه تطهیر در شأن آنها استشهاد کنند.

حتی آنکه عائشه وقتی که برای جنگ با امیرالمؤمنین به بصره حرکت کرد با معیت طلحه و زبیر و محمد بن طلحه و عبدالله بن زبیر و مروان حکم، و دوازده هزار نفر از اصحاب رسول خدا و غیره را با خود به بصره برد، کاغذها به بزرگان بلاد از اصحاب رسول خدا و غیر اصحاب نوشت و آنها را به یاری خود دعوت کرد و در آن نامه ها القاب خاصی برای خود می نویسد مانند **حَبِيبَةُ رَسُولِ اللَّهِ** یا **اُمُّ الْمُؤْمِنِينَ**، ولی ابداً اسمی و رسمی از عنوان اهل بیت بر خود نمی گذارد و نمی تواند بگذارد، و هیچ دیده نشده که به آیه تطهیر در شأن خود استدلال کند با آنکه در آن مواقف عجیب و مواقع خطیر لازم بلکه ضروری بود برای جلب مردم و دفاع از جرم خود به کوچک ترین

چیزی که در او شائبه فضیلت و مزیتی است متشبث گردد. از همه اینها گذشته می بینیم در حضور معاندین مانند معاویه و امثال او چون شأن نزول آیه تطهیر را فقط درباره پنج تن حکایت می کنند انکار ننموده اند.^۱ باری تا به حال آنچه گفته شد، راجع به شأن نزول آیه و بیان روایات وارده در این باب بود، اینک باید به تفسیر آیه شریفه و مفاد و مفهوم آن عطف توجه کنیم:

إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ... إِنَّمَا از حروف حصر است بلکه در نزد اهل ادب از عربیت از سایر ادوات حصر قوی تر است، و مفادش حصر اراده خدا در عصمت اهل بیت است. چون **أَوَّلًا**—حصر اراده خدا را در ضمیر **كُم** می نماید لیدهب **عَنكُم** لیکن اهل—البیت که منصوب است چه بنابر باب اختصاص بوده باشد یا از باب مدح یا از باب ندا یعنی **أَخْصُ أَهْلَ الْبَيْتِ يَا مُدْخِ أَهْلَ الْبَيْتِ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ** در هر صورت مفسر و مبین ضمیر **عَنكُم** است و در نتیجه حصر اراده خدا در عصمت اهل بیت خواهد شد.

و این حصر در واقع به دو حصر تجزیه و قسمت می شود: **أَوَّلًا**—حصر اراده خدا در عصمت، که همان از بین بردن رجس و طاهر کردن بوده باشد و مفادش این می شود که خدا غیر از اراده عصمت اراده دیگری درباره اهل بیت ندارد.

دوم—حصر اراده خدا در عصمت خصوص اهل بیت و مفادش این می شود که خدا اراده عصمت در غیر اهل بیت ندارد، مثل آنکه کسی بگوید: من به خانه شما نیامدم مگر برای زیارت شما که **أَوَّلًا** می فهماند برای زیارت آمده و مقصودی دیگر نداشته است و ثانیاً می فهماند که فقط برای زیارت شما آمده نه زیارت شما و افراد دیگر. و البته استفاده دو حصر مستقلاً از یکی از آداة حصر مشکل است لیکن بدین

(۱) راجع به آیه تطهیر يك مطلب باید بحث و تدقیق گردد و روشن شود که لغت اهل البیت به چه عنایتی ذکر شده است، آیا عنایت این است که آنها ساکنان همیشگی بیت رسول الله هستند و با آن حضرت در يك خانه زندگی می کنند؟ که البته موجب اشکال است، یا مقصود نسل آن حضرت است؟ یا اساساً از اول از لغت بیت يك مفهوم معنوی انسانی در نظر گرفته شده است. بنابر بعضی از معانی، رسول خدا خود از اهل البیت و فردی از اهل البیت است، و بنابر بعضی از معانی دگرایشان خودشان از اهل البیت خارجند و معمولاً معصومین دیگر را اهل بیت رسول الله می خوانند و خود ایشان اهل بیت رسول الله خوانده نمی شوند، علاوه چگونه است که گاهی ابن عباس و محمد بن الحنفیه تا رسد به زید بن علی بن الحسین خود را از اهل البیت می خوانند؟ و چون از نقطه نظر روایات وارده، اهل البیت اختصاص به پنج تن و نه امام از ذریه حضرت سیدالشهداء دارد استفاده این معنی از اهل البیت به عنایت خاصه لغوی و استعمالیه شایان دقت است.

قسم که بیان شد يك حصر است که به دو حصر تجزیه و تقسیم می گردد. و این اراده خدا اراده تکوینی اوست نه اراده تشریحی که عبارت از حکم و قانون و امر و نهی بوده باشد، چون معلوم است که اینها اختصاص به اهل بیت ندارد بلکه جمیع امت بلکه جمیع بشر در این اراده مساوی هستند، و چون اراده پروردگار بلکه هر اراده ای خواه تکوینی و خواه تشریحی از مراد تخلف نمی کند؛ منتهی در تشریح، مراد جعل حکم است و در تکوین مراد، عین وقوع در عالم کون و خارج است، بنابراین اراده عصمت—خدا عین تحقق عصمت و واقعیت عصمت درباره آنهاست، إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۱.

و به بیان دیگر اراده خدا علت پیدایش موجودات است و علت از معلول تخلف نمی پذیرد، بنابراین اراده عصمت مستلزم تحقق عصمت است. و مراد از رجس^۲ قدرت است و چیز قدر چیزی را گویند که طبع از آن منتظر و نفس از آن

(۱) سورة يس: ۳۶— آیه ۸۳.

(۲) در «نهایه» ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۰ گوید: الرجس: القدر و قد بُعِثَ عَنِ الْحَرَامِ وَالْفِعْلِ الْقَبِيحِ وَالْعَذَابِ وَاللَعْنَةِ وَالْكَفْرِ. و در «لسان العرب» ج ۶ گوید: الرجس: القدر... والرجس: العذاب كالرجز و اما الرجز فالعذاب والعمل الذي يؤدي الى العذاب، والرجس في القرآن: العذاب كالرجز، وقال ابن الكلبي في قوله تعالى: فانه رجس، الرجس: المأثم، وقال مجاهد: كذلك يجعل الله الرجس قال: مالاخيري، وقال ابو جعفر: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيراً قال: الرجس الشك. انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه، قال الزجاج: الرجس في اللغة اسم لكل ما استقدر من عمل فبالغ الله في اسم هذه الأشياء و سماها رجساً، ويقال: رجس الرجل رجساً و رجس يرجس: اذا عمل عملاً قبيحاً، وقال ابن الكلبي: رجس من عمل الشيطان اي مأثم، وفي الحديث: اذا كان احدكم في الصلاة فوجد رجساً أو رجزاً فلا ينصرف حتى يسمع صوتاً أو يجد ريحاً، ورجس الشيطان: وسوسته.

و در «تاج العروس» ج ۴ ص ۱۵۹ گوید: والرجس بالكسر: القدر والشئ القدير، وقال ابن الكلبي في قوله تعالى: فانه رجس أوفسقا، وكذا في قوله تعالى: رجس من عمل الشيطان. قال الرجس: المأثم والرجس: العذاب والعمل المؤذي الى العذاب. وفي التهذيب: و اما الرجز فالعذاب والعمل الذي يؤدي الى العذاب، والرجس العذاب كالرجز قلبت الزاي سيناً كما قيل: الأسد والأزد. وقال ابو جعفر في قوله تعالى: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيراً اي الشك. ورجس (كفرح و كرم) رجساً و رجاسة ككرامة عمل عملاً قبيحاً. و قال في «مجمع البحرين» قوله تعالى: كذلك يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون: اي اللعنة في الدنيا والعذاب في الآخرة. قوله: فزادتهم رجساً الى رجسهم: اي ننتأ الى ننتهم، والنتن عبارة عن الكفر أى كفرأ الى كفرهم. قوله: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت: اي الاعمال القبيحة والمأثم، والرجس لطح الشيطان و وسوسته. و در «شرح قاموس اللغة» گوید: رجس: پلیدی.

مشمز می گردد، و در فارسی کثافت و آلودگی و پلیدی را گویند. گاهی از اوقات این پلیدی به حسب ظاهر است مانند پلیدی خوک در قول خداوند عزوجل که می فرماید: **أَوْلَحَمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ** (سوره انعام ۶- آیه ۱۴۵)، و گاهی از اوقات به حسب باطن است و آن همان کثافات معنوی است مانند کفر و شرک و شک به خداوند عزوجل و کردار ناشایسته و اخلاق ناپسندیده چنانکه فرماید: **وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ** (سوره توبه ۹- آیه ۱۲۵).

«و اما آن کسانی که در دلهای آنان مرض است نزول سوره قرآن موجب زیادی کثافت نفس و پلیدی روان آنها می گردد و پلیدی تازه بر روی پلیدی سابق نفس آنان وارد می کند و در حال کفر جان می دهند».

و علی ای حال این پلیدی معنوی يك نوع اثر شعوری و ادراك نفسانی از تعلق قلب است به اعتقاد باطل و یا عمل زشت و قبیح، چون اصل معنی رجس و حقیقت ریشه و ماده آن همان تزلزل و اضطراب و حرکت و نوسان است و تمام اعتقادهای باطل و یا اعمال قبیحه از اضطراب نفس و عدم اطمینان سرچشمه می گیرد، بنابراین از بین بردن رجس، از بین بردن اضطراب و نوسان روحی و شک و تردید و در نتیجه از بین بردن اعتقادات باطل و اخلاق زشت و ملکات ردیه و پست و بالأخره اعمال ناپسند و ناشایسته خواهد بود. و چون طهارت در مقابل قذارت، و تطهیر اهل بیت ملازم با زدوده شدن کثافات روحی و اخلاقی و گناه است، بنابراین با جمله **وَيُطَهِّرْكُمْ تَطَهِّرًا** می رساند که هر صفت نیک و هر ملکه نیکو و هر عقیده پاک و هر کردار پسندیده جایگزین آن مراتب از قذارت خواهد شد؛ یعنی به جای شک، ملکه یقین و اطمینان، و به جای بخل و حسد و حقد و کینه و شخصیت طلبی و جاه پرستی و مال اندوزی و ریاست طلبی، ملکه انفاق و ایثار و گذشت و عفو و اغماض و خداپرستی و خدادوستی و ذل عبودیت در مقابل عظمت حضرت رب الارباب خواهد نشست، و آن همان ملکه عصمت است که از آیه استفاده می شود.

بنابراین چون به اراده الهیه نفس اهل بیت منزّه و مبرای از هرگونه عیب و کدورت معنوی شده است ملکات و اخلاق آنها که قوای نفس محسوب می شوند به دنبال طهارت نفس نیز پاک و منزّه خواهد بود و به دنبال ملکات و اخلاق، اعمال آنها که زائیده شده اخلاق و ملکات و نیات آنهاست صالح و پسندیده خواهد بود، بنابراین

از اهل بیت معصیت سر نمی زند به علت آنکه نیت معصیت نمی کنند، و نیت معصیت نمی کنند چون میل و اشتهای به گناه را ندارند، و میل و اشتهای به گناه را ندارند چون در نفس آنان نقطه تاریک و سیاهی یا خط آلوده و کثیفی نیست تا به پیرو آن، این میل و اشتهایی که حکم طفل متولد از قوای نفسانیّه را دارد پیدا شود. و چون این آیه مبارکه ذهاب رجس را از نفوس آنان می رساند، بنابراین از همه مراتب وجودی آنان که تابع و پیرو نفس آنان است ذهاب رجس خواهد شد.

و این عالیترین درجه عصمت است، یعنی عصمت در سر و عصمت در نفس و عصمت در قوای خیالیّه و وهمیه و عصمت در افعال خارجیّه، عَصَمَكُمُ اللّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ اَمْتَكُمُ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمُ مِنَ الدَّنَسِ وَ اَذْهَبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكُمُ تَطْهِيراً^۱.

و از همین جا می توان استدلال بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نمود چون خود آن حضرت مدعی خلافت بعد از رسول اکرم بودند و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز مدعی خلافت آن حضرت بودند و نیز حضرت زهراء علیها السلام به امامت آنها قائل بودند و چون این چهار نفر از اهل بیت هستند و به مقتضای آیه کریمه، معصوم اند و معصوم دروغ نمی گوید چون دروغ رجس است، بنابراین با استلزام امامت آن حضرت ثابت است، و از این استدلال برای عامّه که منکر امامت آن حضرت اند راه گریزی نیست.

و می توان استدلال بر غضب نمود چون حضرت صدیقه علیها السلام به مقتضای این آیه معصوم است و معصوم دروغ نمی گوید و مال مردم را نمی برد، اگر فذک مال مسلمانان بود چگونه معصوم ادعای ملکیت آنرا برای خود می نماید؟!

مرحوم سید شرف الدین (ره) گوید: نبهانی در اول کتاب خود بنام «الشرف — المؤمن» آیه تطهیر را ذکر کرده و سپس گوید: جماعتی از اعلام (عامّه) از این آیه استفاده عصمت برای اهل بیت علیهم السلام نموده اند، و اینک ما عین الفاظ او را بیان می کنیم.

امام ابو جعفر محمد بن جریر طبری در «تفسیر» خود گوید: خدا می گوید: اِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَاءَ يَا اَهْلَ مُحَمَّدٍ وَ يُطَهِّرَكُمُ مِنَ الدَّنَسِ الَّذِي

(۱) يك فقره از زیارت جامعه کبیره.

يَكُونُ فِي مَعَاصِي اللَّهِ تَطْهِيراً.

«خدا اراده کرده است که هرگونه زشتی و بدی و عمل شنیعی را از شما ای اهل محمّد از بین ببرد و شما را از چرک و کثافت روحی که نتیجه معاصی و گناه در مقابل عظمت حریم درگاه قدس کبریائی است پاک و پاکیزه گرداند». و از ابوزید روایت شده است که: إِنَّ الرَّجْسَ هَهُنَا الشَّيْطَانُ «مراد از رجس در آیه تطهیر شیطان است».

و نیز طبری به سند متصل خود از سعیدبن قتاده روایت کرده است که او در قول خداوند تعالی: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً گفته است مراد: أَهْلُ بَيْتِ طَهَّرَهُمُ اللَّهُ مِنَ السُّوْءِ وَخَصَّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ. «معنی آیه این است که خدا شما اهل بیت را از هر سوء و بدی پاک گردانیده و به رحمت خاصه خود اختصاص داده است».

و این عطیه گوید: مراد از رجس، گناه و عذاب است، و بر نجاسات و نقصان ها نیز گفته می شود، و همه این مراتب را خدا از اهل بیت زدوده است. و امام نووی گفته است: مراد از رجس، شک است و بعضی گفته اند: عذاب است و بعضی گفته اند: گناه است.

و ازهری گفته است: رجس اسمی است برای هر چیز بد و کثیف خواه عمل انسان باشد خواه غیر آن.

و شیخ محیی الدین عربی رجس را در باب ۲۹ از «فتوحات مکیّه» به معنای تمام زشتی ها معنی نموده است و عبارت او به هنگام ذکر پیامبر چنین است: قَدْ طَهَّرَهُ اللَّهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ تَطْهِيراً وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ، وَهُوَ كُلُّ مَا يَشِينُهُمْ فَإِنَّ الرِّجْسَ هُوَ الْقَدَرُ عِنْدَ الْعَرَبِ، هَكَذَا حَكَى الْفَرَّاءُ. ۱

«خداوند پیغمبر و اهل بیتش را از هر زشتی و هر عیب معنوی پاک نموده است چون معنی رجس قدر است در نزد اعراب و قدر هر چیز بد و زشت و قبیح را گویند خواه ظاهر باشد خواه باطن».

صدوق با سند متصل خود از عبدالغفار الجازی از حضرت صادق عليه السلام

(۱) «الکلمة الغراء» پاورقی ص ۲۱۷ و ص ۲۱۸.

روایت کرده است فی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، قَالَ: الرِّجْسُ هُوَ الشُّكُّ^۱.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «مراد از رجس در آیه تطهیر شک است».

و محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات» با سند خود از حضرت امام— محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: الرِّجْسُ هُوَ الشُّكُّ وَلَا نَشْكُ فِي رَبَّنَا أَبَدًا^۲. «مراد از رجس، شک است و ما هیچ گاه در خدای خود شک نمی‌نماییم».

و نظیر این تفسیر را محمد بن یعقوب کلینی با دو سند متصل خود از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام در ذیل روایت مفصلی نقل می‌کند^۳ و ما در پاورقی صفحات قبل از «تاج العروس» و «لسان العرب» نقل کردیم که آنها از حضرت ابی— جعفر امام محمد باقر علیه السلام رجس را به معنی شک حکایت کرده‌اند.

و از محمد بن عباس ابن ماهیار با سند متصل خود از حضرت صادق، از حضرت باقر، از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام روایت شده است که قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: فَضَّلْ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا، فَقَدْ طَهَّرَنَا اللَّهُ مِنَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ عَلَيَّ مِنْهَا الْحَقُّ»^۴.

«حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: فضل و شرف اهل بیت که در گفتار خداوند در قرآن مجید آمده است این طور نیست که می‌پندارند؛ خداوند در آیه تطهیر می‌فرماید: ما از آل محمد برداشتیم و به آنها طهارت دادیم. پس خداوند تبارک و تعالی ما را از هر عمل قبیحی چه ظاهر و چه باطن براساس و منهاج حق و صراط مستقیم پاک و مبرا داشته است».

و در تفسیر «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹ گوید:

اخرج ابن جرير و ابن ابي حاتم عن قتاده— رضي الله عنه— في قوله: «إِنَّمَا

(۱) «غاية المرام» ص ۲۹۳ حدیث پنجم.

(۲) «غاية المرام» ص ۲۹۳ حدیث چهارم.

(۳) «غاية المرام» ص ۲۹۲ حدیث دوم و ص ۲۹۳ حدیث سوم.

(۴) «غاية المرام» ص ۲۹۵ حدیث پانزدهم.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا، قَالَ: هُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهْرَهُمْ اللَّهُ مِنَ السُّوءِ وَاخْتَصَّهُمْ بِرَحْمَتِهِ. قَالَ: وَحَدَّثَ الضَّحَّاكُ بْنُ مُرَّاحِمٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ: نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ طَهْرَهُمْ اللَّهُ مِنْ شَجَرَةِ النَّبُوَّةِ وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَبَيْتِ الرَّحْمَةِ وَمَعْدِنِ الْعِلْمِ. وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَالطَّبْرَانِيُّ وَابْنُ مَرْدَوَيْهِ وَأَبُو نَعِيمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ مَعًا فِي الدَّلَائِلِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ الْخَلْقَ قِسْمَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا قِسْمًا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ» فَأَنَا مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (ثم ساق الحديث الى أن قال:): فَأَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ.

در خطبه ۸۶ از «نهج البلاغه» امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَإِنِّي تُوقِّعُونَ وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَالْمَنَارُ مُنْصُوبَةٌ، فَأَيْنَ يَنَاهُ بِكُمْ وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْتِكُمْ عِترَةٌ بَيْتِكُمْ وَهُمْ أَرْمَةٌ الْحَقِّ وَأَعْلَامُ الدِّينِ وَالسِّبَةُ الصِّدْقِ فَانزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرِدُّوهُمْ وَرُودِ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ ۱.

ابن ابی الحدید در شرح این فقرات گوید: ورسول خدا بیان فرموده است که مراد از عترت کیست آنجا که گفته است: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ گفته است عترتی أَهْلُ بَيْتِي، و در جایی دیگر وقتی که کساء بر سر اهل خود انداخت و آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ نازل شد خودش بیان فرمود که: اللَّهُمَّ هُوَلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ. اگر بگوئی این عترتی که امیرالمؤمنین در این جمله از خطبه قصد فرموده کیست؟ می گویم: مقصود اوست و دو فرزندش، و اصل درحقیقت خود اوست چون دو فرزندش تابع او هستند و نسبت آن دو به امیرالمؤمنین با وجود خود آن حضرت مثل نسبت ستارگان درخشان در مقابل طلوع خورشید تابنده است، و پیغمبر به این رمز اشاره فرموده است که وَأَوَكُمَا خَيْرٌ مِنْكُمَا. و اینکه فرمود: وَهُمْ أَرْمَةٌ الْحَقِّ جمع زمام است مثل آنکه حق را دائر مدار آنها فرموده است که هر جا دورزند حق نیز با آنها دورزند و هر جا بروند حق با آنها به همان جابروند، همچنانکه ناقه پیرو زمام خود است و تابع آن، و پیغمبر بر این حقیقت اشاره فرموده که وَأَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ وَ

(۱) «نهج البلاغه» طبع مصر با حواشی عبده ص ۱۵۴.

اینکه فرمود: **وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ** این از الفاظ شریفه قرآن است، قال الله تعالی: **وَأَجْمَلُ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِيهِ** آخرین چون از آنها نه حکمی و نه گفتاری صادر نمی شود مگر آنکه موافق حق است، و صواب آن است که آنها را خدا مانند زبانهای صدق قرار داده که ابدأ از آنجا دروغ بر نمی خیزد و مثل آنکه بر راستی ماهر شده است.

و اینکه فرمود: **فَأَنْزَلْنَاهُمْ مَنَازِلَ الْقُرْآنِ** در این جمله سر بزرگی پنهان است و آن اینکه امیرالمؤمنین مکلفین را امر فرموده به اینکه عترت را در بزرگداشت و تعظیم و انقیاد و اطاعت از او امر مانند قرآن قرار دهند.

اگر بگوئی: از این سخن امیرالمؤمنین استفاده می شود که عترت معصوم اند پس رأی اصحاب شما در این مطلب چیست؟ می گوئیم: ابو محمد بن متویه در کتاب «کفایه» تصریح کرده بر آنکه علی ع معصوم بوده است و اگر چه واجب العصمة نبوده و عصمت نیز شرط امامت نیست لیکن ادله و نصوص دلالت بر عصمت او دارند، و یقین بر صفای باطن و مغیبات او قائم است؛ و این عصمت از اختصاصات اوست که احدی از اصحاب رسول خدا حائز این مقام نیستند، و فرق آشکاری است بین گفتار ما که بگوئیم: زید معصوم است و بین گفتار ما که بگوئیم: زید واجب العصمة است چون امام است و شرط امام این است که معصوم بوده باشد. آن سخن اول مذهب ماست و سخن دوم مذهب امامیه^۱.

بالجمله ما در معنای رجس کلام مؤالف و مخالف را بیان کردیم تا دانسته شود همه بر این معنی متفق اند که مراد از آن در این آیه هرگونه آلودگی و پلیدی ظاهری از اعمال قبیحه و کردار ناپسندیده، و پلیدیهای باطنی از شک و شرك و کفر و ملکات سیئه و اخلاق ناستوده و نیات و خاطرات نکوهیده است، و اهل بیت از همه مراتب آنها معصوم هستند. و این معنی از عصمت منافات با اختیار آنان در اعمال و انتخاب آنان در کیفیت عمل ندارد چه این اراده خدا خارج از مرحله اختیار نیست بلکه از راه اختیار است و در این صورت محقق اختیار و مثبت انتخاب است. خدا که هویت و ذات آنها را پاک نموده است، همه مراحل وجودی آنان را پاک نموده، و یکی از

(۱) «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۲۰ جلدی ج ۶ ص ۳۷۵ الی ص ۳۷۷ و عین این مطلب را

نیز از ابن ابی الحدید محدث بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۹۱ تحت عنوان حدیث سی و ششم نقل کرده است.

مراحل، اختیار است. بنابراین افعالی که از آنها سر می زند همه بر پایه اختیار بوده است و چون اختیار متولد از نفس شریف و پاک و مبرا است لذا با اختیار، افعال و اعمال پسندیده را می نمایند نه به اضطرار و جبر، و در مقابل آنان افرادی که ذاتشان شقی است و نقطه خیری در آن مشهود نیست به پیرو نفس آلوده و کثیف، ملکات و اخلاق، و به پیرو آن نیات و خاطرات، و به پیرو آن اعمال آنها قبیح و زشت می باشد، و افراد دیگر که بین این دو دسته واقع اند آنها قدری طهارت نفس دارند و قدری آلودگی، و به هر مقدار که آلودگی کمتر باشد و طهارت بیشتر، افعالشان در خارج بهتر و خالص تر و پسندیده تر است، و به هر درجه که طهارت کمتر و آلودگی بیشتر، نیات و کردارشان در خارج تاریک تر و از اخلاص دورتر و کثیف تر است. و بین این دو مرحله مردمانی لَا تُعَدُّوْا لِنُحْصِيْهِ در درجات مختلف قرار گرفته اند و اعمال هر يك زائیده نیت، و نیت هر يك زائیده ملکات نفسانی، و ملکات نفسانی بر اثر اختلاف درجات آلودگی و طهارت نفوس آنها متفاوت است، از کوزه همان برون تراود که در اوست.

مَلَكُنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مِمَّا سَجِيَّةً فَلَمَّا مَلَكَتُمْ سَأَلَ بِالذَّمِّ أَنْبَطْحُ
وَحَلَلْتُمْ قَتَلَ الْأَسَارَى فَطَالَ مَا عَدَوْنَا عَلَى الْأَسْرَى فَتَنَعَفُوا وَتَضَفَّحُ
وَحَسْبُكُمْ هَذَا التَّفَاوُتُ بَيْنَنَا وَكُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَرْتَشِحُ

عفو و اغماضی که امیرالمؤمنین علیه السلام با دشمنان خود مانند مروان حکم و عائشه بعد از واقعه جمل نمود عقل را مبهوت می کند، اینها بر پایه عصمت است چون تا نفس بدین پایه پاک و منزّه نباشد عمل خارجی به این حد پاک و میرئی نخواهد بود.

وَإِنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَتُورَكُمْ وَطِيئَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَظَهَرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشِهِ مُخَدِّقِينَ^۱.

وَصُفِّقُوا مِنَ الْإِنْسَانِ ظُرّاً وَطِيَّبُوا إِلَى أَهْلِ بَيْتِ أَذْهَبِ الرَّجْسِ عَنْهُمْ
مِنَ النَّاسِ عَنْهُمْ فِي الْوِلَايَةِ مَذْهَبُ إِلَى أَهْلِ بَيْتِ مَا لَيْمَنَ كَانَ مُؤْمِناً
عَلَى النَّاسِ مِنْ بَعْضِ الصَّلَاةِ لِأَوْجَبُ^۲ وَحُبُّهُمْ مِثْلُ الصَّلَاةِ وَإِنَّهُ

(۱) يك فقره از زیارت جامعه کبیره.

(۲) «دیوان السید الحمیری» ص ۶۶.

اما شبهاتی که در پیرامون این آیه وارد شده است:

اول — آنکه مراد از اراده، اراده تشریعیّه خداست یعنی خدا اراده کرده است که به وسیله امر ونهی و وعد و وعید و تشریح احکام و سنن شما را به مقام طهارت برساند و بنابراین طهارت مستند به افعال آنها خواهد بود در اثر پیروی از احکام خدا؛ مثل آنکه می فرماید: مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُؤْتِيَكُمْ نِعْمَةً عَلَيْكُمْ^۱.

«خدا نخواست است که به واسطه احکام دینی شما را در مضیقه و تنگی بیفکند بلکه اراده کرده است که شما را پاک و منزّه کند و نعمتش را بر شما تمام کند»، و بنابراین از آیه تطهیر استفاده عصمت نخواهد شد.

این شبهه صحیح نیست چون اگر مراد از اراده تطهیر، اراده تشریعیّه بود این اختصاص به اهل بیت نداشت بلکه اراده تشریعیّه او شامل تمام مسلمین بلکه تمام افراد بشر می شود. حکم و قانون و امر ونهی برای همه آنهاست و اراده طهارت و رفع قذارت به وسیله جعل قانون نسبت به همه عمومیت دارد، و سابقاً ذکر کردیم که آیه با اینما شروع شده و از آن حصر استفاده می شود یعنی منحصرأ خدا درباره اهل بیت اراده تطهیر کرده است و البته این اراده تکوینیّه خواهد بود و آن مستلزم عصمت است، مانند آنکه درباره مریم می فرماید: **وَأَقَالَتِ الْمَلِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ**^۲.

«و زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم خدا تو را برگزیده و پاک و منزّه قرار داده و برگزیده از میان زن های جهان».

معلوم است که این پاکی در این آیه پاکی ذاتی قبل از عمل است نه پاکی مسبب و معلول از عمل و بعد از عمل، بلکه میتوان گفت: آیه تطهیر (انما یرید الله) در اراده تکوینیّه و استفاده عصمت از این آیه صریح تر است چون ممکن است احتمال داده شود که طهارت مریم طهارت حاصل از امر ونهی و تشریح بوده است گرچه این احتمال خلاف ظاهر است، لکن خلاف نصّ و خلاف صراحت نیست؛ اما در

(۱) سوره مائده: ۵ — آیه ۶.

(۲) سوره آل عمران ۳ — آیه ۴۲.

آیه تطهیر چون آنما نصّ در حصر است و حصر، منافات با عمومیت تکلیف نسبت به همه افراد دارد، لذا آیه تطهیر در ایفای معنی عصمت برای اهل بیت قوی تر است از آن آیه در ایفای معنی عصمت برای مریم.

و اگر گفته شود که: مراد از اِذْهَابِ رَجَسٍ و تطهیر، همان اراده تقوای شدید است که خدا آنرا فقط از اهل بیت خواسته است و تکلیف آنها را سخت تر قرار داده مانند آنکه بر رسول اکرم نماز شب واجب بوده است و روزه وصال جایز بوده است و نظایر اینها از تکالیف سخت و صعب، و بنابراین مراد از اراده خدا در این آیه همان اراده تشریحیه و جعل حکم می باشد و این منافات با حصر این اراده در اهل بیت ندارد.

جواب آن است که: اهل بیت مجموع پنج تن هستند بدون شك و خود حضرت رسول هم از اهل بیت اند و عصمت آن حضرت بلاشك مسبب از عمل نبوده بلکه موهبت الهیه بوده، بنابراین معنی ندارد شدت تکلیف نسبت به آن حضرت مقدمه برای طهارت شود؛ خلاصه آنکه این آیه در مقام امتنان و موهبت امر فوق العاده ای است و در حصول طهارت به وسیله تکلیف سخت چه متنی خواهد بود. و چون اراده اِذْهَابِ رَجَسٍ و تطهیر در آیه مبارکه نسبت به همه اهل بیت به سیاق واحد و کیفیت واحدی است بنابراین مراد از اراده، اراده تشریحیه و جعل حکم نخواهد بود.

دوم — آنکه مراد از اهل بیت خصوص زن های پیغمبر بوده باشند و مراد از اراده اِذْهَابِ رَجَسٍ و تطهیر، ملازمت تقوای شدید و مراعات احکام شرعیّه است بیش از سایر مسلمانان، بقرینه آنکه در آیات قبل تصریح می کند بر آنکه ثواب آنها در صورت اطاعت امر خدا دو برابر، و عقاب آنها نیز در صورت مخالفت امر خدا و بجا آوردن کار قبیح دو برابر است، و نیز تصریح می کند که شما مانند سایر زن ها نیستند. و علاوه بر آن آیه تطهیر در میان آیات راجعه به زوجات رسول خدا واقع شده، قبل از این آیه و بعد از این آیه از احکام و تکالیف آنها بیان شده است و چگونه می شود يك نیمی از اصحاب كساء؟ و شاهد بر این گفتار روایاتی است که آیه تطهیر را اختصاص به زن های رسول خدا داده است.

اما آیات قبل و بعد این است: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتَّعَكُنَّ وَأَسْرَحَكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا * وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ بِيُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَعَمِلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا» * وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا^۱.

اما روایات آنکه، سیوطی در تفسیر خود و ابن حجر هیتمی گفته اند که: ابن قول به ابن عباس نسبت داده شده است^۲.

سیوطی گوید: ابن ابی حاتم و ابن عساکر از عکرمه از ابن عباس روایت کرده اند که او گفته است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» درباره زنان پیغمبر وَأَهْلِ بَيْتِهِ نازل شده است. و عکرمه گفته است: «مَنْ شَاءَ بَاهَلْتُهُ، إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي أَزْوَاجِ النَّبِيِّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ»: «هر کس بخواهد من حاضر هستم با او مباحله کنم که این آیه درباره زنان پیغمبر وارد شده است».

و دیگر آنکه ابن مردویه از طریق سعید بن جبیر از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که او گفته: «درباره زنان پیغمبر وارد شده است».

روایت سوم آنکه ابن جریر و ابن مردویه از عکرمه روایت کرده اند که او در قول خداوند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» قَالَ: لَيْسَ بِالَّذِي تَذْهَبُونَ، إِنَّمَا هُوَ نِسَاءُ النَّبِيِّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ».

عکرمه در این آیه تطهیر گفته: «مراد از اهل بیت آن نیست که شما عقیده دارید، مراد زنان پیغمبرند».

روایت چهارم آنکه ابن سعد از عروه درباره آیه تطهیر روایت کرده است که او گفته: این آیه در اطاق عائشه وارد شده و مراد از اهل بیت، زنهای پیغمبرند^۳.

(۱) سوره احزاب ۳۳ - آیه ۲۸ تا ۳۴.

(۲) «الذّر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «الصواعق المحرقة» ص ۸۵.

(۳) «الذّر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸.

بساری این چند حدیث را دشمنان اهل بیت و مبلّغین خوارج و دست‌پروردگان بنی امیه حربه دست خود قرار داده و تا توانسته‌اند کوشیده‌اند که به وسیله آن مدلول آیه را از اهل بیت عصمت برگردانند و اذهان بعضی از غیرمطلّعیان از تفاسیر و اخبار را مشوّش نمایند. و مابده حول و قوه خدا چنان دروغ و افترای آنان را روشن می‌کنیم که برای احدی جای تردید نماند.

راویان روایات فوق از دو طریق این گفتار را ذکر کرده‌اند، یکی از طریق عکرمه، و دیگری از طریق مقاتل بن سلیمان، و هر دو نفر آنها از دروغگویان معروف و روایت‌سازان مشهورند؛ و در نزد عامه روایتشان دارای آرج و قیمت نیست و براساس عقیده مذهبی خود که از دشمنان اهل بیت عصمت بوده‌اند خواسته‌اند مسیر مدلول آیه را از آنها منحرف کنند.

اما عِکْرَمَةُ، غلام ابن عباس دارای مذهب خوارج بوده و بالأخصّ از پیروان نجد-حروری است که عداوتشان با امیرالمؤمنین عليه السلام به درجه نهایت است، و عکرمه از مبلّغین آنها بوده و به اطراف مسافرت می‌کرده و مردم را به مذهب خوارج و عداوت با امیرالمؤمنین عليه السلام دعوت می‌کرده است، و چون غلام ابن عباس بوده‌واین-عبّاس از مشاهیر و معاریف اسلام است و رابطه اش با پیغمبر، معلوم و سوابقش مشهود است لذا هر دروغی را که به پیغمبر نسبت می‌داده به وسیله ابن عباس بوده و می‌گفته است ابن عباس مولای من از رسول خدا چنین و چنان روایت کرد، و لذا در این آیه تطهیر نیز از قول ابن عباس نقل می‌کند که مراد زن‌های پیغمبر بوده‌اند.

ذهبی در «میزان الاعتدال»^۱ احوال او را مفصلاً ذکر کرده و مرحوم سید-شرف‌الدین ملخّص آن را در بحث آیه تطهیر آورده است.^۲ محصل مطلب آنکه: عکرمه از غلاة خوارج بوده و در تبلیغ این مرام دریغ نمی‌نموده است.

از این مدائنی نقل است که او گفته: عکرمه تابع نجد حروری است (و حروریّه از شدیدترین دشمنان امیرالمؤمنین هستند).

و یعقوب حصرمی گوید: چون عکرمه از طایفه اباضیه بود (و آنها از غلات

(۱) «میزان الاعتدال» ج ۳ از ص ۹۳ تا ص ۹۷.

(۲) «الکلمة الغراء» ص ۲۰۹ تا ص ۲۱۳.

خوارج اند) لذا همهٔ مسلمین را غیر از خوارج کافر می دانست. و عِکرمه در مسجد می ایستاد و می گفت: در این مسجد يك نفر مسلمان نیست و همه کافرند.

مصعب زبیری گوید: عِکرمه خارجی مذهب بوده است، و عطاء، عِکرمه را از اباضیه می دانست.

و احمد حنبل گوید: عِکرمه از صُفَرِیّه بوده است (و آنها نیز از غُلات خوارج بوده اند).

یحیی بن بُکَیر گوید: عِکرمه به مصر رفت و از آنجا اراده داشت به مغرب برود، و تمام خوارجی که در مغرب هستند دین خود را از عِکرمه گرفته اند.

و خالد بن عِمران گوید: ما در مغرب زمین بودیم موسم حج رسید، عِکرمه در مغرب بود و می گفت: من دوست داشتم که در دست خود حربه ای داشتم و در راه حاجیان که حج کرده می ایستادم و همه را گردن می زدم (چون قائل به کفر همهٔ اهل قبله بود غیر از طایفهٔ خوارج). و راجع به قرآن نیز بدبین بوده و نظر سوء داشته است.

ایوب از عِکرمه حکایت کرده که او می گفت: خداوند آیات متشابه را در قرآن آورده تا مردم را گمراه کند.

این راجع به مذهب و عقیدهٔ او. اما دربارهٔ کذب و دروغ اوداستان‌ها گفته اند. ابن ابی شعیب گوید: از حالات عِکرمه از محمد بن سیرین پرسیدم، در پاسخ گفت... کذاب و دروغگوست.

عَفَّان گوید که: وَهَّیْب گفت: من در نزد یحیی بن سعید انصاری و ایوب بودم که سخن از عِکرمه به میان آمد، یحیی بن سعید گفت: مردی کذاب است، ابراهیم بن میسره گوید: طاوس یمانی می گفت: اگر غلام ابن عباس عِکرمه دروغگو نبود مردم از نواحی دور برای اخذ علم از او کاروان‌ها حرکت می دادند.

ابراهیم بن مُنذِر گوید: هشام بن عبدالله مخزومی گفت: شنیدم که ابن ابی-ذِئْب می گفت: من عِکرمه را ملاقات کردم، در گفتارش موثّق نبود.

محمد بن سعد گوید: عِکرمه مردی دانشمند و کثیرالعلم بود و لکن به حدیث او اهل روایات اعتنا نمی کنند و مردم دربارهٔ او سخن‌ها می گویند. داستان جعل احادیث دروغ او جای تردید نیست.

عبدالله بن حارث گوید: روزی در منزل علی پسر عبدالله بن عباس رفتم دیدم عکرمه را با طناب یا زنجیر در گوشه حیات در بیت الخلاء بسته است. به علی گفتم: از خدا شرم نمی کنی که غلام پدر خود را در مستراح بسته ای؟ علی بن عبدالله گفت: این مرد خبیث، دروغ بر پدر من می بندد (و از زبان او دروغ از رسول خدا می گوید).

و یاقوت رومی در کتاب «مُعْجَم» در احوالات عکرمه این داستان را نقل می کند و سپس از زید بن زیاد نقل کرده که او گفته است: من روزی بر علی پسر عبدالله بن مسعود وارد شدم و عکرمه را در قید و طناب در مستراح بسته بود. گفتم: چرا این طور کردی؟ علی بن عبدالله گفت: این مرد بر پدر من عبدالله بن مسعود دروغ می بندد.

بنابراین دو حکایت گاهی علی بن عبدالله بن عباس به علت دروغ هائی که بر پدرش عبدالله بن عباس بسته بود او را در زنجیر نموده بود و گاهی علی بن عبدالله بن مسعود به علت دروغ هائی که بر پدرش عبدالله بن مسعود بسته او را کنار بیت التخلیه محبوس و مقید نموده بود.

و چون معروف شده بود که عکرمه به مولای خود ابن عباس خیانت کرده واز قول او دروغ می گوید لذا ابن مسیب روزی به غلام خود که نامش بُرْد بود می گفت: بر من دروغ نبندی همان طور که عکرمه بر آقای خود عبدالله بن عباس دروغ می بست. و نظیر این گفتار نیز از عبدالله بن عمر روایت شده که او نیز به غلام خود که نامش نافع بود می گفت: بر من دروغ نبندی چنانکه عکرمه بر مولای خود دروغ می بست.

و بر همین اصل بزرگان حدیث از عامه روایات او را نپذیرفتند و جز بخاری دیگران اعتماد بر روایت او نکردند. مُسَلِم بن حجاج از روایت او اجتناب می نمود و جز یکی دو مورد روایتی را از او که مؤید و مقرون به روایات دیگر بود روایتی از او نقل نکرد. مطرف بن عبدالله گوید: شنیدم از مالک که بدش می آمد در حضور او نام عکرمه را برند و از او حتی يك روایت نقل نکرد.

و احمد حنبل گوید: یاد ندارم که مالک از عکرمه روایتی نقل کرده باشد مگر در يك موضوع.

و اما درباره سایر افعال و کردار عکرمه:

از کتاب علی بن المدینی نقل شده است که او گفته است: شنیدم از یحیی بن سعید که می گفت: از ایوب نقل کرده اند برای من در وقتی که نام عکرمة در نزد او برده شده است به اینکه نماز را خوب نمی خواند، ایوب در جواب گفته است: آیا نماز می خواند؟

و فضل سنیانی گوید: دیدم عکرمة را ایستاده و مشغول بازی با نرد بود. یزید بن هارون گوید: عکرمة در بصره آمد، ایوب و یونس و سلیمان تیمی به دیدن او آمدند در آن حال عکرمة صدای غناء و موسیقی شنید، به واردین گفت: ساکت شوید و سپس گفت: خدا بکشد او را چقدر خوب می نوازد. یونس و سلیمان که این عمل را از عکرمة دیدند دیگر نزد او نیامدند و بر همین اساس بود که مردم در جنازه عکرمة که در سنه ۱۰۵ یا ۱۰۶ یا ۱۰۷ فوت کرد حاضر نشدند.

سلیمان بن مقبل رسنجی گوید: عکرمة و کثیر عزه هر دو در یک روز فوت کردند، همه مردم برای تشییع جنازه کثیر حاضر شدند و جنازه عکرمة را ترك کردند و کسی در آن شرکت نکرد مگر سیاه پوستان مدینه.

و مصعب زبیری گوید: چون عکرمة رأی خوارج داشت حاکم مدینه در جستجوی او بود، عکرمة نزد داود بن حصین مخفی شد تا از دنیا رفت و در مدت حیات خود برای تبلیغ مذهب خوارج به نقاط مختلف دنیا سفر کرد.

ابوطالب گوید که: از احمد حنبل شنیدم که می گفت: عکرمة از داناترین مردم بود ولیکن مذهب صفریّه از خوارج را داشت؛ و جائی را وانگذاشت مگر آنکه بدانجا سفر کرد، به خراسان و شام و یمن و مصر و افریقا رفت، و نزد امرا و سلاطین می رفت و از آنها طلب جایزه می کرد، و به نجد نزد طاوس یمانی رفت و يك ناقه از او گرفت.

باری این مختصر از احوالات او بود که ما از «میزان الاعتدال» نقل کردیم. با ملاحظه اینکه مذهب خوارج را داشت و با ملاحظه دروغگو بودن او بالأخص که جایز می دانست در راه عقیده دروغ گوید، روشن می شود که سر این روایات مجعوله او چه بوده و به چه علت مراد از اهل بیت را در آیه تطهیر به زنان پیغمبر تفسیر کرده است. خوارج دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام هستند بالأخص عکرمة که از غلات آنها و بالأخص که از مبلغین این مذهب بوده و برای تبلیغ به کشورهای دوردست سفر

می کرده و عقیده خود را در بین مردم منتشر می نموده است. و آیا در این صورت می توانسته است شأن نزول آیه تطهیر را که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام است بیان کند و او را در بین مردمی که می خواهد آنها را از او برگرداند امام معصوم و مفترض - الطاعة قلمداد کند؟ ابداً!

او که مردی دانشمند بوده و خود می گوید: چهل سال در خانه ابن عباس بودم و برای مردم بیان حدیث و علم می کردم و طرق و فنون علم را آشناسم، و چون مردی گناه کار و اهل معصیت و دروغ است لذا بهترین وسیله را برای اغوای مردم و دعوت آنها به مذهب خوارج این می بیند که مدلول آیه را از اهل بیت عصمت منحرف کند و به زنها پیغمبر که با آنها عداوتی ندارد نسبت دهد؛ و چون خود در زمان پیغمبر نبوده، لذا بهترین وسیله استخدام، مولایش عبدالله بن عباس است که به این مرد وجیه و مورد احترام مسلمین نسبت دروغ دهد و بگوید: من که خانه زاد او هستم و چهل سال در خانه او تعلیم علم به مردم نمودم چنین می گویم که او گفته است، شأن نزول آیه درباره زنها رسول الله است. و لذا برای اثبات این مطلب، خود را تا سرحه مباهله حاضر کرده است، چرا در سایر مسائل خلافی ادعای مباهله نموده و فقط در این مسئله که با عقیده او تماس داشته است ادعای مباهله می کند؟

و از همین که خود او می گوید: لَيْسَ بِاللَّذَى تَدَّهَبُونَ «مراد از اهل بیت آنچه که شما مردم می پندارید نیست» خوب معلوم می شود که در جو فکری مردم، مراد از اهل بیت، آل عصمت بوده اند و عکرمه برای تحریف این فکر در بازارها ندا می کرده که ای مردم مراد، اهل بیت عصمت نیستند، تا سرحه ای که علی بن عبدالله بن عباس با تهدید و وعده و وعید نتواند او را از عملش باز دارد و مجبور شود در خانه با طناب یا زنجیر محبوسش کند که نتواند در میان مردم برود و از زبان پدرش دروغ بگوید، و یا به رسول خدا نسبت دهد.

این راجع به روایت عکرمه که هویت و سندش معلوم شد و دروغش آشکار. گرچه در «اسباب النزول» واحدی روایتی در این باره از سعید بن جبیر از ابن عباس بدون واسطه عکرمه نقل می کند. لکن همان طور که از سیوطی روایتی را از ابن -

(۱) «اسباب النزول» ص ۲۶۷.

مردویه از سعید بن جبیر از ابن عباس به واسطه عکرمه ذکر کردیم به نظر می رسد که این دو روایت، روایت واحدی بوده و در روایت واحدی تدلیس شده و برای تعمیه افکار، عکرمه کذاب را از او ساقط کرده اند.

و اما مقاتل بن سلیمان که او نیز راوی این حدیث است، او نیز از دروغگویان معروف و حدیث سازان مشهور است و در دروغگوئی از رفیقش عکرمه دست کمی ندارد، و نسائی او را از جمله کذابین و حدیث سازان قرار داده است.^۱ و جوزجانی همانطور که در ترجمه مقاتل از «میزان الاعتدال» به دست می آید گفته است که: او کذاب و جسور است^۲ و به منصور دوانیقی می گفته است: بین چه حدیثی را میل داری من درباره تو روایت کنم تا من آنرا بسازم. و به خلیفه مهدی عباسی می گفته است: اگر بخواهی من برای شما احادیثی در شأن و فضیلت جد شما عباس بسازم! مهدی در جواب گفته است که ما احتیاج نداریم^۳.

سید شرف الدین گوید: او از دشمنان سرسخت امیرالمؤمنین بوده و ذاب او این بود که روایاتی که در فضیلت و منقبت آن حضرت از رسول خدا وارد شده است از آن حضرت برمی گردانده و به دیگران نسبت می داده است تا جائی که دروغش آشکار و در بین مردم مفتضح و رسوا شد.

در «وقایع الاعیان» ابن خلیکان است که ابراهیم حربی گوید: مقاتل بن سلیمان (برای خاموش کردن نور امیرالمؤمنین و مبارزه علمی با آن حضرت) می گفت: سلونی عمادون العرش «از عرش خدا گذشته، از آنچه پائین عرش است از من سؤال کنید». مردی گفت: وقتی که آدم ابوالبشر حج کرد سر او را که تراشید؟ مقاتل در جواب او مبهوت شد.

جوزجانی گوید: شنیدم از ابا الیمان که می گفت: مقاتل اینجا آمد و پشت خود را به قبله نموده، به دیوار تکیه کرده گفت: سلونی عمادون العرش، و نظیر این ادعا را در مکه کرد، مردی برخاست و گفت: بگو بینم آمعاء و روده های مورچه کجای اوست؟ مقاتل ساکت شد. و این حکایت را نیز ابن خلیکان در شرح احوال مقاتل

(۱) «دلائل الصدق» مظفر ج ۲ ص ۹۵.

(۲) «الکلمة الغراء» ص ۲۱۳.

(۳) در «الغدیر» ج ۵ ص ۲۶۶ این مطلب را از بعضی از معتمدین نقل کرده است.

بیان کرده و گفته است: علاوه بر دروغگوئی که داشته نزد علماء یهود و نصاری می‌رفته، و قرآن را طبق کتابهای آنها تفسیر می‌نموده است.

ابوحاتم بُستی گوید: كَانَ مُقَاتِلٌ يَأْخُذُ عَنِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى عِلْمَ الْقُرْآنِ الَّذِي يُوَافِقُ كُتُبَهُمْ. و لذا خداوند را به مخلوقات تشبیه می‌نموده است و برای خدا دست و پا و چشم و گوش و غیر ذلك قائل بوده است.

ابن خَلَّكان گوید: مقاتل از مُرَجِّه بوده است و از غُلات مُشَبَّه. و جماعتی از اعلام مانند ابن حَزَم ظاهری در ص ۲۰۵ از جزء چهارم کتاب «فِصَل» و شهرستانی در کتاب «مِلَلٌ وَنِحَلٌ» به این مطلب تصریح کرده‌اند. در «میزان الاعتدال» در ترجمه مقاتل از ابوحنیفه نقل می‌کند که می‌گفت: جَهْمٌ در نفي تشبیه آن قدر افراط کرده تا سرحدی که گوید: إِنَّهُ تَعَالَى لَيْسَ بِشَيْءٍ «خدا اصلاً چیزی نیست». و مقاتل در اثبات آن قدر افراط کرده که خدا را مانند مخلوقات دانسته است.

و بالجمله حال مردی که چنین باشد روایت او معلوم است که از درجه اعتبار ساقط و در نزد صاحبان دانش و معاریف جرح و تعدیل، محتاج به بحث و اطالۀ کلام نیست و بالأخص در مثل آیه تطهیر و شأن نزول آن که تماس شدید عقیدتی با آنان داشته است. لیکن چون این حقایق بر بعضی از اعلام عامه مخفی بوده برای رأی و روایت آنها وزنی قائل شده‌اند.

در اینجا صرف نظر از همه این مطالب در متن و مفاد روایات آنها با صرف نظر از شخصیت آنان بحث می‌کنیم تا قدر و قیمت این روایات مجعوله مسلم گردد.

از آنچه با دقت و تأمل در روایات وارده به دست می‌آید آن است که: در زبان عرب لفظ اهل را بر زنان استعمال نمی‌کنند مگر از باب توسعه در لغت و به نحو مجاز.

در «صحیح مسلم» وارد است که از زید بن آرقم سؤال کردند که مراد از اهل بیت در آیه تطهیر چیست، آیا زنان رسول خدا هستند؟ در پاسخ گفت: نه، سوگند به خدا زن با شوهرش زمانی زیست می‌کند و سپس مرد او را طلاق می‌دهد

(و رابطه اش قطع می شود) و زن به سوی پدرش و اقوامش بر می گردد^۱.

و سابقاً گفتیم که: چون ام سلمه خواست در زیر کساء داخل شود حضرت فرمودند: از اهل من دور شو. معلوم می شود که عنوان اهل بر ام سلمه صدق نمی کرده است و حضرت با این عنوان او را دور کرده اند، با آنکه ام سلمه زوجه حضرت بوده است. و از روایتی که سیوطی نقل می کند پس از آنکه ام سلمه می گوید: *أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ؟ قَالَ: إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ إِنَّكَ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ*^۲. «آیا من اهل شما نیستم؟ حضرت فرمودند: عاقبت تو به خیر است، تو از زنان پیغمبر هستی». از اینکه حضرت عنوان اهل را از او برداشته و عنوان زوجه را در مقابل به جای آن گذاشته اند استفاده می شود که زن ها اهل مرد نیستند و شاید مراد از اهل مرد افرادی باشند که با او پیوند غیر قابل زوال داشته باشند مانند دختر و پسر و نواده، و زن گرچه در مدتی با عقد زواج رابطه با مرد پیدا می کند لکن این پیوند قابل زوال بوده به طلاق و غیره از بین می رود.

علاوه اگر مراد از اهل بیت، زن های رسول خدا بودند این شرفی بود برای آنها که در مواقع حساس به آن مباهات و افتخار می نمودند، و دیده نشده است که یکی از زن های رسول خدا این ادعا را بکند و این لقب را به خود نسبت دهد تا دیگران از آقربا و بستگان زن های رسول اکرم از این شرف استفاده نموده و نسبت اهل البیت را به زن های رسول خدا داده باشند و حتی معاویه که از لقب ام المؤمنین خواهرش ام حبیبه دختر ابوسفیان سوءاستفاده نموده بر فراز منبر شام به خود لقب و عنوان *حَالُ الْمُؤْمِنِينَ* می دهد، اگر بر خواهرش عنوان اهل بیت صادق بود مسلماً کوس *أَنَا أَخَوَاهِلِ الْبَيْتِ* را به صدای بلند می نواخت، و نیز ابوبکر و عمر کوس *أَنَا أَبَوَاهِلِ الْبَيْتِ* شان بلند بود. لیکن همه مقرر و معترف اند بر آنکه این آیه در شأن پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نازل شده است.

و علاوه در آیه مبارکه خطاب اهل البیت با ضمیر جمع مذکر آمده است: *يُنْذِرُكُمْ*، و در صورتی که آیه درباره زنان رسول خدا بود باید ضمیر

(۱) «صحیح مسلم» باب فضائل علی علیه السلام.

(۲) «الذّر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸.

جمع مؤنث بیاورد و بگوید: **لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِي فِيكُمْ وَيُطَهِّرَكُمُ** و این جهت بدیهی است.^۱
 و اما جواب از آنکه آیه تطهیر در بین آیات راجعه به زنان رسول خداست و به وحدت سیاق باید راجع به زنان آن حضرت بوده باشد به چند وجه است:
 اول- آنکه وحدت سیاق ظهوری بیش نیست و در مقابل نصّ، قابل اعتماد نیست؛ تمسّک به سیاق در مقابل نصّ، اجتهاد در مقابل نصّ است، و با وجود آن همه نصوص صریحه قطعیه از شیعه و سنی قریب به چهل طریق متفاوت از سنت و شیعه و بیش از هفتاد سند که همگی متفق بوده‌اند بر آنکه شأن نزول آیه پنج تن هستند و با این نصوص یقینیه دیگر برای وحدت سیاق چه ظهور و اعتباری خواهد بود؟!

دوم- آنکه اگر مراد زن‌های رسول خدا باشند باید ضمیر مخاطب مؤنث باشد نه مذکر، و این شاهد قوی و برهان ساطعی است بر آنکه مراد زن‌های رسول خدا نیستند.
 سوم- در کلام **بُلْغَاءَ وَفُصْحَاءَ** جمله‌های استطرادیه زیاد استعمال می‌گردد یعنی در عین حالی که در سخن گفتن با شخص یا جماعت خاصی مواجه‌اند، ناگهان روی خطاب را از آنها برگردانده جمله دیگری را برای افاده مقصود دیگری ذکر می‌کنند و دوباره دنبال مطلب اول را گرفته و با همان شخص یا همان جماعت به سخن می‌پردازند؛ مانند کسی که مشغول خطابه خواندن در حضور جماعتی است ناگهان در بین خطابه به خادم رو کرده و می‌گوید: چراغ را نزدیک بیاور، یا بلندگورا روشن کن، و نظیر این جمله‌های استطرادیه در قرآن کریم بسیار است. مثل قول خداوند تعالی در وقتی که سخن عزیز مصر را درباره زلیخا بیان می‌کند که: **إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُمْ إِنَّ كَيْدَكُم مِّنْ عَظِيمٍ**، و **اسْتَغْفِرِي لَذَنبِكِ**، عزیز مصر در بین این دو کلام متصل به یکدیگر که هر دو خطاب با زلیخاست (این قضیه از مکر شما زنان است و مکر شما بزرگ است، ای زلیخا از این گناه خود توبه و استغفار کن) خطاب به یوسف نموده

(۱) در «غایه المرام» ص ۲۸۹ حدیث سی و یکم از علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابی‌الجارود از حضرت باقر علیه السلام در آیه تطهیر روایت اجتماع اهل بیت را در زیر کساء نقل می‌کند و پس از آن می‌گوید: قال ابوالجارود: و قال زید بن علی بن الحسین: ان ذلك جهل من الناس الذين يزعمون انما اراد بهذه الآيه ازواج النبی وقد کذبوا واثموا، وایم الله لو عنی بها ازواج النبی لقال: لیذهب عنکم الرجس ویطهرکم تطهیراً و لکان الکلام مؤثراً كما قال: واذکر من ابنتی فی بیوتکم ولسن کأحد من النساء.

می گوید: **يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا** «ای یوسف از این مطلب درگذر».

و دربارهٔ ملکهٔ سبا بلیقیس می فرماید که: او به اهل مملکت و اعیان خویش گفت: **إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَتَعَلَّوْنَ. وَآتَى مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ** ^۱.

چون حضرت سلیمان برای بلیقیس پیغام می فرستد او را دعوت به اسلام می کند یا هشدار به عذاب سخت می دهد، بلیقیس به نزدیکان خود می گوید: «پادشاهان چون در شهری وارد شوند فساد می کنند و عزیزان آن شهر را ذلیل می کنند — و بدان ای پیغمبر که رویت پادشاهان چنین است — و من به سوی سلیمان هدیه ای خواهم فرستاد و سپس مترصدم که فرستادگان من از نزد سلیمان چگونه برمی گردند». در این جا ملاحظه می شود که جملهٔ بدان ای پیغمبر که رویت پادشاهان چنین است خطاب خداست به پیغمبر اکرم در ضمن بیان و حکایت گفتار بلیقیس به اعیان شهر سبا.

و در سورهٔ واقعه خداوند می فرماید: **فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَأِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ**.

«سوگند به موقعیت و محل ستارگان — و این سوگند اگر بدانند سوگند بزرگی است — که این کتاب، قرآن کریم است». در این جا نیز جملهٔ و این سوگند اگر بدانند سوگند بزرگی است در میان دو جملهٔ قسم و جواب قسم فاصله واقع شده است. آیهٔ تطهیر از همین قبیل است که جملهٔ استطرادیه در بین آیات راجعه به زنان رسول خدا وارد شده است، چون در آیات راجعه به زنان امر ونهی و وعد و وعید و تشدید و نصایح و ادب است و احياناً ممکن بود بعضی اهل بیت عصمت را مانند آنان پندارند، یا از جهت قرابت سببی سرزنش و ملامتی که بر زن ها در بعضی از مواقع وارد می کردند بر اهل بیت وارد کنند، و یا منقصت و عیبی که احياناً در زن ها دیده می شد به واسطهٔ قرابت سببی با اهل بیت موجب سرشکستگی و زبونی آنها گردد لذا در بین آن آیات با جملهٔ استطرادیه، وجههٔ خطاب ناگهان عوض شده و با استعمال ضمیر جمع مذکر، خدا بیان می کند که اهل بیت عصمت از این تشدیدها و وعیدها دورند و

(۱) سورهٔ نمل ۲۷ — آیهٔ ۳۴ و ۳۵.

خداوند آنها را پاک و معصوم قرار داده است. و اگر این جمله استطرادیه در این موقع حساس نمی آمد این نکته معلوم نمی شد گرچه در جای دیگر خدا عصمت اهل بیت را بیان کرده باشد.

چهارم— آنکه ترتیب قرآن در هنگام نزول آیات بدین ترتیبی که جمع آوری شده و تدوین گشته نبوده است، و در این مطلب تمام مسلمانان عالم اتفاق دارند؛ چون آیات و سُور آخر قرآن غالباً مکی است و سُور اوائل قرآن مدنی است و اگر ترتیب جمع آوری قرآن به ترتیب نزول بود باید طبعاً سور کوچک در اول و سور بزرگ در آخر قرار گیرد، و سوره اِفْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ که اولین سوره ای است که بر رسول اکرم نازل شده است باید در اول قرآن واقع شود در حالی که می بینیم چنین نیست. در بسیاری از سوره های مدنی چند آیه مکی است یا در بعضی از سوره های مکی یکی یا دو آیه مدنی آمده است. بنابراین چه بُعدی دارد که آیه تطهیر مستقلاً وارد شده و بعداً در هنگام جمع قرآن در بین آیات راجعه به زنان رسول اکرم قرار گرفته باشد و هیچکس از اصحاب یا زنان رسول خدا و علماء و مفسرین و محدثین و مورخین از مخالف و موافق ادعا نکرده است که آیه تطهیر در ضمن آیات راجعه به زنان رسول خدا وارد شده است و این معنی نیز در خبری یا روایتی حتی در یک روایت ضعیف السند نیامده است. و با وجود آنکه می دانیم که ترتیب نزول غیر از ترتیب تدوین است به کدام حجت قاطعه می توانیم حکم به حجیت وحدت سیاق نموده و بدان اتکا کنیم. و همه علماء شیعه و سنی اتفاق دارند بر آنکه وقتی قرینه قطعیّه برخلاف سیاق قائم گردد دیگر سیاق، ظهور و دلالتی نخواهد داشت؛ و تمام رُوات و محدثین شأن نزول آیه تطهیر را مستقلاً و جداگانه دانسته و گفته اند: در خانه ام سلمه با آن کیفیت مخصوص که همه اصحاب کساء در زیر کساء مجتمع بودند بر رسول اکرم نازل شده است.

والمُحَصَّلُ مِمَّا ذَكَرْنَا أَنَّهُ: ادّعیای نزول آیه تطهیر در شأن زن های رسول دروغ و افترای محض است و ساخته و پرداخته دستهای بنی امیه و غلات خوارج و تابعین آنها از دشمنان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می باشد، و همانطور که مرحوم سید شرف الدین از امام ابی بکر بن شهاب الدین در کتاب «رشفة الصادی» نقل کرده است:

دَعُوا كُلَّ قَوْمٍ غَيْرِ قَوْمِ مُحَمَّدٍ فَعِنْدَ بُرُوعِ الشَّمْسِ يَنْظِمِسُ النَّجْمُ^۱

«واگذارید هر سخنی را غیر از سخن محمد، چون در وقت تابش خورشید ستاره محومی گردد».

و ما در استدلالات اخیر خود از خوان علم و سفره دانش آن مرحوم: سید شرف الدین عاملی — رضوان الله علیه — استفاده ها نمودیم.

سوم — از شبهاتی که به آیه تطهیر وارد شده است آن که: مراد از اهل بیت ارحام و اقارب رسول خدا مانند اولاد عباس و اولاد جعفر و اولاد عقیل و تمام اولاد علی، و بالأخره جمیع اولاد هاشم که صدقه بر آنان حرام است می باشد بنابر روایتی که مُسَلِّم در «صحیح» خود در باب فضائل علی عَلَيْهِ السَّلَام از زید بن ارقم روایت کرده است در وقتی که از او سؤال کردند: اهل بیت پیغمبر کیانند؟ آیا زن های پیغمبر اهل بیت او هستند؟ در جواب گفت: نه، سوگند به خدا که زن با شوهرس زمانی زندگی می کنند و سپس مرد او را طلاق می دهد و او به اقوام و عشیره خود و به پدرش می پیوندد؛ اهل بیت پیغمبر آن کسانی هستند که بعد از پیغمبر صدقه بر آنان حرام است. در «الصواعق المحرقة» ص ۸۶ وارد است که ثعلبی در «تفسیر» خود آورده که مراد از اهل بیت جمیع بنی هاشم هستند و سپس گفته: **وَيُؤْتِدُهُ الْخَدِيثُ الْحَسَنُ أَنَّهُ وَالرَّبِّيُّ اشْتَمَلَ عَلَى الْعَبَّاسِ وَبَنِيهِ بِمَلَأَةٍ ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ هَذَا عَمِّي وَصِنَوَابِي وَهُوَ لَأَهْلِ بَيْتِي فَأَسْتَرْهُمْ مِنَ النَّارِ كَسْتَرِي أَيَاهُمْ بِمَلَأَتِي هَذِهِ، فَأَمَّتْ أَسْكُفُهُ الْبَابَ وَحَوَاطِظَ الْبَيْتِ، فَقَالَ آمِينَ وَهِيَ ثَلَاثًا.**

این استدلال از چند جهت باطل است: اول آنکه سؤالی که از زید بن ارقم شده. درباره معنی اهل بیتی است که رسول خدا در کلام خود **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي** فرموده است و زید بن ارقم جواب به آن داده است. و هر کس به «صحیح» مسلم مراجعه کند می بیند که سؤال از اهل بیت واقع در این حدیث است نه اهل بیت واقع در آیه تطهیر. از زید بن ارقم درباره معنای اهل بیت در آیه تطهیر روایتی نقل نشده است، پس چگونه ما آن معنایی از

(۱) «الکلمة الغراء» ص ۲۱۷.

اهل بیت را که در حدیث ثقلین کرده است به آیه تطهیر گسترش داده و در اینجا بیاوریم؟ و این آیا شبیه به مغالطه نیست؟ و اگر از زید بن ارقم از اهل بیت واقع در آیه سؤال می شد مسلماً اصحاب کساء را بیان می کرد چون این معنی واضح و قابل شک و تردید نیست؛ و چگونه تصور می شود که با وجود تنصیب رسول اکرم بر حصر اهل بیت به اصحاب کساء، زید که خود نیز صحابی است مخالفت نموده و به غیر آن از جمیع بنی هاشم تفسیر نماید؟! و اما آنچه از معنی اهل بیت را که در حدیث شریف^۱ کرده است ممکن است مرادش مجموع من حیث المجموع بوده باشد به اعتبار دخول ائمه اهل بیت در بنی هاشم و رهط رسول خدا، نه به اعتبار کل فرد فرد از بنی هاشم به عنوان عموم استیعابی، و قرینه بر این آن که خداوند عترت و اهل بیت را قرین با کتاب خود قرارداد که باطل در آن راه ندارد و این افراد قرین کتاب، که متحقق به حق اند فقط ائمه معصومین اند، و اگر احیاناً مراد او جمیع بنی هاشم به عنوان عموم استیعابی باشد چنانکه در یکی از روایات وارده از او تصریح به آل علی و آل-

(۱) در «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و ششم از مسلم در «صحیح» خود از زید بن ارقم روایت کرده است که قال: قام رسول الله خطيباً بما يدعى حُماً بين مكة والمدينة محمد الله وأنى عليه ووعظ وذكرتم قال: اما بعد ايها الناس انما انا بشر يوشك ان ياتيني رسول ربي وأجيب وأنا تارك فيكم ثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به، فحث على كتاب الله ورغب فيه ثم قال: واهل بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي، فقال حسين: من اهل بيته يا زيد؟ أليس نساؤه من اهل بيته قال: لا، ولكن اهل بيته من حرم الصدقة بعده. و در صفحه ۲۹۰ حدیث بیست و هفتم از مسلم در «صحیح» خود با سند دیگر از زید بن ارقم روایت کند قال: قال رسول الله: انى تارك فيكم الثقلين احدهما كتاب الله، هو حبل الله من اتبعه كان على الهدى ومن تركه كان على ضلالة، فقلنا: من اهل بيته، نساؤه؟ قال: لا، ايم الله ان المرأة تكون مع الرجل العصر ثم الدهر يطلقها فترجع الى اهلها وقومها، اهل بيته اصله وعصبته الذين حرموا الصدقة بعده.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۹۱ حدیث سی و چهارم، حموی بنی با سند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که: خطبنا رسول الله فقال: ألا انى تركت فيكم الثقلين احدهما كتاب الله عزوجل، من معه كان على الهدى، ومن تركه كان على ضلالة، ثم اهل بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي ثلاث مرات - فقلنا: من اهل بيته، نساؤه؟ قال: لا، اهل بيته عصبته الذين حرموا الصدقة بعده: آل على و آل العباس و آل جعفر و آل - عقیل.

عبّاس و آل جعفر و آل عقیل شده است ۲، این تفسیر تفسیر به رأی است، چون به نظر و رأی خود شأن نزول آیه و مراد از اهل بیت را جمیع زهّط و اقوام رسول خدا دانسته است، نه آنکه از رسول خدا روایت کرده باشد؛ و هرکس که این حدیث را در «صحیح مسلم» یا در «فرائد السمّین» حموینی بیند می داند که روایت از رسول—اکرم نیست؛ و بنابراین هیچ حجّت نیست و در برابر آن اذله قطعیّه و براهین ساطعه و نصوص صریحه و احادیث متواتره صحیحه این تفسیر به رأی چه قدرتی دارد؟! و علاوه بر همه اینها اگر مراد از اهل بیت جمیع بنی هاشم باشند مسلماً مراد از اذهاب رجس و تطهیر درآیه، عصمت نیست بلکه باید مراد همان تقوا و ملازمت طاعات باشد و این معنی منافات با حضر اذهاب رجس در اهل بیت دارد زیرا که تقوا و ملازمت طاعت مرغوبّ الیه نسبت به جمیع مسلمانان است. و اما جواب از روایت ملاءة جمع عبّاس و فرزنداناش، ظاهر است که روایت مجعول است چون علاوه بر ضعف سند، معارض با مدلول روایات دیگر است و بهتر آن است که از غور و غوص در آن خودداری کرد، و هرکس بخواهد بر کیفیت ضعف سند و سایر جهات ضعف آنها مطلع گردد به «دلائل الصدق» مظفر ج ۲ ص ۷۳ مراجعه کند.

شبهه چهارم— آنکه مراد از اهل بیت زنان رسول خدا و اصحاب کساء بوده باشد، جمعاً بین الأدلّه، و این معنی از فخر رازی در تفسیر آیه و از زمخشری در «کشاف» در تفسیر آیه ظاهر است، و این نیز باطل و مردود است.

اولاً— دلیل دخول زنان، روایات عکرمه و مقاتل بود که حالش معلوم شد و دیگر سیاق آیات است که آن هم روشن شد، بنابراین نوبت به جمع نمی رسد. جمع بین دلیل قطعی و شبهه مردود، آخذ دلیل و ردّ شبهه است.

و ثانیاً— منع ام سلمه از دخول در زیر کساء اقوی دلیل است بر عدم دخول زنان رسول خدا در مدلول آیه.

ثالثاً— اگر غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین ع علیهم السلام شخص دیگری هم در مدلول اهل بیت داخل بود باید رسول خدا در هنگام دعا در زیر کساء عرض کند: **اللَّهُمَّ هُوَلَاءَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي** «اینان از جمله اهل بیت من هستند»، لیکن عرض کرد: **اللَّهُمَّ هُوَلَاءَ أَهْلِ بَيْتِي وَخَاصَّتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً.** «بار پروردگارا اینان اهل بیت من هستند».

و ابن حجر در «صواعق» گفته در بعضی از روایات است که رسول خدا فرمود:
 أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَسَلَّمَ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ^۱.

و رابعاً— اگر مدلول آیه شامل زنان و اصحاب کساء جمعاً شود مسلماً مراد از تطهیر و اذهاب رجس عصمت نخواهد بود بلکه پاکی در اثر تقوا و طاعت و طهارت در اثر پیروی شرع و امر و نهی خواهد بود و این معنی نسبت به همه مسلمانان است و منافات با حصر مدلول آیه به لفظ إِنَّمَا دارد.

باری بحمد الله وَ الْمِنَّةُ بحث ما در پیرامون آیه تطهیر به پایان رسید و ثابت شد که احتمال دلالت آن بر غیر اهل عصمت مُجَازِف است، لیکن باید دانست که منافات ندارد شامل سایر ائمه معصومین* گردد کما آنکه روایات وارده از طریق خاصه که سابقاً نقل کردیم بر آن دلالت دارد، زیرا این شمول نه از باب شأن نزول است بلکه از باب تطبیق و پیدا شدن مصداق است در آن زمانی که حضرت رسول اهل بیت را در زیر کساء بردند غیر از آن پنج نفر در زیر آسمان کبود اهل بیتی نبود ولیکن در باطن حضرت سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَام نه نفر دیگر بودند که بعداً یکی پس از دیگری مصداقیّت برای عنوان اهل بیت را پیدا کردند مانند آیه اولوالامر که در زمان حضرت رسول الله منحصرأ شامل حضرت امیرالمؤمنین می شد لیکن بعداً هر مصداقی از آن از اولاد آن حضرت که به دنیا آمدند تا قائم آل محمد عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ مصداق این عنوان بوده و وجوب طاعت، طبق آیه کریمه مترتب خواهد شد. و نظیر این مسئله از شأن نزول و تطبیق مدلول آیه به مصادیق بعدی، در قرآن مجید بسیار است.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ.

وقد فرغت من تحرير هذه الأوراق ليلة الأربعاء من السابع عشر من شهر رمضان المبارك سنة ١٣٩٥ من الهجرة.

(۱) «الصواعق المحرقة» ص ۸۵.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پس از تألیف کتاب ، مؤلف محترم قدّس سرّه الشّریف تعلیقاتی
بر آن افزوده‌اند که در این طبع بصورت ملحقات آورده می‌شود :

ص ۱۹ ، تَمَّةٌ تَعْلِیْقَةٌ (۲) :

و در «اثبات الهداة بالتّصوُّص و المعجزات» ج ۲ ، ص ۳۷۳ و ۳۷۴ ، از «إكمال الدّین»
صدوق فقط تا آنجا راکه گوید : كَانَتْفِیْعُ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ جَلَّلَهُ السَّحَابُ با سند متّصل آورده
است . و اصل این روایت در «إكمال الدّین و إتمام النّعمه» شیخ صدوق است (در ص ۱۴۶ و
۱۴۷ ، از طبع سنگی) ؛ و این ، مصدر این حدیث مبارک است و سائر مؤلّفین از اینجا روایت
کرده‌اند .

ص ۲۲ ، تَمَّةٌ تَعْلِیْقَةٌ (۲) :

و از جمله دلائل بر اینکه جابر در روز اربعین و در وقت زیارت نابینا نبوده است
اینستکه طبق روایات عدیده ، حضرت باقر علیه السّلام ، لوحی راکه جابر از روی لوح
حضرت فاطمه علیها سلام برای خود استنساخ کرده بود و در آن اسامی همه امامان مذکور
بود ، با جابر مقابله نمودند . و این داستان چندین سال پس از واقعه کربلا بوده است ، و در
کربلا آن حضرت چهار سال بیشتر نداشته‌اند . و لازمه مقابله کردن لوح ، چشم داشتن جابر
است .

حدیث لوح و مقابله را شیخ حرّ عاملی در کتاب «اثبات الهداة» ج ۲ ، از ص ۲۸۵ تا
ص ۲۹۱ ، از جماعتی از اعلام روایت کرده است : اوّل از کلینی با سند متّصل خود از ابوبصیر
از حضرت صادق علیه السّلام . دوّم از صدوق در «عیون أخبار الرّضا» با إسناد متّصل خود از

علی بن ابراهیم از بکر بن صالح تا آن حضرت . سوّم از صدوق با همین سند در «إكمال الدّین» ، و نیز در این دو کتاب با آسانید دیگر نیز آورده است . چهارم از شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از بکر بن صالح تا آنحضرت . پنجم از شیخ طبرسی در «احتجاج» از ابویصیر . ششم از طبرسی در «إعلام الوری» از شیخ صدوق با چند سند . هفتم از شیخ بُرسی از جابر از حضرت باقر علیه السّلام . هشتم از تُعمانی در کتاب «غیبت» از موسی بن محمّد قمی از سعد ابن عبدالله از بکر بن صالح . نهم از مفید در «ارشاد» مرسلأً مختصراً . دهم در «اختصاص» از بکر بن صالح . یازدهم از دیلمی در «إرشاد القلوب» از جابر . دوازدهم از علی بن یونس در «الصّراط المستقیم» مرسلأً ، و اوگفته است این حدیث را از جابر ، چهل و چند راوی روایت کرده اند . سیزدهم از ابن شهر آشوب در «مناقب» : چهاردهم از مسعودی در «إثبات الوصیة» . و پانزدهم از ابوالصلاح حلبی در «تقریب المعارف» .

ص ۶۷ ، س ۶ ؛ الإِتْمَاحُ (تعلیقه) :

شیخ محمّد جواد مغنیه در کتاب «الشّیعة و التّشیع» ص ۱۶ گوید : همچنانکه شیعه از کتب و أقوال اهل سنّت اثبات میکنند که : پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلّم عقیده تشیع را برانگیختند و به آن دعوت کردند ، همینطور از طریق اهل سنّت اثبات میکنند که : پیغمبر اولین کسی است که لفظ شیعه را بر محبّان و پیروان علی اطلاق نموده است . و شیخ محمّد حسین مظفر در کتاب «تاریخ الشّیعه» ص ۵ از طبع نجف گوید : در کتاب «الصّواعق المّحرقة» ابن حجر ، و در کتاب «نهایة» ابن اثیر آمده است که : رسول خدا فرمود : یا عَلِيُّ ! إِنَّكَ سَتَقْدِمُ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ رَاضِيْنَ مَرْضِيْنَ . و در کتاب «الدّر المنثور» سیوطی آمده است که رسول خدا فرمود : إِنَّ هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى عَلِيٍّ - وَ شِيعَتَهُ لَهُم [ال] فَأَيُّزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ . و سپس صاحب «تاریخ الشّیعة» گفته است : خواندن به تشیع علی از جانب محمّد (صلی الله علیهما و آلهما و سلّم) همگام با خواندن به شهادت لا إله إلا الله محمّد رسول الله بوده است .

أقول : آنچه را که شیخ مغنیه از شیخ مظفر نقل کرده است با اضافه روایات و مطالب

بدیع دیگری در «تاریخ الشیعة» ص ۵ به بعد موجود است .

ص ۱۳۴ ، س ۱۳ ؛ فیہ (تعلیقہ) :

قضیة سیّد موصلی را در «مجالس المؤمنین» در مجلس پنجم ، ص ۲۴۶ ذکر کرده

است .

ص ۱۳۸ ؛ تتمه تعلیقہ :

و همچنین قاضی نورالله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» در دو مورد: اول در مجلس پنجم در شرح احوال علامه حلی از ص ۲۴۵ تا ص ۲۴۸ ، و دوم در مجلس هشتم در شرح احوال سلطان محمد خدابنده از ص ۴۰۲ تا ص ۴۰۵ آورده است .

ص ۱۵۳ ؛ تتمه تعلیقہ (۱) :

و قاضی شهاب الدین دولت آبادی صاحب کتاب «هدایة السعداء» و مولی معین هروی صاحب تفسیر «أسرار الفاتحة» نیز این مطلب را گفته اند ، و در کتاب «عَبَقَرَى الْجِسَان» (طبع سنگی ، ص ۶ از بساط سوّم) نقل کرده است .

و احتمال دارد جمله «و اسم پدر او اسم پدر من است» از جانب بعضی از راویان مخالف در حدیث اضافه شده باشد تا شخص مهدی علیه السلام را بر محمد بن عبدالله منصور که یکی از خلفای عباسی است تطبیق دهند ؛ چنانچه از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جعل کرده اند که : از ماست قائم و از ماست منصور و از ماست سقّاح و از ماست مهدی .

ص ۱۶۵ ، س ۱۵ ؛ نمی شناسد (تعلیقہ) :

لا یَعْرِفُ عَلَیْ فُضْلًا یعنی : با آنکه عمر هیچکس را بر من فضیلت نمیدهد ، در عین

حال مرا با آنان قرین ساخته است . و بنابراین ، معنای این جمله چنین می شود که : «برای

کسی فضیلت و مزیتی بر من نمی‌شناسد». و معنایش آن نیست که: برای من فضل و مزیتی را در نظر نگرفته است؛ زیرا در این فرض می‌باید بگوید: لا یَعْرِفُ لِي فَضْلاً، أَيْ لا یَعْرِفُ لِي فَضْلاً عَلَیْهِمْ، با آنکه اینطور نگفته است و گفته است: لا یَعْرِفُ عَلَیَّ فَضْلاً، أَيْ لا یَعْرِفُ لَهُمْ فَضْلاً. و این ایراد مهمی است که با وجود آنکه او هیچکس را افضل از من نمیداند در عین حال أمر را به شوری ارجاع داده است.

.....
ص ۱۹۳، س ۲۲؛ نقل نکرده است (تعلیقه):

در جمله لَمْ یَزُوْا فِی الْفَضَائِلِ حَدِيثًا غَيْرَ هَذَا، ظاهراً مقصود تنها فضائل اهل بیت نیست؛ معمولاً در کتب حدیث اهل تسنن بابی در فضائل صحابه دارند که فضائل اهل بیت هم در آن ذکر می‌شود؛ علیهذا مقصود اینست که در فضائل اشخاص چیزی غیر از این حدیث روایت نکرده است.

.....
ص ۲۰۴، س ۱۷؛ الرَّجَسُ (تعلیقه):

مستشار عبدالحلیم جندی که از ارکان مجلس اعلای شوون اسلامی مصر است، در کتاب ارزشمند خود: «الإمام جعفرُ الصّادق» از ص ۷۱ تا ص ۷۴ بحثی درباره اهل بیت و معنی آن از جهت قرآن و سنت آورده است. و پس از بیان هفت احتمال و قول درباره آن، در تتمه آن نتیجه گیری کرده است که: اهل بیت از روی شواهد قرآنی و اخباری، همانست که شیعه بر آن اعتقاد دارند.

فہرست تالیفات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مؤسسه ترجمه و نشر (دوره علوم و معارف اسلام)

از تألیفات

علامه آیت الله طایب سید محمد حسین حسینی طبرانی

اعلام میدارد: کتب طبع شده و در دست طبع معظم له از اینقرار است:

دوره معارف

(۱) - الله شناسی «سه جلد»

تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و اسمائی و افعالی حضرت حق، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی.

(۲) - امام شناسی «هجده جلد»

بحثهای تفسیری، فلسفی، روایی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی؛ و درباره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص؛ بصورت درسهای استدلالی علمی مستخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصه و عامه، و ابحاث حلّی و نقدی پیرامون ولایت.

(۳) - معاد شناسی «ده جلد»

کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدل نشأه غرور به عالم حقائق و ارتحال او بسوی خدا و غایه الغایات و طرح مباحثی درباره عالم برزخ و حشر و نشر و حساب و

جزاء و میزان و صراط و شفاعت و أعراف و بهشت و دوزخ با استفاده از آیات قرآن و أخبار معصومین و ادله عقلیه و مطالب عرفانیه .

دوره علوم

(۴) - اخلاق و حکمت و عرفان :

۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقه و آثار آن ، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدس سره در شرح حال علامه بحرالعلوم و صحت انتساب این رساله به ایشان .

۲ - رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب

تقریر اولین دوره دروس اخلاقی و عرفانی علامه طباطبائی قدس سره پیرامون طرح کلی سلوک إلى الله ، شرح عوالم مقدم بر عالم خلوص ، شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیت سیر إلى الله ، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر ؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سره .

۳ - توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب حکمی توحیدی و عرفانی میان آیتین علمین : حاج سید احمد کرلانی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) بر مذاق عرفان و حکمت به ضمیمه تزییلات و محاکمات حضرت علامه طباطبائی و مقدمه و تزییلات حضرت مؤلف اعلی الله مقامهم .

۴ - مهر تابان

یادنامه عارف بالله و بأمرالله ، علامه آیه الله سید محمد حسین طباطبائی تبریزی قدس الله تربته ، و مصاحبات حضرت مؤلف قدس الله نفسه با ایشان شامل أبحاث قرآنی ، تفسیری ، فلسفی ، عرفانی ، اخلاقی ، علمی و تاریخی .

۵ - روح مجرد

یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حداد از أقدم و أفضل تلامذه اخلاقی کبیر عارف بالله و بأمرالله آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبائی قدس سرهما .

(۵) - **أبحاث تفسیری :**

۱ - **رسالة بدیعة** «به زبان عربی»

تفسیر آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» و درسهای استدلالی حَلَوِّ در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن ، فلسفه حقوق زن و مرد و معنای تساوی حقوق آنان ، و حدود شرکت زنان در جهاد و مناصب اجتماعی ؛ و نقد و بررسی برخی اشکالات و توهمات در باب حقوق زنان .

۲ - **ترجمه رسالة بدیعه** «به زبان فارسی»

نظر به اهمیت مباحث «رسالة بدیعه» که مزینف برخی اشکالات و توهمات در باب حقوق زنان میباشد ، برای استفاده عموم به فارسی ترجمه شده است .

۳ - **رسالة نوین**

بحث تفسیری ، روایی ، فقهی و تاریخی دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری و عدم مشروعیت ماههای شمسی ، و تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فَمَنْ كَتَبَ اللَّهُ» .

(۶) - **أبحاث علمی و فقهی :**

۱ - **رسالة حَوْلَ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهَيْلَالِ** «به زبان عربی»

بحوث فنیّه و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقهیّه دربارهٔ لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری .

۲ - **وظیفه فرد مسلمان در إحيای حکومت اسلام**

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدس سرّه در زمینهٔ لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیّه مقدمات آن در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعالیت های مؤلف در جریان انقلاب .

۳ - **ولایت فقیه در حکومت اسلام** «چهار جلد»

تنظیم منشآت حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه درضمن ۴۸ درس دربارهٔ حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود آن ، دلائل ولایت فقیه و شرائط و موانع آن ، نحوهٔ حکومت در اسلام و وظیفهٔ مردم در قبال آن ؛ با استفاده از آیات قرآن و روایات و مباحث علمی و فقهی ، و شواهد تاریخی و اجتماعی به روشی بدیع و ابتکاری .

۴ - **نور ملکوت قرآن** «چهار جلد»

بحثهایی پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئین ها و سبل سلام ، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن ، عملی بودن یکایک احکام قرآن در هر عصر ، ردّ نظریّهٔ تحدید نسل ،

نقد و بررسی برخی از کج فهمی‌ها از قرآن مجید، توحیدی بودن منطق قرآن، بیان برخی از احکام قرآن، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدن عظیم اسلامی، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم.

۵- نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش
بیان ده اشکال مهم از اشکالات وارده بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجیت و ابدیت قرآن و به تمام مقدّسات و حقائق عالم در این مقاله وارد شده است.

۶- رساله نکاحیه: کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین
تحلیل مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام و پرده‌برداری از سیاستهای مزورانه استکبار در جهت کاهش قوت مسلمین.

۷- نامه پیش نویس قانون اساسی
نقد و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه.

(۷) - أبحاث تاریخی

۱- لمعات الحسین

برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سید الشهداء علیه السلام با ترجمه و ذکر مدارک.

۲- هدیه غدیریه: دو نامه سیاه و سپید

نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه‌ای از طرف امیر اهل ولاء خراسان درباره ولایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام در دو قرن پیش همراه با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدس سره.

مجموعه این آثار توسط انتشارات حکمت و علامه طباطبائی و مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام به طبع رسیده است.

برای اطلاع از فهرست تفصیلی تألیفات به جلد اول همین دوره مراجعه شود.

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام